

نویسنده: دکتر محسن بهشتی پور

موضوع: کنکاشی در تناسخ و مقایسه آن با رجعت

به نام خدا

مرگ شروعی دوباره، سفری زیبا

برای بنده بسیار عجیب است که چرا علماء و اندیشمندان، بزرگان دینی، موضوع و بحث مرگ را آن‌گونه که شایسته و بایسته است برای مردم بیان نمی‌کنند. متأسفانه برخی از آدم‌ها به علت نداشتن آگاهی لازم، با ندانم‌کاری‌ها آن قدر مردم را از مرگ می‌ترسانند که کمتر کسی حاضر است درباره‌ی مرگ و عالم آخرت چیزی بداند. چرا انسان‌ها این قدر از مرگ گریزان و فراری هستند؟ آیا مفهوم «مردن» با «مرگ» یکی است؟ آیا شما اختلاف بین این دو را می‌دانید؟ چه طور تا به حال درباره‌ی این دنیای خاکی و فانی این قدر تحقیق، بررسی و اطلاعات داریم؛ مثلاً اطلاعات در مورد شناسایی دریاها، کوه‌ها، جنگل‌ها، بیابان‌ها، کرات دیگر و ...

اما درباره‌ی سفر آخرت‌مان هرگز! عجیب‌تر این که نه تنها اطلاعات درستی مطرح نشده؛ بلکه تا آنجایی که توانستند آن اطلاعات اندک را هم، به خرافات و تردیدها کشانده‌اند. برای شناسایی این عالم خاکی و فانی هزاران تحقیق و تفحص کرده‌اند. ولی برای سفر اصلی و نهایی (سفر آخرت) هیچ ... آیا فکر نمی‌کنید یکی از علت‌های اصلی این باشد که از مرگ خود می‌ترسیم؟ یا به جهت اعمال خوبی که انجام نداده‌ایم؛ از عقوبت الهی گریزانیم؟ آیا این نگرانی‌ها و گریزها به خاطر عدم آگاهی ما نیست؟ دقت کرده‌اید وقتی می‌خواهید به سفر بروید ساکی را آماده می‌کنید؛ حوله‌ای، مسواکی، لباسی و کفشی، برای آن مسافرت چند روزه این همه دقت و تلاش، ولی برای مسافرت نهایی خود هیچ !!!

در حالی که اگر مردم واقعاً بفهمند مرگ چقدر زیبا است؛ همگی آن‌ها برای مهیا شدن و رسیدن به این سفر باشکوه، مشتاقانه تلاش می‌کنند تا هر چه زودتر آماده‌ی سفر شوند؛ واقعاً هر چه می‌کشیم از عدم آگاهی خودمان است. از شما عزیزان درخواست دارم برای بنده هم دعا کنید تا درک بیشتری پیدا کنم و بتوانم لیاقت این سفر نهایی را دریابم؛ باور و ایمان قلبی داشته باشیم که ما همگی از سوی خدا آمده‌ایم و بالأخره یک روزی هم به سوی خدا باز می‌گردیم شاید بتوان گفت یکی از بهترین روش‌ها برای رسیدن به این هدف نهایی چنین است که، در طول زندگی خود پیوسته به یاد خدا باشیم و اسباب سفر خود را برای بازگشت نهایی آماده و مهیا کنیم.

آدمی از اولین روزهای تاریخ حیات فکری خویش به تأمل در ماهیت «مرگ» پرداخته و این کاوش هم چنان ادامه دارد. (خطبه‌ی ۲۲۲ نهج‌البلاغه)؛

مرگ، واقعیتی است غیرقابل انکار! رسیدن به مرگ برای هر موجود، ضروری‌تر از حیات او است. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةٌ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ». هر نفسی (طعم) مرگ را خواهد چشید و پس از مرگ شما را به سوی ما بازگردانند. (سوره‌ی عنکبوت- آیه‌ی ۵۷)؛

وضعیت جسم انسان بعد از مرگ

انسان هنگامی که در وضعیت مرگ قرار می‌گیرد و قلب از تپیدن می‌ایستد بدن شروع به سرد شدن می‌کند. هر ساعت دمای بدن حدود ۸۳ درجه‌ی سیلسیوس کاهش می‌یابد تا جایی که به دمای آن فضایی که در آنجا هست می‌رسد و در همین زمان خون از چرخش باز ایستاده و بین ۲ تا ۶ ساعت بعد از مرگ، بدن شروع به سفت شدن می‌کند. در حالی که در این زمان، بدن مرده به نظر می‌رسد؛ هنوز قسمت‌هایی از بدن وجود دارند که زنده هستند؛ به عنوان مثال سلول‌های پوست تا بعد از ۲۴ ساعت از مرگ هنوز فعالیت خود را ادامه می‌دهند.

چند روز پس از مرگ، باکتری‌هایی که در بدن وجود داشته‌اند شروع به از بین بردن صاحب‌خانه‌های خود یا در واقع همان ارگان‌های داخلی می‌کنند. لوزالمعده به عنوان مثال در نوع خود آن قدر در خود باکتری جمع کرده است که باعث تخریب سریع خود پس از مرگ می‌شود. وقتی که ارگان‌های داخلی شروع به از بین رفتن توسط باکتری‌ها می‌کنند بدن رو به کبودی می‌رود و سپس سیاه می‌شود. شما ممکن است تغییرات را نبینید اما بو را به خوبی می‌توانید استشمام کنید؛ همان بو است که باعث ورم کردن بدن می‌شود.

یک هفته بعد از مرگ پوست شل می‌شود و کوچک‌ترین دستی می‌تواند آن را از هم بپاشد. یک ماه بعد از مرگ نیز موها، ناخن‌ها و دندان‌ها می‌افتند و برخلاف آنچه شایع است ناخن‌ها و موها در زمان مرگ هیچ رشدی نمی‌کنند.

اخلاق‌های پزشکی در مرگ:

تکنولوژی پزشکی می‌تواند بدن را زنده نگه دارد حتی اگر مغز از بین رفته باشد و این همان زمانی است که خود هیچ اختیاری نداریم و نفس کشیدن و یا نکشیدن را دیگران باید تعیین کنند و در واقع آن‌ها هستند که می‌گویند دستگاه‌ها تا چه زمان بدن را نگه دارند. این همان نکته‌ای است که در سال‌های اخیر بحث‌های بسیار در پی داشته است. این که مرگ فرد با توقف دستگاه‌هایی که ارگان‌های بدن را زنده نگه داشته‌اند اعلام شود و یا این که همان لحظه که مرگ مغزی رخ داد؛ موضوعی است که هنوز در مورد آن بحث بسیاری می‌شود اما بنده معتقدم که در این هنگام، فرد مرده است؛ مگر اراده‌ی الهی او را به حیات دوباره برگرداند.

در زمانی که فرد کاملاً روح از بدنش جدا می‌شود؛ مراحل دیگری برایش آغاز می‌شود که متوفی می‌بایست آن مراحل را آرام آرام طی کند. در این‌باره حرف‌ها و حدیث‌های بسیاری است که متأسفانه به علت ناآگاهی بیشتر این صحبت‌ها شخصی و بدون تحقیق و بررسی صورت گرفته و دهان به دهان انتقال پیدا کرده. بنده سعی می‌کنم تا آنجایی که می‌فهمم آن مراحل را برای شما شرح دهم تا شما بتوانید با آگاهی بیشتر درباره‌ی این موضوع ترس و نگرانی‌های خود را از مرگ از بین برده و آن را با آغوش باز بپذیرید.

در این فراز حضرت علی (ع) شرح حال جسمانی و مادی مردگان را در عالم قبر و برزخ مجسم کرده است. به لحاظ بُعد جسمانی هرگاه شخصی می‌میرد؛ به فاصله‌ی چند ساعت، اجزای بدن او فاسد و متعفن می‌گردد؛ لذا باید هر چه زودتر او را به خاک سپرده و روی قبر هم محکم ببندند که نه حیوان وحشی متعرض آن شود و نه تعفن آن خارج گردد تا بدین سبب خاک هم اجزای متلاشی شده را در خود جذب کند. با تأمل در فرازهای بعدی این خطبه درمی‌یابیم که اموات همسایگانی هستند که قبورشان در کنار هم واقع شده و قرب مکانی هم دارند ولی چون انس و علاقه مربوط به روح است و منشأ محبت هم روح می‌باشد؛ با هم مانوس نیستند و ارتباطات دنیوی آن‌ها با مرگ از بین می‌رود و هیچ احساس و عکس‌العملی نسبت به یکدیگر ندارند.

ارواح مؤمنین روزها در وادی‌السلام هستند و حلقه‌حلقه می‌نشینند و با هم سخن می‌گویند و ارواح کفار شب‌ها در برهوت...! شاید این دو جمله‌ی حضرت مربوط به کسانی است که نه از مؤمنین محض‌اند و نه از کفار محض؛ یعنی آنهایی که عالم برزخ را در بی‌خبری و خواب می‌گذرانند و در انتظار سرنوشت آینده‌ی خود می‌باشند.

حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید: «همانا میت به سبب ترحم و استغفاری که برایش انجام شده شاد می‌شود همان طوری که انسان زنده به سبب هدیه‌ای که به او می‌دهند خوشحال می‌شود» و فرمودند: «هر مسلمانی که عمل صالحی برای میتی انجام دهد؛ ثواب آن عمل برای خود مضاعف می‌گردد و نفع‌اش به میت هم می‌رسد». البته تمام این حالات میت فقط تا چهل و هفت روز ادامه دارد؛ بعد از گذشت چهل و هفت روز مراحل اموات شکل دیگری دارد.

مرگ بسیار شیرین است چرا که خداوند هیچ‌گاه زندگی را از مخلوقات‌اش نخواهد گرفت. به بیانی با مرگ تنها کالبد مادی از بین خواهد رفت اما هم‌چنان روح‌مان باقی است. باید این موضوع را درک کنیم که ما همیشه زنده‌ایم؛ بخشش، رحمت و نعمت خداوند آن قدر نامتناهی می‌باشد که از روزی که مخلوقات‌اش را خلق کرد؛ هیچ‌گاه آنان را از بین نمی‌برد و تنها مخلوق از دنیا و مکانی (چه بسا فانی) به دنیا و اماکنی فناپذیر و جاویدان گام می‌نهد.

در زندگی امروزی، با مشغله‌های کاری که وجود دارد و تقریباً همه‌ی ما با آن درگیر هستیم؛ گاهی حتی فرصتی به دست نمی‌آوریم که اندکی به خواسته‌های قلبی و معنوی که داریم نزدیک شویم. زندگی دنیوی و مادی با زندگی در جهان اخروی رابطه‌ای ظریف و مستمر دارد که اگر انسان در توجه به معنویات و اعتقادات شخصی خود کمی بی‌توجهی کرده و قدرت کنترل احساسات و علائق خود را نداشته باشد و با تمام اشتیاق جذب زندگی دنیوی گردد از زندگی اخروی باز می‌ماند. در این مرحله است که اگر انسان نفهمد چگونه زندگی کند و هدف او در این دنیا چیست؟ ارتباط و علاقه‌ی او به اشیاء به تعلق و وابستگی تغییر شکل می‌دهد. رابطه به صورت بند و زنجیر درمی‌آید؛ حرکت و تلاش و آزادی متوقف می‌شود و به رضایت و اسارت مبدل می‌گردد؛ پس! دنیا وسیله است نه هدف و اغلب همین جا اشتباه می‌کنند؛ زیرا هدف آخرت است.

رابطه‌ی میان برخورداری از دنیا و برخورداری از آخرت که در این رابطه هیچ تضادی نیست و جمع این دو ممکن است. رابطه‌ی میان هدف قرار گرفتن دنیا و هدف فرار گرفتن آخرت است که در این تضاد می‌باشد و جمع میان این دو ممکن نیست. رابطه میان هدف قرار گرفتن دنیا و برخورداری از آخرت تضاد می‌باشد و نقص غرض است؛ اما رابطه میان هدف قرار گرفتن آخرت و برخورداری از دنیا نه تنها تضادی نیست بلکه کاملاً ممکن است. باید در نظر داشته باشیم که بزرگترین خطری که در امتحانات دنیوی متوجه انسان است مال‌دوستی و دنیا‌دوستی است. مال خوب است اما به چند شرط:

۱- وسیله باشد نه هدف.

۲- این که انسان را اسیر خود نسازد بلکه انسان امیر بر آن باشد.

۳- از راه مشروع به دست آید و در راه خدا مصرف گردد.

ولی متأسفانه اغلب مردم همین که مال و ثروتی به دست می‌آورند یاغی شده و همه چیز را فدای مال می‌کنند. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» (سوره قلم آیه‌های ۶ و ۷)؛

چنین نیست که انسان حق‌شناس باشد؛ مسلماً طغیان می‌کند؛ به خاطر این که خود را بی‌نیاز می‌بیند. در حدیث قدسی آمده است: «یابن آدم: خلقت الاشیاء و خلقتک لاجلی» یعنی ای انسان خلق کردم همه چیز را برای تو و تو را خلق کردم برای خودم.

پس نتیجه می‌گیریم که دنیا وسیله است و وسیله‌ی خوبی هم هست برای رسیدن به هدف و مقصد عالی و باین حساب باید وسیله را خوب شناخت و از او مواظبت کرد تا بتوان به وسیله‌ی آن به هدف عالی رسید. هم چنان که انسان برای رفتن به مسافرت و رسیدن به مقصدی، احتیاج به وسیله‌ی نقلیه‌ای دارد؛ پس! برای این که سالم به مقصد برسد از آن وسیله هم خوب مراقبت می‌کند؛ به امید این که هر چه زودتر به نتیجه برسد.

در حدیث آمده است: «الذنیاء حرامٌ علی اهل الاخرة و الاخرة حرامٌ علی اهل الذنیاء و کلاهما حرامٌ علی اهل الله.»

معلوم می‌شود هدف صحیح و درست، اهل کار است و بالعکس اگر انسان هدف و غایت انحرافی داشته باشد؛ نه تنها به مرض خود گم کردن مبتلا می‌شود بلکه ماهیت انسانی او مسخ می‌شود و این یک حقیقت است که انسان هر چه را دوست بدارد و به او عشق بورزد با او محسور می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: «و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهوٌ و لعبٌ وانّ الذار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون.» در این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی مطلبی یافت نمی‌شود و برای آخرت زندگی و حیات واقعی است اگر آن‌ها می‌دانستند.

چه تعبیر جالب و رسایی، چرا که

لهو: به معنی سرگرمی و هر کاری است که انسان را به خود مشغول و از مسائل زندگی منحرف می‌کند.

لعب: به کارهایی می‌گویند که دارای یک نوع نظم خیالی برای یک هدف خیالی است. (حلیة‌المتقین، علامه محمدباقر مجلسی)؛

در کتاب «جامع‌الخبار» روایت شده که مردی از ابوذر غفاری سؤال کرد:

چرا مردن در نظر ما ناپسند است؟ ابوذر در پاسخ گفت: به علت این که شما دنیای خود را آباد نموده و آخرت را ویران کرده‌اید و البته بر شما ناگوار خواهد بود که از محل آباد و معمول به محل خراب و ویران کوچ کنید. ترس از مرگ چیزی است که اغلب انسان‌ها به آن مبتلا هستند؛ مگر اندکی که با علم و ایمان و درک صحیح به حقیقت مرگ پی برده باشند و در دنیای زودگذر با عبادت خالق یکتا و اجرای فرمان‌های او در جهت رضای حضرت حق جلّ جلاله گام برداشته باشند که در غیر این صورت نه تنها از مرگ هراس نخواهند داشت؛ بلکه آن را گرم در آغوش خواهند فشرد زیرا مرگ را نابودی و نیستی نمی‌دانند؛ بلکه مرگ را آغاز زندگی حقیقی، آن هم در جوار رحمت الهی با صالحان، نیکان و اولیاءالله می‌دانند؛ هم چنین آن را برخوردار از نعمات بی‌شمار الهی و آسایش دائمی می‌پندارند؛ آنان هم به آیات الهی ایمان دارند.

از میان عوامل گوناگون که موجب ترس و وحشت انسان می‌شود؛ شاید هیچ یک به اندازه‌ی اندیشه‌ی مرگ، آدمی را به وحشت و هراس نیاندازد هر چند ممکن است که انسان با پرداختن به امور دیگر خود را از اندیشه‌ی مرگ غافل کند؛ اما هرگاه که حوادثی هم چون مرگ خویشان و نزدیکان پیش آید؛ گرفتار این اندیشه و ناتوان از درک حقیقت آن می‌بیند و سرانجام رهایی خود را دگربار در همان غفلت از مرگ جست‌وجو می‌کند.

البته ترس از مرگ از ویژگی‌های انسان است. حیوانات درباره‌ی مرگ نمی‌اندیشند. آنچه در حیوانات دیده می‌شود غریزه‌ی فرار از خطر و میل به حفظ حیات است؛ البته علاقه به بقاء و عشق به زندگی، از خصایص جدانشدنی موجودات به شمار می‌رود؛ ولی آدمی غیر از علاقه به حفظ حیات خویش، آرزوی ابدی نیز دارد. او می‌خواهد به حیات ابدی دست یابد؛ جاودان و ماندگار بماند از این‌رو با تمام توان با عوامل پیری و مرگ می‌جنگد؛ برای دستیابی به چشمه‌ی حیات و راز بقا می‌کوشد. بر اساس این که هیچ میل و علاقه‌ای در انسان بی‌حکمت و مصلحت نیست؛ معنی ندارد که در او میلی ایجاد گردد ولی هیچ‌گاه تحقق نپذیرد؛ چنانچه تشنگی نشان‌دهنده‌ی وجود آب و گرسنگی نشان‌دهنده‌ی وجود غذا است میل و علاقه به زندگی پیوسته و جاودانه، گواه بر این است که بشر علاوه بر این زندگی دنیوی، زندگی دیگری دارد که تجلی‌گاه این میل طبیعی است.

عوامل ترس از مرگ

می‌توان عوامل ترس از مرگ را به دو نوع طبیعی و غیرطبیعی تقسیم کرد:

عامل طبیعی مرگ، ریشه در انس و الفت انسان با عزیزان خویش مانند همسر، فرزند، دوستان و ... دارد؛ گسستن از این انس و الفت به طور طبیعی در هر انسانی موجب نگرانی و رنج خواهد بود. ارواح پس از جدایی کامل از بدن مایل هستند که با نزدیکان و عزیزان خود تماس‌هایی را برقرار کنند ولی اغلب آن‌ها در برقراری این نوع تماس‌ها موفق نمی‌شوند و در نهایت از تلاش خود خسته شده و از آنان دور می‌گردند. عمده‌ترین عوامل ترس و نگرانی غیرطبیعی از مرگ عبارت‌اند از:

۱- ناآگاهی از حقیقت مرگ:

از عوامل مهم ترس از مرگ آن است که انسان از حقیقت مرگ، که انتقال از سرای فانی به سرای باقی است؛ غافل باشد و چنین پندارد که با مرگ هستی او پایان می‌پذیرد. طبیعی است که چنین انسانی که به صورت فطری خواستار بقاء و زندگی جاودان است؛ از فرا رسیدن مرگ در هراس خواهد بود. تعالیم اسلام با تشریح حقیقت مرگ به مبارزه با این عامل برمی‌خیزد. اسلام مرگ را تولدی تازه معرفی می‌کند که از رهگذر آن، انسان عالم فانی و گذرا را ترک می‌گوید؛ به جهانی باقی و جاودان گام می‌نهد.

امام هادی (ع) به یکی از یاران خویش که در بستر بیماری بود و از ترس مرگ بی‌تابی کرده و می‌گریست؛ فرمود: «یا عبدالله تخاف من الموت لانک لاتعرفه» ای بنده خدا، تو از مرگ می‌ترسی به دلیل آن که حقیقت آن را نمی‌شناسی. هم چنین وقتی از امام جواد (ع) در مورد ترس مسلمانان آن زمان از مرگ سؤال شد؛ فرمودند: «لانهم جهلوه فکرهوه و لو عرفوه و کانوا من اولیاء الله عز و جل لاجبوه و لعلموا ان الآخره خیر لهم من الدنیا» چون بدان جهل دارند پس آن را ناخوشایند می‌دارند و اگر آن را می‌شناختند و از دوستان خداوند بودند بدان محبت می‌ورزیدند و می‌دانستند که آخرت برای آنان از دنیا بهتر است. (شیخ صدوق، معانی الاخبار، بیروت، موسسه الاعلمی، ص ۲۹۰، ح ۹)؛

۲- دل‌بستگی شدید به دنیا:

یکی دیگر از عوامل مهم ترس از مرگ، دل‌بستگی شدید به دنیا است به گونه‌ای که از آخرت خویش کاملاً غافل گردد و حیات دنیوی را هدف نهایی خود قرار دهد. چنین انسانی برای بهره‌مند شدن هر چه بیشتر از لذات دنیوی، به دنبال زندگی ابدی در این دنیا است و همواره از فرارسیدن مرگ خویش در نگرانی و اضطراب به سر می‌برد؛ زیرا چنین می‌پندارد که مرگ پایان‌بخش تمام لذت‌ها و کامیابی‌های او است و او را از علایق و دل‌بستگی‌هایش، برای همیشه جدا می‌سازد.

اسلام برای برطرف کردن این عامل، همواره حقارت و زبونی دنیا را گوشزد می‌کند و به انسان هشدار می‌دهد که دنیای فانی و زودگذر شایسته‌ی دل‌بستگی نیست. ارواحی که به سادگی توانسته‌اند جسم را رها کنند و به عالم روحی سفر کنند از همان لحظه‌ی جدایی جسم و روح در صورت موافقت روح می‌توان با آنان تماس گرفت ولی چنانچه روحی پس از مرگ نتواند وابستگی‌های حیات را کاملاً از خود جدا سازد تا زمان جدایی کامل وی از ماده نمی‌توان با روح تماس برقرار کرد. اکثر ارواح تا مدت‌ها پس از مرگ جسم مادی، در نزد عزیزان یا وابستگان خود باقی می‌مانند و در میان آنان زندگی می‌کنند به طوری که اگر فرد روشن‌بینی در جمع آن خانواده باشد در شرایط خاصی می‌تواند آنان را مشاهده کند.

قرآن کریم چنین می‌فرماید: دنیا را با تمام نعمت‌هایش ناچیز و آخرت را برتر و بهتر معرفی می‌کند: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى» «به آن‌ها بگو سرمایه‌ی زندگی دنیا ناچیز است و سرای آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است.» (سوره نساء- آیه ۷۷)؛

حضرت علی (ع) نیز با گذرا خواندن دنیا و جاودان خواندن آخرت، در همه‌ی انسان‌ها این انگیزه را ایجاد می‌کند که به دنیای زودگذر دل نبندند: «ایها الناس انما الدنیا دار مجاز و الآخرة دار قرار» «ای مردم، دنیا سرای گذرا و آخرت خانه‌ی جاودان است.» (سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۳)؛

کسی که بر اثر تعالیم دینی، جهان آخرت را سرای برتر و لذات آن را ارزشمندتر از نعمت‌های دنیوی بداند و دل‌بستگی حقیقی او به جهان جاودان باشد؛ از این که با مرگ از لذت‌های دنیوی محروم گردد، هراسی نخواهد داشت.

۳- ترس از حسابرسی اعمال:

یکی دیگر از علل ترس از مرگ، بیم از حسابرسی اعمال است. این عامل به آن گروه از انسان‌ها اختصاص دارد که از یک سو به معاد اعتقاد دارند و از سوی دیگر از اعمال خویش راضی نیستند. بدیهی است که این دسته از گنهکاران به شدت از مرگ می‌ترسند؛ زیرا می‌دانند که با مرگ مهلت آنان به پایان می‌آید و زمان کيفر اعمالشان فرا می‌رسد.

قرآن کریم از گروهی از یهودیان یاد می‌کند که به سبب اعمال زشت‌شان، هرگز آرزوی مرگ را نکرده و از مرگ هراسانند: «و لا يَمُنُّونَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» ولی آن‌ها هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند و خداوند ظالمان را بخوبی می‌شناسد. «(سوره جمعه- آیه ۷)؛

شخصی از امام مجتبی (ع) پرسید: به چه دلیل ما مرگ را ناخوشایند می‌دانیم؟ امام (ع) پاسخ دادند:

«إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ أَخْرَبْتُمْ وَ عَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النُّقْلَةَ مِنَ الْعُمْرَانِ إِلَى الْخَرَابِ» «زیرا شما آخرت خویش را (به دلیل گناهان و اعمال زشت) ویران ساختید و دنیای خود را آباد کردید و دوست نمی‌دارید که از آبادی به ویرانی روید.» (علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفاء، ج ۶، ص ۱۲۹، ح ۱۸)؛

هر روز انسان‌هایی را می‌بینیم که بار سفر بسته و به سرای جاویدان سفر می‌کنند؛ کوچ‌کنندگان به سرای باقی چند دسته‌اند:

گروه اول مرگ را «فنای مطلق» و نیستی همه چیز، دانسته و از آن وحشت دارند. علت ترس و وحشت این گروه، این است که پس از مرگ، زندگی وجود نخواهد داشت.

گروه دوم با این که به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارند و نیک می‌دانند که مرگ به معنی فنا و نیستی مطلق نیست؛ اما به خاطر آن که پرونده‌ی اعمال خود را سیاه و تاریک می‌بینند و به خاطر عشق به زندگی، از چگونگی مرگ و رویدادهای پس از آن، سختی جان دادن و شکنجه‌های طاقت‌فرسا و مجازات دردناک بعد از مرگ، از مردن وحشت دارند.

گروه سوم آن‌هایی هستند که با آغوش باز به استقبال مرگ می‌شتابند و از مرگ وحشتی به خود راه نمی‌دهند چرا که مرگ را پایان هستی نمی‌دانند و به سرای جاویدان ایمان دارند و مرگ را هم چون تولدی دیگر می‌دانند که با عبور از گذرگاه دنیا به سرای آخرت گام خواهند گذاشت. تمام عمرمان را حرص و حسرت این و آن را زدیم! پس کی زندگی کردیم؟ برای دنیای ابدی‌مان چه فرستادیم؟

۴- سختی‌های لحظه‌ی مردن:

بیشتر انسان‌ها از سختی‌های لحظه‌ی مرگ، وحشت دارند و هنگامی که از مجازات و سختی‌های مرگ سختی به میان می‌آید؛ ترس و وحشت تمام وجودشان را فرا می‌گیرد. حضرت علی (ع) در خطبه‌ای به سختی‌های لحظه‌ی مرگ اشاره کرده؛ می‌فرماید: «یکی می‌گفت تا لحظه‌ی مرگ بیمار است؛ دیگری در آرزوی شفا یافتن بود و سومی خاندانش را به شکیبایی در مرگش دعوت می‌کرد و گنشتگان را به یاد می‌آورد؛ در آن حال که در آستانه‌ی مرگ و ترک دنیا و جدایی با دوستان بود؛ ناگهان اندوهی سخت به او روی آورد؛ فهم و درک‌اش را گرفت؛ زبانش به خشکی گرایید. چه مطالب مهمی را می‌بایست بگوید که زبانش از گفتن آن‌ها بازماند؛ چه سخنان دردناکی را از شخص بزرگی که احترامش را نگه می‌داشت یا فرد خردسالی که به او ترحم می‌کرد؛ می‌شنید و خود را به کری می‌زد. همانا مرگ سختی‌هایی دارد که هراس‌انگیز و وصف‌ناشدنی است و برتر از آن است که عقل‌های اهل دنیا آن را درک کند».

چنان که از کلام امام علی (ع) برمی‌آید، مرگ اسراری دارد که عقل بشری نمی‌تواند آن را درک کند؛ اما علت چیست؟

حضرت علی (ع) در خطبه‌ای، «راز مرگ» را علمی پنهان می‌داند که خواست خداوند بر آن قرار گرفته است؛ تا این علم پنهان بماند؛ «ای مردم! هر کس از مرگ بگریزد؛ به هنگام فرار آن را خواهد دید؛ اجل سرآمد زندگی و فرار از مرگ رسیدن به آن است؛ چه روزگاری که در پی گشودن راز نهفته‌اش بودم؛ اما خواست خداوند جز پنهان ماندن آن نبود؛ هیهات! که این، علمی پنهان است».

چگونگی «مردن» یا (جدا شدن روح از بدن)؛

در خطبه‌ای در نهج‌البلاغه، چگونگی مردن را این‌گونه تشریح می‌کند؛ سختی جان‌کندن و حسرت از دست دادن دنیا، به دنیاپرستان هجوم آورد. بدن‌ها در سختی جان‌کندن سست شده و رنگ باختند؛ آرام‌آرام همگی اندامشان را فرا گرفته؛ زبان را از سخن گفتن باز می‌دارد؛ او در میان خانواده‌اش افتاده با چشم خود می‌بیند و با گوش می‌شنود و با عقل درست می‌اندیشد که عمرش را در پی چه کارهایی تباہ کرده و روزگارش را چگونه سپری کرده و به یاد ثروت‌هایی که جمع کرده می‌افتد؛ همان ثروت‌هایی که در جمع‌آوری آن‌ها، چشم بر هم گذاشته و از حلال، حرام و شبه‌ناک گرد آورده و اکنون گناه جمع‌آوری آن همه بر دوش او است که هنگام جدایی از آن‌ها فرا رسیده و برای وارثان باقی‌مانده است تا از آن بهره‌مند گردند و روزگار خود گذرانند؛ راحتی و خوشی آن برای دیگری، کيفر آن بر دوش او است و او در گرو این اموال است که دست خود را از پشیمانی می‌گذرد؛ به خاطر واقعیت‌هایی که هنگام مردن مشاهده کرده است.

در این حالت از آنچه که در زندگی دنیا به آن علاقمند بود؛ بی‌اعتنا شده آرزو می‌کند؛ ای کاش، آن کس که در گذشته بر ثروت او رشک می‌برد؛ این اموال را جمع کرده بود. اما مردن و فنا شدن هم چنان بر اعضای بدن او چیره می‌شود؛ تا آن که گوش او مانند زبانش از کار می‌افتد؛ پس! در میان خانواده‌اش افتاده نه می‌تواند با زبان سخن بگوید و نه با گوش بشنود؛ پیوسته به صورت آنان نگاه می‌کند و حرکات زبان‌شان را می‌نگرد.

اما صدای کلمات آنان را نمی‌شنود. سپس چنگال سخت مردن تمام وجودش را فرامی‌گیرد و چشم او نیز مانند گوشش از کار می‌افتد و روح از بدن خارج می‌شود و چون مرداری در بین خانواده خویش بر زمین می‌ماند که از نشستن در کنار او وحشت دارند؛ از او دور می‌شوند. نه سوگواران را یاری می‌کند و نه خواننده‌ای را پاسخ می‌دهد. سپس او را به سوی منزلگاهش در درون زمین می‌برند؛ به دست عملش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند.

این حالت میت را که در بالا شرح داده شد؛ بنده اسمش را مردن می‌گذارم که البته با «مفهوم واقعی مرگ» خیلی خیلی فرق می‌کند چرا که مردن انسان چنین حالتی دارد که شرح داده شد؛ ولی «حالات مرگ» حکایت شیرین دیگری دارد؛ که می‌خواهم آن را برای‌تان شرح دهم تا فرق بین مردن و مرگ را بهتر احساس کنید.

مفهوم مرگ: «و هر کس که عبادتش بر پایه‌ی خوف و رجاء باشد گمراه نخواهد شد و به مقصود خود نائل می‌شود». (بحارالانوار، ترجمه‌ی جلد ۶۷ و ۶۸، ج ۱، ص: ۴۰۰)؛

برای رسیدن به این منظور باید: خود را در طول زندگی مهیا سازید. همچنین زنده کردن عقل با تحصیل و کسب معارف الهی از طریق کشف‌الشفهود، به گونه‌ای که هوای نفس مان در برابر دستورات الهی، همچون مرده‌ای مطیع و بی‌اختیار باشد و دیگر این که خوف و رجاء از خدا داشته باشیم.

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خوف و رجاء از خدا، رقیب و نگهبان دل است (دل را از هواهای نامشروع مصون می‌دارد) و رجاء و امید شفیع و واسطه‌ی کمال نفس انسان است. آن کس که خدا را بشناسد حتماً دارای خوف از خدا و رجاء از او خواهد بود و این دو صفت مانند دو بالی است که بنده متصف به این دو صفت پرواز کرده و به مقام رضوان خدا نائل می‌گردد و موجب بینائی عقل و چشمی است برای خرد که وعده و وعید الهی را می‌بیند. خوف نشان‌گر عدل الهی و بازدارنده از موارد وعید و نهی خدا است؛ و رجاء و امید موجب فضل و عنایت الهی است؛ و مایه‌ی زنده بودن دل، خوف الهی نفس اماره را می‌میراند». (بحارالانوار، ج ۶۷، ص: ۳۹۰)؛

یکی از اتفاق‌هایی که به هنگام مرگ برای شخص به وقوع می‌پیوندد این است که به وعده‌های الهی نائل می‌گردد؛ یعنی همانی که خداوند در قرآن می‌فرماید: «انا لله و انا الیه راجعون» در واقع با قرار گرفتن در این مرحله از پایان زندگی «مرگ» به حقیقت یقین خود می‌رسد. لذا، بهتر است انسان قبل از این که به واسطه‌ی مرگ طبیعی به این مرحله برسد؛ خود را محیای این مراحل کند.

از دیگر تفاسیری که برای این روایت نموده‌اند این است که انسان به جایگاهی برسد که بتواند موقتاً جسم خود را از روح تخلیه کرده و ظاهراً بمیرد که به آن «مرگ اختیاری» گفته می‌شود و از آنجا که در موضوع مرگ اختیاری این امکان وجود دارد که فرد با رعایت حدود و شرایط حساسی که این روش دارد؛ آن را چندین بار هم تکرار کند به همین دلیل به آن مرگ مکرر هم می‌گویند؛ مرگ مکرر به این معنا است که انسان می‌تواند چندین بار بمیرد و زنده شود و یا در حدیث قدسی دیگری خداوند سبحان می‌فرماید: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا حی لا اموت اجعلک حیا لاتموت و انا اقول للاشیاء کن فیکون و انت تقول للاشیاء کن فیکون» ای بنده‌ی من! مرا فرمان بر، تا تو را همانند خود سازم.

من حی نامیرایی هستم و تو را نیز زنده نامیرا می‌سازم؛ من به هر چیزی فرمان دهم خواهد شد؛ تو را نیز چنان می‌کنم که به هر چه فرمان دهی انجام پذیرد. از این رو می‌توان گفت نائل شدن به این رتبه و مقام و منزلت که چه بسا با دعای پدر و مادر و صدقه و خیرات و میرات بخشی از آن قابل تحصیل است مراحل بالاتر و عالی‌تر آن نیز در سایه‌ی بندگی و اطاعت حضرت حق قابل دریافت خواهد بود.

علت پنهان بودن اسرار پس از مرگ

حضرت علی (ع) به این سؤال که چرا انسان‌ها نمی‌توانند اسرار پس از مرگ را درک کنند؟ این گونه پاسخ می‌دهد: «آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید؛ ناشکیبا بودید و می‌ترسیدید؛ می‌شنیدید و فرمان می‌بردید. ولی آنچه آنها مشاهده کردند بر شما پوشیده است و نزدیک است که پرده‌ها فرو افتد. گرچه حقیقت را به شما نیز نشان دادند؛ اگر به درستی بنگرید و ندای حق را به شما شنوندند اگر خوب بشنوید! به راه راست هدایت‌تان کردند؛ اگر هدایت بپذیرید! راست می‌گویم؛ مطالب عبرت‌آموز اندر زدهنده را آشکارا دیدید و از حرام الهی نهی شدید؛ پس از فرشتگان آسمانی، هیچ کس جز انسان، فرمان خداوند را ابلاغ نمی‌کند».

پاسخ امیرالمومنین علی (ع) می‌رساند که علت پنهان بودن اسرار مرگ برای انسان‌ها به دلیل عدم ظرفیت و شکیبایی آنها است اما این گونه نیست که خداوند بزرگ تمام حقیقت را از بندگانش پنهان کند اگر درست نگاه کنیم و به آفرینش مخلوقات و چرخش فصول بنگریم؛ بسیاری از اسرار مرگ را درک خواهیم کرد.

رجعت و بازگشت روح: (شرح حالات مردگان)

شاید مرگ بهترین حالت زندگی است چون مأمور ایجاد تغییر و تحول است. مرگ کهنه‌ها را از میان برمی‌دارد و راه را برای تازه‌ها باز می‌کند. مرگ به همگی ما لبخند می‌زند؛ تنها کاری که می‌توان انجام داد این است که لبخندش را با لبخند پاسخ بگوییم. انسان‌ها دوست دارند؛ بدانند که مردگان پس از مرگ چه حالاتی دارند؟

پدیده‌ی مرگ موضوعی است که می‌توان از نقطه‌نظرهای گوناگونی درباره‌ی آن بررسی و گفتگو کرد. از نظر علوم زیستی و پزشکی، مرگ عبارت است از تعطیل سازمان فعال بدن انسان، که حافظ حیات او می‌باشد. این دیدگاه به بدن فقط از لحاظ ساختار جسمانی و به عبارت دیگر از نقطه نظر مادی و از منظر حواس خمسسه می‌نگرد و علائم مرگ را توقف فعالیت مغز و قلب و اندام‌ها و از بین رفتن حرارت جسم می‌داند و معمولاً به خروج چیزی بنام روح یا نفس اشاره نمی‌کند.

اما از نظر فلسفه، مرگ عبارت است از جدا شدن دائمی روح یا نفس که به طور طبیعی و به سبب درهم ریختن نظم طبیعی بدن و نارسائی آن ایجاد شود. فلاسفه، مرگ و خروج روح یا نفس از بدن را به کسی تشبیه می‌کنند که خانه‌اش خراب شده و ناگزیر است آن را ترک کند و به جایی دیگر پناهنده شود. اما علاوه بر این گونه مرگ که به آن مرگ طبیعی می‌گویند؛ فلاسفه مرگ‌هایی را که نه به سبب زوال نظم طبیعی آن بلکه به سبب حوادث و یا افعال عمدی و غیر عمدی بشر حاصل می‌شود نوع دیگری از مرگ دانسته و بنام مرگ اخترامی (غیرطبیعی) می‌شناسند که به سبب خرابی خانه‌ی نفس و روح، یعنی بدن، بر اثر حادثه روح از آن جدا و مرگ نامیده می‌شود به تعبیری آن را «اجل معلق» نیز می‌گویند.

مرگ آدمی به دو سبب اصلی اتفاق می‌افتد

مرگ‌هایی که به سبب پایان یافتن توانایی و ظرفیت جسمی بدن فرا می‌رسد و از آن به مرگ طبیعی یاد می‌شود و مرگ‌هایی که به سبب اتفاقات و رفتارهای آدمی رخ می‌دهد و از آن به مرگ زودرس و ناگهانی تعبیر می‌شود.

در فرهنگ قرآنی، دو دسته مرگ مورد شناسایی قرار گرفته؛ که از آن به اجل مُسمی و اجل معلق یاد می‌شود. اجل مُسمی شاید تا اندازه‌ای شباهت به همان مرگ طبیعی داشته باشد هر چند که تفاوت‌هایی نیز میان آن دو می‌توان قائل شد.

اجل معلق نیز شباهت‌هایی با مرگ ناگهانی دارد. البته بهتر است که از اجل معلق به مرگ زود هنگام یاد شود. مرگ زود هنگام یا مرگ ناگهانی و یا همان اجل معلق، به طور مستقیم ارتباط تنگاتنگی با رفتارهای ما دارد. از این‌رو ارتباط گناهان با مرگ زود هنگام و ناگهانی و نیز اجل معلق در آیات و روایات ثابت شده است. بر این اساس سخن گفتن از مرگ، گناه و گناهان مرگ‌آفرین، در روایات امری طبیعی جلوه داده شده. به این معنا که گناهان، کارکردهای متفاوت و متعددی در زندگی بشر در دنیا و آخرت دارند؛ از جمله کارکردها و آثار آن در زندگی دنیوی می‌توان به ایجاد مرگ‌های ناگهانی و زود هنگام و همچنین کاهش نعمت‌ها و روزی‌ها، افزایش نعمت‌ها و گرفتاری‌ها و مانند آن اشاره کرد. نظام احسن الهی، نظامی ساده و پیچیده است؛ به گونه‌ای که همه چیز آن به هم پیوسته‌اند. این گونه است که حتی حرکت برگ درختی در درون چاهی تاریک می‌تواند تأثیرات شگرفی بر هستی به جا گذارد.

اسلام برای خنثی کردن این عامل، همواره بر گشودگی در توبه و بخشندگی و توبه‌پذیری خداوند تأکید می‌کند. جرم و گناه انسان هر قدر هم که سنگین باشد؛ در صورت توبه‌ی حقیقی و جبران حقوق تضییع شده؛ قابل بخشایش است و ناامیدی از رحمت خدا، خود گناهی بس بزرگ شمرده می‌شود؛ از سوی دیگر انسان بر اساس آموزه‌ی شفاعت می‌تواند با ایجاد شایستگی و قابلیت لازم در خود، به شفاعت شیعیان در آخرت امیدوار باشد. نکته‌ی قابل توجه این که همه‌ی عوامل ذکر شده برای ترس از مرگ، ریشه در خود فرد دارند و مرگ به خودی خود برای انسان ترس‌آور نیست.

اگر انسان شناخت صحیحی از مرگ داشته باشد؛ دل از دنیا بکند و از اعمال زشت دست بردارد؛ نه تنها از مرگ هراسان نخواهد شد بلکه رغبت به آن نیز پیدا می‌کند چنانچه انسان‌های معصوم، نمونه‌ی بارز این حالت‌اند؛ از طرفی هم باید بدانید که هر چه کنید مطمئن در همین دنیا نتیجه‌ی اعمال خود را خواهید دید؛ شاید شکل و نوع آن تغییر کند؛ ولیکن حتماً نتیجه‌ی آن را خواهید دید؛ دیر و زود دارد؛ ولی سوخت و سوز ندارد.

خداوند وقتی انسان را به جهان خاکی فرستاد مرگ را آغاز «بازگشت» او به سوی خود قرار داد و چه زیبا است لحظه‌ی «بازگشت» اگر با آرامش باشد و تمامیت آن آرامش را از این دنیا باید آموخت پس مرگ زیبا است همان‌گونه که زندگی زیبا است. اگر با روح بلند و سرشار از بخشش، گذشت و عشق باشد؛ مرگ زیبا است.

مسئلاً روزی مرگ به سراغ ما می‌آید و نوبت ما می‌رسد؛ لحظه‌ای که بزرگ است و شکوهمند و پر از زیبایی. اما ترس، برای آن که تا به حال با آن روبرو نشده‌ایم و تجربه‌اش را نداریم. پس زیبایی‌اش را بیابیم که حاصل زندگی با صداقت و الهی می‌باشد. پایان زندگی با صداقت، ایمان، آرامش و بخشش مرگ است که دروازه‌ی ورود به تمامی صداقت‌ها، آرامش‌ها و زیبایی‌ها است. مرگ سرنوشت همه‌ی ما است و گریزی از آن نیست و آن قدر زیبا است که شروعی بهتر از آن نیست. مرگ شروع است نه پایان، زندگی است نه فنا، رسیدن است نه گم شدن.

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقِيمُونَ». و هر قومی را دوره‌ای و اجل معینی است که چون اجل‌شان فرا رسد لحظه‌ای پس و پیش نخواهد شد. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۳۴)؛

مرگ یعنی عصاره‌ی زندگی مسأله‌ی مرگ در فرهنگ انبیاء الهی این نیست که انسان می‌میرد؛ بلکه مرگ به این معنا است که انسان، مرگ را می‌میراند و بین این دو خیلی فرق است؛ زیرا کسی که می‌گوید: «من می‌میرم و نابود می‌شوم» چنین آدمی یا پوچ خواهد بود یا بی‌بندوبار، یا همیشه ناامید است یا باری به هر جهت؛ زیرا می‌گوید وقتی پایان زندگی، نابودی است؛ چرا از لذت زودگذر بهره نبرم؟ برای او حلال و حرام یکسان است؛ زشت و زیبا یکسان است؛ مسأله‌ی غیرت و مسئولیت و تعهد مطرح نیست؛ می‌گوید عاقبت زندگی نابودی است. این یک فکر باطل و یک جهان‌بینی غلط است. انبیاء به ما آموخته‌اند که انسان، مرگ را می‌میراند؛ مرگ را تسلیم خود می‌کند نه انسان بمیرد و تسلیم مرگ شود. تعبیر قرآن این نیست که شما می‌میرید؛ این است که شما مرگ را می‌چشید و می‌میرانید. نفرمود مرگ، هر کسی را می‌چشد؛ فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر کسی مرگ را می‌چشد. (سوره‌ی انبیاء- آیه‌ی ۳۵)؛

اما مرگ در نگاه عرفان اسلامی، منظری بسیار زیباتر و باشکوه‌تر دارد؛ زیرا نه فقط برخلاف نظر ماده‌گرایان و حس‌گرایان، مرگ نابودی و فنا نیست بلکه گامی به مرحله‌ی کامل‌تر زندگی و آغاز حیاتی دوباره و به تعبیری دیگر؛ در حکم تولد دوباره‌ی انسان است؛ همانند تولد کودک و خروج از حالت جنینی به حالت مستقل بشری، از این منظر، جهان مادی برای انسان در حکم رحم مادر برای فرزند است. ما برای همیشه زنده‌ایم. اگر بزرگان ادب‌پرور گفته‌اند ما وقتی می‌میریم؛ به خورشید می‌رسیم و دیگر بی‌غبار زندگی می‌کنیم؛ یعنی ما به دارالقراری که قرآن گفته؛ می‌رسیم. الان ما در عالم حرکتیم؛ سیال و سیاریم و به دارالقرار می‌رسیم و آرام می‌گیریم.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». چگونه خدا را منکرید؟ با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند [و] آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۲۸)؛

«أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ». آیا (مردم بارها به چشم خود، ندیدند که خدا چگونه ابتدا خلق را ایجاد می‌کند و باز به اصل خود برمی‌گرداند؟ این کار بر خدا بسیار آسان است. (سوره‌ی عنکبوت- آیه‌ی ۱۸)؛

مولوی می‌فرماید:

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید

در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید و زین مرگ مترسید

کز این خاک برآیید سماوات بگیریید

بمیرید بمیرید و زین نفس ببریید

که این نفس چو بندست و شما همچو اسیریید

یکی تیشه بگیریید پی حفره زندان

چو زندان بشکستید همه شاه و امیریید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا

بر شاه چو مردید همه شاه و شهیرید

بمیرید بمیرید و زین ابر برآید

چو زین ابر برآید همه پدر منیرید

خمشید خمشید خموشی دم مرگست

هم از زندگی است اینک ز خاموش نفرید

ماییم که مرگ را هضم می‌کنیم؛ نه این که مرگ ما را هضم کند و از بین ببرد. مرگ یعنی تحوّل، هجرت، جابه‌جا شدن. ما به جایی می‌رسیم که جابه‌جا شدن و تحوّل و دگرگونی را هضم می‌کنیم و به ثبات می‌رسیم؛ دیگر نمی‌میریم. اگر کسی جهان‌بینی‌اش این بود که «مرغ باغ ملکوت»، وقتی که می‌میرم؛ این قفس می‌شکند و از قفس تن و طبیعت آزاد می‌شوم و پر می‌کشم؛ این شخص به دیار باز می‌اندیشد «آنچه از نظر کرم ابریشم پایان دنیا است ... از دید خالق، یک پروانه است» به آسمان وسیع می‌اندیشد. همان که قرآن فرمود: «وَوَسَّارُوعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» و بشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهنای آن همی آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است. (سوره آل‌عمران- آیه ۱۳۳)

روح ما فوق‌العاده وسیع است؛ ما که این پیکر خاکی نیستیم این پیکر خاکی گوشه‌ای از آن گوشه‌های حیات انسانی است. این عظمت را انسان نباید هدر دهد و رایگان بفروشد. ائمه و انبیاء علیهم‌السلام آمدند؛ وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) می‌آیند که این معانی را برای ما تبیین کنند. بگویند که: ای انسان، تو زندگی گیاهی نداری؛ زندگی حیوانی نداری؛ تو بالاتر از زمینی، تو بالاتر از آسمانی، به دلیل این که شما در عالم خواب، بدن‌تان در رختخواب است؛ روح‌تان کجاها می‌رود! این روح همان است که شما بعد از مدتی با آن سروکار دارید. آن را که نمی‌شود ارزان فروخت.

پس اگر برای ما روشن شد که ما مرگ را می‌میرانیم؛ نه می‌میریم تحول و دگرگونی را از پای درمی‌آوریم نه از پا درافتیم؛ آن‌گاه درست می‌اندیشیم. می‌گوییم هر کاری که انجام می‌دهیم باید با ابدیت ما سازگار باشد. وجود مبارک ولی عصر (عج) که ظهور می‌کند؛ این معارف را به ما القاء می‌کند؛ وقتی این معارف را به ما القاء کرد؛ امور مادی برای ما جاذبه ندارد. می‌گوید: هرگز نمی‌میری! آن چنان این بزرگان بر مرگ مسلط هستند که می‌گویند: «ای مرگ، اگر نمرده‌ای، مرا دریاب!» مبارز می‌طلبند.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی

تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

مالکیت حقیقی خداوند تنها بر جان و حیات انسان نیست بلکه بر جان تمام جانداران اعم از نبات و حیوان و همی عرصه‌ی زندگی بشر در این کره‌ی خاکی است؛ به همین دلیل از نظر اسلام کشتن جانداران (حیوان یا گیاه) (جز برای حفظ حیات خود یا برای دفاع از خطرات) جایز نیست؛ از نظر حقوقی اثبات شده که مالکیت محدود بشر بر دستاوردهای مادی و ثروت‌های طبیعی مالکیت درجه دو و مجازی است و در واقع اموال او نیز مانند جان او امانتی نزد او است و نص صریح قرآن مجید همه چیز یعنی جهان و هر چه در آن هست ملک مطلق خدا است بر اساس نص صریح قرآن مجید، انسان جانشین خدا بر روی زمین و امانتدار او است و باید زمین را آباد سازد و حق ندارد به بهانه‌ی پیشرفت فناوری یا زیست فناوری (بیوتکنولوژی) زمین و فضای اطراف آن را تخریب کند؛ همی تغییراتی که به طبیعت آسیب رسانده یا برساند و نتیجه‌ی اختراعات بشر و چیزهایی به نام ماشین‌ها یا انواع سوخت‌ها و موادشیمیایی مضر می‌باشد؛ از نظر قرآن ممنوع است زیرا برخلاف وظیفه‌ی انسان و مأموریت او برای آبادسازی جهان و نگهداری از آن می‌باشد. تا بشر بتواند به بهترین و راحت‌ترین صورت زندگی کرده؛ مراحل کمال و تکامل خود را طی کند و برای ورود سرافراز به مرحله‌ی بالاتر که منتظر او است آماده شود.

«فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». پس (ای بشر دیده باز کن و) آثار رحمت (نامنتهای) الهی را مشاهده کن که چگونه زمین را پس از مرگ (و دستبرد خزان باز به نفس باد بهار) زنده می‌گرداند! محققاً همان خدا است که مردگان را هم (پس از مرگ) باز زنده می‌کند و او بر همی امور عالم توانا است. (سوره روم- آیه ۵۰)

زنده را تا زنده است باید به فریادش رسید

ورنه بر سنگ مزارش آب پاشیدن چه سود؟

زنده را تا زنده است قدرش بدان

ورنه بر روی مزارش کوزه گل چیدن چه سود؟

مرگ، در هر موجود زنده‌ای، قبل از هر چیز، نقطه‌ای در مقابل زندگی است. هر زندگی با تولد و مرگ محدود شده است با یکی از آنها آغاز می‌شود و با دیگری خاتمه می‌یابد؛ ولی در مورد موجود انسانی این تضاد و تقابل مابین زندگی و مرگ، صرفاً یک تضاد انتزاعی نیست؛ بلکه امری ملموس است؛ به عبارت دیگر، موجود انسانی، چیزهایی در مورد مرگ خود می‌داند و این دانستن؛ تأثیر ملموسی بر زندگی او دارد. فلاسفه همواره از این نکته بحث کرده‌اند که رابطه‌ای ضروری، مابین زندگی، آگاهی حقیقت و مرگ وجود دارد.

افلاطون، زندگی را وجود روحی حلول‌کننده؛ در زمین دانسته است. در نظر او، زندگی قلمرو فانی ظهور است؛ حال آنکه مرگ به زعم او قلمروی نامیرا است که در آن هیچ تغییری در سرشت اشیاء رخ نمی‌دهد. اما بحث بنده هم در این جا است که در جهان نمود و ظهور، هر چیزی در حال تغییر است ولیکن به این شکل که برخی از این تغییرات که در عالم «کون» می‌تواند ایجاد شود؛ اما برخی که در لوح محفوظ است نمی‌تواند تغییر داده شود؛ زیرا لازم‌الوجود و ثابت‌الوجود است و زمانی این تغییرات آنجا انجام می‌شود که حضرت حق خودش بخواهد و لا غیر ...

اما تغییراتی که بر اساس حکمت الهی تدوین شده؛ آهسته و پیوسته صورت می‌گیرد و با گذشت ایام به شکلی که حضرت حق می‌خواهد صورت می‌گیرد؛ اما انسان‌ها فقط به مقدار اندک از ماهیت آنها باخبر می‌شوند و با طی زمان درمی‌یابند که اراده و برنامه‌ریزی خداوند متعال چقدر دقیق و حساب شده است؛ به طورمثال: بحثی که در رابطه با قانون گرانش به تازگی مطرح شده را می‌توان نام برد. قانون گرانش در فیزیک کلاسیک می‌گوید نیروی گرانش هر جسمی در فضا با جرم جسم رابطه‌ی مستقیم و با شعاع جسم رابطه‌ی معکوس دارد؛ مثل سیاهچاله‌ها، که اجرامی در فضا هستند با چگالی بسیار بالا «جرم خیلی زیاد و حجم خیلی کوچک، مثلاً جرمی معادل سیاره‌ی زمین در حجمی به اندازه‌ی یک اتاق کوچک» پس چنین اجرامی در فضا دارای نیروی گرانش عظیمی هستند.

سرعت فرار: هر جسمی اگر بخواهد از مدار گرانش هر سیاره‌ی بیرون بیاید باید به سرعت فرار آن سیاره برسد که ارتباط مستقیم با نیروی گرانش سیاره دارد؛ مثلاً سرعت فرار سیاره‌ی زمین ۲۶۰۰ کیلومتر بر ساعت است؛ با توجه به گرانش بالا در سیاهچاله‌ها سرعت فرار این اجرام کهکشانی از سرعت نور هم بیشتر است. در حالت کلی سرعت نور ۳۰۰ هزار کیلومتر بر ثانیه و معادل ۱۸۶۴۱۱ مایل بر ثانیه است؛ پس حتی پرتوهای نور هم نمی‌توانند از سیاهچاله‌ها فرار کنند به همین دلیل آنها را «سیاه چاله» می‌گویند.

وقتی این سیاهچاله‌ها اجرام کهکشانی پیرامونشان را می‌بلعند؛ قبل از این که این اجرام به سیاهچاله برسند؛ به دلیل نیروی گرانش زیاد به سرعت نور می‌رسند و قبل از رسیدن به سیاه چاله به انرژی تبدیل می‌شوند این (قانون نسبیت) است. پس سیاهچاله‌ها روزبه‌روز انرژی‌هایشان بیشتر می‌شود و در حال بلعیدن عالم ماده و تبدیل آنها به انرژی هستند. ستارشناسان می‌گویند: روزی تمام کائنات به کام این سیاهچاله‌ها می‌روند و ما آن را به قیامت که خداوند وعده داده است می‌شناسیم.

قرآن هم در مورد روز قیامت می‌فرماید: «که همه‌ی عالم ماده و همه‌ی کهکشان‌ها نابود می‌شوند» ولی هیچ وقت نفرمودند که معدوم می‌شوند؛ پس عدمی وجود ندارد و تمامی آن تبدیل ماده به انرژی است. پس تمامی موجودات روزی که آن را قیامت می‌گویند؛ به دریای انرژی و حقیقتی بزرگتر می‌پیوندند.

«رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لِاتُّخَلَّفُ الْمِعَادَ». پروردگارا، ما را از آنچه به زبان رسولان خود وعده دادی نصیب فرما و ما را در روز قیامت محروم مگردان، که تو هرگز در وعده تخلف نمی‌ورزی. (سوره آل عمران- آیه ۱۹۶)؛

«وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مَن بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». و نیز به آن قوم آیات و معجزات روشن در امر (دین و نظم دنیا) عطا نمودیم و آنها خلاف و نزاع برنینگیختند مگر دانسته؛ برای ظلم و تعدی به حقوق یکدیگر البته خدا بین نزاع و اختلافات آنها روز قیامت داوری خواهد کرد. (سوره جاثیه- آیه ۱۷)؛

میت وقتی که جسم خود را ترک می‌کند با این موجود نورانی مواجه می‌شود سپس کوچکترین کارهایی که از زمان تولد تا هنگام مرگ انجام داده؛ به صورت تصویری کلی نمایش داده می‌شود؛ گویی باید تماشای فیلم زندگی خود و تمامی جریانات آن باشد. هر کار کوچکی که در خلوت یا در جمع، در روشنی یا تاریکی، در برابر چشم مردم یا پنهان از آنها انجام داده؛ مانند فیلمی در برابر او نمایش داده می‌شود؛ ممکن است کارهای بسیاری در خفا انجام داده باشد که هیچ کس از آن‌ها مطلع نباشد؛ اما وقتی که این کارها را می‌بیند از حس پشیمانی و ندامت شرمنده می‌شود. وقتی که نمایش این فیلم به پایان می‌رسد سر به زیر می‌اندازد؛ آن موجود نورانی کنارش ایستاده است و این صحنه‌ها را می‌بیند.

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» و اوست خدایی که چون شب (به خواب می‌روید) جان شما را برمی‌گیرد (و نزد خود می‌برد) و کردار شما را در روز می‌داند و پس از آن (خواب) شما را برمی‌انگیزد تا اجلی که در قضا و قدر او معین است به پایان رسد؛ سپس (هنگام مرگ) به سوی او باز می‌گردید آن‌گاه به نتیجه‌ی آنچه کرده‌اید شما را آگاه گرداند. (سوره انعام- آیه ۶۰)؛

«وَهُوَ الْغَايُ قُوَّةٌ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَهُ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ» و اوست خدایی که قهر و اقتدارش مافوق بندگان است و فرشتگانی را به نگهداری بر شما می‌فرستد؛ تا آن‌گاه که هنگام مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان ما او را می‌میرانند و در قبض روح شما هیچ کوتاهی نخواهند کرد. (سوره انعام- آیه ۶۱)؛

«ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ إِلَّا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» سپس به سوی خدای عالم که به حقیقت مولای بندگان است بازگردانده می‌شوند؛ آگاه باشید حکم (خلق) با خداست و او زودترین حساب رسان است. (سوره انعام- آیه ۶۲)؛

اما شما در همان زمان احساس دیگری هم خواهید داشت. در حالی که شرمنده هستید و همه‌ی خطاهایی را که مرتکب شده‌اید می‌بینید؛ اما با تمام این حالات احساس خوبی هم خواهید داشت که حضور موجودی نورانی را در کنارتان حس می‌کنید و او این آرامش را به شما می‌دهد تا نگرانی شما کم شود. با این که او از همه چیز شما آگاه است؛ اما شما را کاملاً می‌پذیرد و به شما عشق می‌ورزد. او در آن شرایط یگانه دوست شما است.

همیشه استاد می‌فرمودند: «دوست حقیقی شما کسی است که عیوب و خطاهای شما را می‌داند و می‌بیند؛ ضعف‌ها و نقص‌های‌تان را می‌شناسد اما با این وجود همچنان به شما عشق می‌ورزد» در سفر مرگ یک لحظه پیش از آن که فیلم زندگی خود را ببینید؛ شدیداً احساس تنهایی و ترس می‌کنید. احساس می‌کنید که تاریکی و ظلمت شما را دربرگرفته است؛ اما در حضور آن یار، آن موجود نورانی احساس امنیت می‌کنید؛ او را هر چه می‌خواهید بنامید. او آن کسی است که قدیسان با نام‌های متفاوت می‌خوانند. مردان خدا او را به اشکال و صورت‌های مختلف می‌بینند؛ در حضور او احساس می‌کنید که باید دامنش را بگیرید و بگویید «هرگز از تو جدا نخواهم شد!» به پایش می‌افتید و پاهایش را با اشک شوق و عشق می‌شوئید. او شما را بلند می‌کند با دیدگانی عمیق، درخشنده و لبریز از عشق به شما می‌نگرد و می‌گوید:

«فرزندم تو با زندگی‌ات چه کردی؟» در آن لحظه تشخیص می‌دهید که زندگی هدیه‌ی خدا برای هدفی خاص می‌باشد و اما افسوس که وسوسه‌ها، خواسته‌ها و احساسات شوریده شما را گرفتار کرد و این هدف را از خاطر برده‌اید و به دنبال سایه‌ها رفته‌اید. شما به کسب لذت، دارائی و قدرت پرداخته‌اید؛ این عمر ارزشمند را در طلب این سایه‌ها به هدر داده‌اید و در ازاء آن هیچ به دست نیاورده‌اید و حال با دست‌های تهی در برابر آن موجود ایستاده‌اید. به او چه خواهید گفت؟ امیدوارم که شما یک شب، این اندیشه را در ذهن خود نگاه دارید. وقتی که سفر مرگ را آغاز می‌کنید باید در حضور آن فرد نورانی که نماینده‌ی خداوند است پاسخگو باشید. او از شما می‌پرسد:

فرزندم با زندگی‌ات چه کردی؟ آن‌گاه چه پاسخی به او خواهید داد؟ مادامی که جان در بدنتان وجود دارد؛ فرصت رسیدن به هدف نهایی را دارید؛ بنابراین هر روز مدتی را در سکوت بگذرانید و از خود بپرسید «من کیستم؟» هدف از به دنیا آمدن چیست؟ به کجا می‌روم؟ آیا از هدف دور شده‌ام، یا به آن نزدیک می‌شوم.

بازگشت روح (تناسخ یا رجعت) کدام یک درست است؟

مسئله بازگشت روح پس از مرگ جسمانی، از مواردی است که می توان گفت از ابتدای شکل گیری تعقل در بشر، وی را درگیر خود کرده است.

در این استحاله فکری و مذهبی سیستم کاست (طبقات بسته اجتماعی) نقش مهمی ایفا کرده و عاقبت دو عقیده مهم و اساسی در بین انسان ها پیدا شد که به تدریج به دو پایه اساسی فلسفی تبدیل شد. یکی عقیده به تناسخ یا انتقال ارواح **transmigration**؛ است که هندوان آن را سامسارا **Samsara** می نامند و دومی اصل علت و معلولی تناسخ یا قانون کارما **Karma** است.

باور برخی از انسان ها چنین است که روح هر آدمی به هنگام مرگ به پیکر یا جسم جدیدی انتقال می یابد و دوباره به این جهان باز می گردد تا زندگی دیگری را آغاز کند. بنابراین روح آدمی یک سلسله تولد و تجدید حیات را در قالب ها و جسم های دیگر تجربه می کند و مرتباً از یک جسم به جسم دیگر منتقل می شود و به عبارت ساده تر، هر انسانی که می میرد، روح او پس از ترک جسم، در کالبد نوزاد جدیدی جای می گیرد و متولد می شود، به این ترتیب هر انسانی، تنها در قالب و جسم فعلی خود زندگی نکرده است، بلکه در دوران های مختلف زندگی های متعددی را تجربه کرده است.

به عقیده هندوان روح هر انسانی (به جز ارواح پاک و متعالی که پس از مرگ یکسره و مستقیم به برهما (خدای بزرگ) می پیوندند و به سعادت جاودان می رسند و یا ارواح ناپاک، پست، شریر و شقی که یکسره به درکات دوزخ سرنگون می شوند)؛ پس از مرگ در جسم موجود زنده دیگری به این جهان باز می گردد. عقیده تناسخ تنها به انتقال روح در بین آدمیان بسنده نمی کند، بلکه طبق این عقیده روح آدمی بسته به درجه تعالی و یا پستی نکبت، ممکن است به صورت انسانی خوب و یا شریر و یا در کالبد حیوانات دیگر جانوران حتی حشرات و کرمها و یا گیاهان به دفعات به این جهان بازگردد، تا تعالی پذیرد و به بهشت رود یا تنزل پیدا کند.

نظریه یا عقیده دوم، قانون علت و معلولی تناسخ یا کارما است که علت انتقال روح را از کالبدی به کالبد دیگر بیان می کند. بنابراین قانون کارما، رفتار و گفتار هر آدمی نوع حیات بعدی و کالبد آتی او را تعیین می کند. قانون کارما نیز ریشه در اعتقادات اقوام قبلی آریاییان دارد و اولین نشانه های آن را می توان در فلسفه اوپانیشادها دید، آنجا که می گوید: آدمیانی که در زندگانی خود افرادی وارسته با رفتار و گفتار نیک هستند، روح آنها پس از مرگ، در زهدان پاکیزه زنی از طبقات بالا جای می گیرد و بر عکس، ارواح انسان های شریر و بدکردار، در رحم های کثیف و ناپسند زنانی از طبقه نجس (پاریا) و یا خوک، سگ و گرگ جای گیر می شوند.

قانون کارما بسیار هولناک و شدید است، طبق این قانون، حتی گناهان کوچک موجب کیفرهای سخت و هراس آور می شود فرد گناهکار در زندگی بعدی تنزل می یابد و رنج و شکنجه می بیند و دوباره در کالبد پست تری جای می گیرد و این سیر تسلسل تا مرحله تبدیل به جانوران، حشرات، کرم ها و حتی گیاهان ادامه می یابد و روح آدمی زجر می کشد و لا جرم آن قدر از تعالی دور می شود که پس از زایش و مرگ های بی شمار عاقبت به شقاوت کامل تبدیل می شود و در ژرفای دوزخ سرنگون می گردد.

در عقیده تناسخ و قانون اعلی آن یعنی کارما، روز داوری، دعا، توبه و انابه، شفاعت، ثواب و عقاب، عفو و رحمت پروردگار جایی ندارد. ارواح آدمیان در یک دور تسلسل بی پایان از جسمی به جسم دیگر و از زندگی به زندگی دیگر نقل مکان می کنند و در حیاتیهای گوناگون زجر و شکنجه می بینند، بخش کوچکی از آنها که متعلق به طبقات بالای اجتماع هستند معمولاً در زندگی های متعدد به نیکی مطلق می رسند و به برهما می پیوندند.

اما بیشتر ارواح در زیر فشار فقر و بدبختی های متوالی و پایان ناپذیر، در هر دوره زندگی تنزل پیدا می کنند و آن قدر در راه شقاوت پیش می روند تا عاقبت به قعر جهنم سرنگون می شوند. این دوره تسلسل خشن که امید رستگاری در آن اندک است، رفته رفته چنان روح بدبینی و یاس در هندوان ایجاد کرد که عاقبت به انکار دنیا و لزوم ترک لذات و نعمتهای آن انجامید و حتی دو شاخه سر بر کشیده از هندوئیسم یعنی جینیزیسم (**Jainism**) و بودائیسم (**Buddhism**) که در راه کاستن از هراس آدمیان از عاقبت هولناک تناسخ و کارما گام هایی برداشتند، نتوانستند این دو عقیده جزمی و بی رحمانه را تلطیف کنند و آنان را به صورتی انسانی تر و مشفقانه تر تغییر دهند.

از دیرباز نظریه تناسخ و بازگشت ارواح پس از مرگ و انتقال آن از بدنی به بدن دیگر، در مکاتب خاور دور مطرح بوده است. این نظریه که از حکیمان مشرق زمین به جا مانده، و زیربنای عقیده آیین های گشته و مقبول گروهی از ساکنان مغرب زمین و « جینیزم » و « بودیسم » « هندوئیسم » چون برخی فرق منسوب به اسلام نیز شده است.

تناسخ یعنی : تناسخ در لغت به معنی برداشتن چیزی از جایی و جایگزین کردن چیز دیگری به جای آن در همان جا می باشد. تناسخ اصطلاحی در کلام و فلسفه و عرفان به معنای انتقال روح از جسمی به جسم دیگر. در لغت از ریشه نَسَخَ به معنای برداشتن چیزی و گذاشتن چیزی دیگر به جای آن یا تغییر دادن چیزی به چیز دیگر است. از دیگر نظریه هایی که تا حد بسیار زیادی توسط مردمان با تناسخ دچار خلط مبحث گردیده نظریه رجعت روح است. این نظریه ظاهراً "نقاط مشترکی با تناسخ دارد، اما با غور در هر دو نظریه می توان فهمیده هیچ کدام مثل دیگری نیست. در این نوشته سعی شده تا حدی و بصورت بسیار اجمالی به این موارد پرداخته شود.

اقسام تناسخ

تناسخ به دو قسم کلی تقسیم می شود:

۱- تناسخ ملکی: به این معنا که نفس آدمی بارها کردن بدن مادی خود به بدن مادی دیگری وارد شود. آنچه از مکتب های مختلف هند گزارش می شود، ناظر به این معنا تناسخ است.

۲- تناسخ ملکوتی: به این معنا که نفس با عقاید و افعال خود بدنی مثالی ساخته به صورت آن مجسم شود.

تناسخ ملکی خود به دو قسم تقسیم میشود:

الف - تناسخ نزولی : به این معنا که نفس بدن مادی خود را رها کرده به بدنی نازل تر از بدن و در همین عالم تعلق گیرد؛ مانند اینکه نفس انسانی پس از مفارقت از بدن خود به بدن یکی از حیوانات منتقل شود.

ب - تناسخ صعودی: به این معنا که نفس بدن مادی خود را راه کند و به بدنی شریف تر و کامل تر از بدن قبلی تعلق گیرد.

در تناسخ ملکی روح با رها کردن بدن مادی به بدن مادی دیگری نقل مکان می کند، اما در تناسخ ملکوتی روح با عقاید، اندیشه ها، نیت ها، گفتارها و کردارهای خود بدنی مثالی متناسب با عالم برزخ و بعد از برزخ بدن مثالی متناسب با عالم قیامت اختیار می کند. بنا به اعتقاد متشرعین تناسخ ملکی بطور کلّ باطل است و تنها شکلی از تناسخ مورد قبول است که ملکوتی باشد.

یکی از دلایل متشرعین برای رد تناسخ ملکی، استناد به آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مومنون است. این آیات صراحتاً عنوان می دارد: محال است انسان ها را به زندگی دوباره بازگردند تا به این وسیله عمل صالح انجام داده جبران مافات کنند و پشت سر آنها برزخ است تا روزی که بر انگیزته شوند.

درست است که متشرعین از آیه فوق برای رد نظریه های مختلف تناسخ و همچنین رجعت روح استفاده می کنند، اما این استدلال آنها تفسیر به رأی است و تفسیر اصلی قرآن چنین نیست. همچنین آیات فراوان دیگری وجود دارد که مهر صحت بر نظریه رجعت میزند. ضمن اینکه تناسخچون مسلمان نیز از همین آیات برای اثبات نظر خود، مبنی بر صحت تناسخ استفاده می کنند. آیاتی که به رجعت روح اشاره دارند به دو گونه به این مسئله پرداخته اند:

۱- رجعت در آینده: مانند آیه شریفه ۸۲ سوره نمل که اشاره به محشور کردن تکذیب کنندگان آیات الهی و گردآوری آنان و الحاقشان به یکدیگر دارد. این آیه به قیامت اشاره نمی کند، زیرا طبق آیه مذکور، خداوند در نظر دارد از هر جمعیتی گروهی را گردآورد، که این ناقض اصل معاد و حشر همگانی کلیه موجودات است.

۲- آیاتی که به وقوع حوادثی در امت های پیشین اشاره دارد: که در واقع نوعی رجعت محسوب می شود. مانند آیه ۲۵۹ سوره بقره که اشاره به پیامبری دارد که از کنار آبادی تخریب شده ای عبور کرده از خود می پرسد، چگونه خداوند پس از مرگ این ها را زنده میکند؟ لذا خداوند او را صد سال می میراند و سپس زنده می کند، و از او می پرسد چقدر درنگ کردی؟ عرض می کند یک روز یا قسمتی از آن فرمود نه بلکه یک صد سال بر تو گذشت. همانگونه که ملاحظه می شود در اینجا خداوند صراحتاً "به زندگی دوباره پس از مرگ و بازگشت روح به جسم اشاره می فرماید. یا بعنوان مثال آیه شریفه ۱۱۰ سوره مائده اشاره به زنده کردن مردگان توسط عیسی علیه السلام و به اذن الهی دارد.

حال این سنوال پیش میاید که علت اختلاف معنا در آیات فوق با آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مومنون چیست؟ همانگونه که شرح داده شد، در آیه شریفه ۸۲ سوره نمل خداوند اشاره به گردآوری گروهی از انسان های هر جمعیتی دارد. بنابراین بعید نمی باشد که حضرتش در آیات سوره مومنون اشاره به گروه خاصی از تکذیب کنندگان دارد، که چرایی بازگشتشان به دنیا در علم خودش می باشد.

در نظریه تناسخ تاکید بر انتقال روح از جسمی به جسم دیگر بلافاصله و بدون تعطیل می باشد. یعنی لازم است روح پس از مرگ جسم، بدون یک لحظه وقفه، تقدّم یا تاخّر و درست در لحظه مرگ.

جسم اول و تحقق جسم دوم به جسم دوم منتقل شود (حلول و اتحاد): در این نظریه هم چنین برای انتقال های متوالی بدایت و نهایت وجود ندارد ، لذا هر نفسی از ازل تا ابد محکوم به تعویض جسم می باشد. ملاحظه می شود با این تعاریف ، معاد ، جزا و قیامت نزد تناسخیون مردود است. آنها معتقدند پاداش یا جزای اعمال در همین جسم یا جسم بعدی و بوسیله نقل و انتقال های متوالی و بی پایان به انجام میرسد. این در واقع دور باطلی است که بر اساس نظریه تناسخ روح در آن گرفتار می شود. به این ترتیب که در جسم بعدی بایستی روح پاداش یا جزای اعمال جسم قبلی اش را بپردازد و به همین ترتیب جسم بعدی و پاداش و جزای جسم قبلی و الی آخر. با این وصف معلوم نیست که چه وقت تکامل روح اتفاق خواهد افتاد؟ و کلام الهی مبنی بر رجعت نفس مطمئنه به سوی خدایش محقق خواهد شد؟

تناسخ در شکلی که عنوان شد یعنی دور باطل ، ناقض وحدت وجود و یکتایی خداوند است. زیرا اگر روح بدایت و نهایتی ندارد و از ازل تا ابد قرار است در چرخه مکافات و پاداش عمل سرگرم باشد ، یعنی اینکه ازلی و ابدی است. از طرفی خود تناسخیون می گویند روح قالب های مختلف انسانی ، حیوانی ، نباتی و جمادی تصرف می کند . پس این همه ارواح ازلی و ابدی هرکدام برای خودشان خدایی خواهند بود، که مانند خداوند احد و واحد ، ازلی و ابدی اند، یعنی خدایان متعدد با آگاهی های متفاوت! و این کفر محض است.

یکی دیگر از اشکالاتی که بر نظریه تناسخ مترتب است تناقض آن با تجرد روح است. در تناسخ ، روح بلافاصله و بدون وقفه از جسمی به جسم بعدی منتقل شده و در هیچ لحظه ای از زمان روح جدایی از جسم نخواهد داشت. این در حالی است که اگر این انتقال به همین نحو که میگویند باشد، باید بین لحظه مرگ جسم اول و تولد جسم دوم زمانی هر چند اندک و بسیار ناچیز وجود داشته باشد. ضمن اینکه روح بصورت مجرد از روح کلّ حادث می شود، نه اینکه روح و جسم طبق گفته تناسخیون درست در یک لحظه و با یکدیگر حادث شوند.

لذا نظریه تناسخ با اصل تجرد روح منافات دارد. البته بودا برای این مسئله پاسخی دارد به این ترتیب که طبق نظر وی ، انتقال روح از جسمی به جسم دیگر ، مانند کیفیت روشن کردن شمع خاموش با شعله شمع روشن است. در این حالت بدون اینکه چیزی از شمع اول کم شود و به شمع دوم انتقال یابد آتش در شمع دوم حادث می شود. این تعبیر بودا شاید اشکال وارد شده به نظریه تناسخ مبنی بر انتقال بلا وقفه و بدون معطلی بین اختیار جسم اول و دوم توسط روح را توجیه نماید، اما نمی تواند تجرد روح را به گونه درستی تعریف کند. در واقع تجرد روح در عقاید بودا جایگاهی ندارد.

۱- مسوخیه: یعنی انتقال روح انسان پس از مرگ به بدن انسان دیگر.

۲- مسوخیه: یعنی انتقال روح انسان پس از مرگ به بدن حیوان اعم از بهائم ، حشرات و غیره به تناسب اعمال و اخلاق زشت و زیبایی که در قالب انسانی داشته است. به این وضعیت ، یعنی نزول مرتبت روح از انسان به مراتب پائین تر مسخ نیز گفته می شود. قرآن کریم در آیه ۶۰ سوره مائده نیز اشاره به این وضعیت دارد. مبنی بر اینکه خداوند پیامبر و مومنین را خبردار می کند از وضعیت کسانی که در گذشته بعلت گناهانشان از رحمت الهی دور مانده ، مورد خشم واقع شده اند و به شکل میمون و خوک در آمده اند.

۳- فسوخیه: یعنی انتقال روح انسانی پس از مرگ به جسم نباتی .

۴- رسوخیه: یعنی انتقال روح انسانی پس از مرگ به جسم جماد .

بعضی نیز وضعیت پنجمی را تعریف می کنند که بیشتر به نظریه رجعت روح نزدیک است تا تناسخ ، و آن تناسخ صعودیه است. این طرز تلقی قائل به تناسخ (یا سیر کمال در رجعت) از جهت سیر صعودی و نه نزولی می باشد. یعنی روح نباتی از پائین ترین درجه آگاهی در نبات به بالاترین درجه آگاهی در نبات رسیده ، سپس به پائین ترین درجه آگاهی حیوانی وارد و پس از کسب آگاهی کامل حیوانی به پائین ترین سطح آگاهی انسانی وارد و به همین ترتیب پس از کسب بالاترین مدارج آگاهی انسانی به جسم مثالی دوزخی و پس از آن به جسم مثالی قیامتی خود وارد شده به همین ترتیب سیر تکامل را ادامه میدهد.

همانگونه که ملاحظه شد در تعاریف بالا برای روح وضعیتی تعریف شده که در آن روح از مرتبتی بالاتر به مرتبتی پائین تر نزول می کند. اما وضعیت پنجم یا همان تناسخ صعودیه به طور کل نزول روح را مردود دانسته است. دلیل معتقدین به تناسخ صعودیه برای عدم نزول روح این است که می گویند، نفس یا روح تعلق ذاتی به بدن دارد و همیشه اتحادی امتزاجی بین آنان حاکم است. یعنی نفس از بدو وجود ، حادث و موجود است به بدنی که به آن تعلق دارد.

یعنی هر دو توأماً" موجود گشته اند و با یکدیگر مراحل قوس صعود و نزول را طی کرده و تا هنگام مرگ روحاً و جسماً" با هم پرورش یافته و تقویت یکدیگر را موجب میشوند. لذا آنچه را که بالقوه دارند به فعل تبدیل می کنند. بنابراین جسمی که در نشئه خودش هنوز توانایی و آگاهی اش بالفعل نشده و از آگاهی کمتری نسبت به انسانی که دارای روح نسبتاً" کاملی است برخوردار است، نمی تواند تحمل روح بالغ و آگاهی را داشته باشد که مرتبت فعلیت او بالاتر از جسم مادون در نظر گرفته شده باشد.

نوعی از تعریف تناسخ نیز وجود دارد که به گروهی از مسلمانان که به شورشیان غلات معروفند منسوب است. این گروه معتقد به انتقال روح از جسم پیامبر به ائمه هستند. عده ای از معتزله هم به این تناسخ باور دارند. نوشته های موجود از این حکایت دارد که بعضی از مسلمانان با توجه به ظلم و جور حکام وقت اموی، بنای ناسازگاری با عقاید آنها را برداشته و به جهت مخالفت با آنان اعتقاد به تناسخ را مطرح کرده اند. از این دسته اند کسانی که به همین دلیل، طغیان های قومی و ملی را شکل داده و بر علیه عباسیان شوریدند. اشخاصی همچون ابومسلم خراسانی و بابک خرمین از کسانی اند که قائل به نظریه تناسخ بوده اند.

قدر مسلم این است که بزرگان دین اسلام تناسخ را رد می کنند. به عنوان مثال امام هشتم شیعیان در پاسخ به سؤال مأمون عباسی در خصوص تناسخ می فرماید " ای مأمون کسی که تناسخ را بپذیرد و به آن عقیده داشته باشد، به خدای تعالی کفر آورده و بهشت و دوزخ را غیر واقعی تلقی کرده است."

با توجه به انواع تناسخ که در پیش گفته شد، تنها وجه اشتراک میان معتقدان به تناسخ، عقیده به انتقال روح از جسمی به جسم دیگر است. اما در مورد علت، نوع و سرانجام تناسخ عقیده واحدی مشاهده نمی شود. بعضی فقط به انتقال روح انسان به جسم انسانی دیگر معتقدند، بعضی انتقال روح از جسم انسان به بدن حیوان را جائز می دانند و بعضی انتقال روح از جسم انسان به نبات و جماد را نیز می پذیرند. در خصوص سیر روح نیز عقاید متفاوت است، بعضی فقط به سیر صعودی روح قائلند و بعضی سیر نزولی را هم قبول دارند.

به هر صورت اینگونه به نظر میرسد که خود تناسخچون نیز در کلافی سردرگم گرفتار آمده اند. از یک طرف موجد و خداشناسند و از طرفی دیگر اصالت روح، یکتایی خداوند، چگونگی سیر روح به بالا یا پائین، معاد، بهشت و جهنم را به درستی نمی توانند توضیح دهند. شاید همین موضوع دلیل رد تناسخ توسط ائمه اطهار بوده، طوری که تناسخچون را کافر قلمداد می کنند.

خلاصه اینکه ماجرای شگرف از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود، هم چنان هم چون بار گرانی بر دوش بشر سنگینی کرده و بسان معمایی اهل دانش و بینش و کوشش را فرا می خواند، تا برای گشایش و یافتن راهی جهت رهایی ذهن پرسشگر برخیزند. به علت تکامل فکر بشر، این گشایش ذهنی از زمان تحقق نخستین انسان متفکر تا زمان و روزگاران آینده وی را رها نخواهد کرد.

دلایل و عقیده تناسخچون

عقیده تناسخچون درباره روح که اصطلاحاً آن را نفس نیز خوانند آنکه :

اولاً : هر موجودی به هر جسمی در این دنیای مادی وجود داشته باشد، هنگام مرگ و فساد و اضمحلال بدن باید روحش به جسم عنصری دیگری میان و منفصل از جسم اولیه اش در همین نشاء مادی دنیوی منتقل شود.

ثانیاً : انتقال روح اولی به جسم دومی باید بلافاصله و بدون تعطیل باشد.

ثالثاً : لازم است که اتصال، وقت فساد این موجود اولی به وقت تحقق وجود موجود دومی که روح اولی به جسم او تعلق میگیرد، بدون يك لحظه وقفه و تأخر باشد.

رابعاً : برای انتقالات روح، آغاز و انجام و بدایت و نهایت و مبدأ و مقصدی و هدف و مطلوبی مطلقاً قائل نیستند و میگویند : هر موجودی تا ابدالدهر بایستی در حال انتقال از جسمی به جسمی دیگر باشد.

خامساً : قضیه معاد و جزا و سرای قیامت هم از نظر آنان مفهومی ندارد. معتقدند که هر پاداش و مکافات و عکس العملی را در این دنیا به وسیله همان انتقالات خواهند یافت. یعنی اگر در جسمی مرتکب عمل نیک یا بد شده اند در جسم یا جسمهای دیگر متعاقباً ً ثمره آن را خواهند برد.

سادساً : قائلین به تناسخ، بر مذاهب عدیده اند، از جمله مذهب های زیر است :

منسوخیه : این جماعت قائل هستند به انتقال روح انسانی بعد از موت و فساد بدن انسان دیگر، و آن را نسخ گویند.

مسوخیه : این جماعت قائل هستند به انتقال روح انسان بعد از موت به ابدان حیوانات جنبنده (اعم از بهایم و حشرات الارض و غیره) به تناسب اخلاق و اعمال زشت و زیبایی که در بدن انسان داشته اند، مثلاً اشخاص حریص، به مورچه یا خنریز و اشخاص سارق، به موش و کلاغ و امثالهم منتقل می شوند، و آن را مسخ گویند.

فسوخیه : نیز مانند مسوخیه اند به اضافه انتقال ارواح انسانی به نباتات (اعم از اشجار و گیاه و غیره) و آن را فسوخ گویند.

رسوخیه : که آن فرقه هم به عقیده مسوخیه و فسوخیه‌اند به علاوه انتقال ارواح انسانی بعد از موت به سوي جمادات (اعم از خاک و سنگ و غیره) و آن را رسوخ گویند.

جماعت دیگر به نام صعودیه هستند که بعضی آنان را طایفه پنجم از تناسخیه دانند، و بعضی آنان را جزء جماعت سیرتکاملی می‌شمارند. به هر تقدیر جماعت صعودیه بر خلاف طوایف اربعه فوق الذکر قائل به تناسخ یا سیرتکامل از جهت صعود هستند نه از جهت نزول و می‌گویند: روح نباتی از انزل به اشرف مراتب مندرجاً منتقل می‌شود تا به بدن انزل مراتب حیوانات برسد. و از انزل به اشرف مراتب حیوانات نیز مندرجاً انتقال می‌یابد تا به بدن انسان وارد گردد و روح انسانی هم بعد از موت منتقل به جسم فلکی می‌شود.

دلایل بطلان تناسخ‌یون از دیدگاه علما دین

با توجه به شقوق مختلفه عقاید تناسخ‌یون فوق الذکر، اینک مختصری هم از دلایلی که علمای فن بر بطلان آن مذاهب اقامه نموده‌اند جهت قضاوت محققان ذکر می‌نماید :

۱- اجماع اهل ملل و ضرورت دین اسلام و سایر ادیان معتقد به معاد، اعم از معاد جسمانی و روحانی و غیره، به بطلان آن رأی داده اند.

۲- هنگامی که نفس، تدبیر بدن را به علت فساد مزاج و خروجش از قابلیت تصرف ترک نمود، اگر به بدن طبیعی دیگری از همین نشأه دنیوی منتقل شود صحیح نیست و منجر به تالی فاسد می‌گردد. زیرا هر بدنی در بدو پیدایش لابد است به داشتن استعداد مخصوصی تا پس از تمامیت استعداد و حصول معلول مزاج مخصوصی به سبب تمامیت علت از علل قدیمة، آنگاه تعلق بگیرد نفس حادثه بر آن بدن از جانب حضرت واجب الوجود که معطی نفوس مدبره به غیر مهلت و معطلی است.

به عبارت دیگر هر بدنی که به سبب علت و معلول تامه از طرف علل اصلی، یعنی ذات واجب الوجود استعداد و قابلیت پیدا کرد، نفس حادثه مدبره بدون تأخیر و معطلی بر آن بدن تعلق می‌گیرد. با این وصف اگر مصادف شود نفس منتقله مورد بحث با نفس حادثه مزبور. در این صورت لازم خواهد آمد اجتماع دو نفس متغایر در بدن واحد که (واللازم باطل و الملزوم مثله). چرا که به حکم طبیعت، هر بدنی جز یک نفس حادثه ندارد.

هم چنین به حکم برهان عقلی هم، بودن دو نفس، یکی حادثه و دیگری منتقله که هر یک فی حد ذاته مستقل هستند، در بدن واحد قابل اجتماع نخواهند بود. اگر فرض شود نفس منتقله متناسخه مانع از بودن حدوث نفس حادثه در آن بدن محل انتقال خود می‌شود یا اینکه نفس حادثه را در خود تحلیل می‌برد، کلامی است غیر منطقی و بلاذلیل، چونکه هیچ یک از آن دو نفس الویت و ارجحیت بر منع یا تحلیل دیگری ندارند. پس چنانکه گفته شد اجتماع دو نفس در بدن واحد محکوم به بطلان می‌باشد.

۳- نفس، تعلق ذاتی به بدن دارد و در همه احوال و هر کم و کیف و تحولات همیشه ترکیب طبیعی اتحادی امتزاجی بین آنان حکم فرماست. یعنی نفس از بدو حدوث و پیدایش هسته موجودیت، امری است بالقوه، همچنین بدن متعلقه به آن نیز بالقوه است. سپس هر دو تماماً به وسیله حرکات تدریجی ذاتیه جوهری، تا آخرین مرحله قوس صعودی و نزولی قوای جسمی و روحی طی مدارج می‌نمایند.

مثلاً: از نطفه و جنین بودن تا منتهای رشد قوس صعودی جوانی و از آن به بعد در سیر قوس نزولی تا دوران کهنلت و هنگام مرگ و فساد و اضمحلال بدن، در تمام شئون روحاً و جسماً با هم پرورش یافته و به قوه و تقویت یکدیگر متقوم گشته، آنچه را در قوه دارند به فعل می‌رسانند. فقط پس از مرگ است که جسم فانی و روح باقی و جاودانی خواهد بود. پس بین نفس منتقله که از قوه به فعل رسیده با نفس حادثه که هنوز از قوه به فعل نرسیده، تهافت و تفاوت فاحش وجود دارد. از این رو ترکیب و تلفیق بین آنان ممتنع و محال می‌باشد.

۴- بر فرض تأخیر و عدم اتصال وقت فساد بدن موجود اولی به وقت تحقق وجود موجود دومی، لازم آید تعطیل در وجود، و حال آنکه فرض این است که وجود تعطیل بردار نیست. چنان که گفته شد تناسخ‌یون فاصله و تعطیل بین انتقال روح اولی به جسم دومی را محال می‌دانند. و حال آنکه زمان فراقت منتقله از بدنش تا زمان انتقالش به بدن منتقل‌البیه ولو یک لحظه هم باشد، همان لحظه فاصله بین دو زمان، دال بر بطلان تناسخ است.

۵- اتصال وقت فساد بدن موجود اولی به وقت تحقق وجود موجود دومی، بنا به مذهب حکمای قدیمی بابل و فارس و بوذاسف تناسخی این است که: نور اسفهبدي صیصیه الانسانی است یعنی ابتدای فرود جوهر مجرد نفسی، همان بدن تام القوای انسانی می‌باشد که آن را باب الابواب برای حیات جمیع ابدان عنصریه حیوانات ارضیه دانند، بدین تفصیل که نفوس انسانی پس از مرگ و مفارقت از بدن مادی دنیوی به قسمتهای زیر تقسیم می‌شوند:

اول : سعادي كامل كه بلافاصله به عالم عقلي نوري در ملاء اعلي موبداً منتقل و متصل مي‌گردند.

دوم : سعادي غير كامل كه متوسطين و ناقصين به شمار آيند. به تناسب تفاوت درجاتي استحقاقي اعمال و اخلاق (از اعلي به ادني) منتقل به بدن انسان تا حيوانات شريفه و متوسطه مي‌شوند.

سوم : اشقياء كه آن هم به تناسب شدت و ضعف كيفر اعمالشان به بدن حيوانات پست مانند درندگان و گزندگان و موزيان و حيوانات منتكسه الروس، از قبيل خوك و امثالهم به متابقت اخلاقي كه در بدن بشري داشته‌اند منتقل خواهد شد.

۶- علاقه لزوميت بر اينكه (شايد محقق باشد در عالم مجردات) دعوي بلابرهان است. فعلي المدعي اثباته. بر فرض مقارنت و اتصال وقت فساد بدن انساني به وقت تحقق وجود موجودات، آنگاه لازم مي‌آيد عدد موجودات ابدان حيوانات روي زمين منطبق با عدد فاسدات از ابدان انساني باشد. چرا كه اگر عدد ابدان فاسده بدن انساني زياده بر عدد موجودان ابدان حيواني باشد مستلزم اجتماع نفوس عديده انساني بر بدن واحد حيواني خواهد بود كه تالي فاسدش اين است، اگر از آن بدن واحد منع و دفاعي بر آن اجتماع نشود اختلال در نظم بدن بعمل خواهد آمد كه برخلاف ضرورت نظم و نسق طبيعت كائنات است، زيرا هر بدن واحد جزء يك نفس مدبر واحد نمي‌تواند داشته باشد.

و اگر عدد موجودات حيواني زياده بر عدد فساد ابدان انساني به ابدان متعدده از حيوانات، پس هر حيواني به عينه غير از خودش خواهد بود. مثلاً حيواني كه مي‌بايستي تعلق به نفس زيد داشته باشد متعلق به زيد و بكر و خالد و غيره شده است كه منطق عقلي ندارد. و هرگاه تعلق نگیرد نفس واحد جزء به بدن واحد، و از براي بقيه ابدان زائده حيوانات، نفوس حادثه تعلق نگیرد آن ابدان معطل و بلانفوس خواهند ماند كه محال است.

مضافاً آنچه مشاهده بالحس و العيان و بدون تردید است آنكه، موجودات حادثه اغلب اوقات (اعم از حيوانات و هوام و حشرات الارض) اصناف مضاعف فاسدات خواهند بود. خصوصاً بالنسبه بني نوع بشر. مثلاً در يك روز آنقدر مورچه يا پشه يا حيوانات بحري، خاصه جنس ماهي حادث مي‌گردند كه زيادتي دارند بر اموات سالهاي عديده انساني، روي اين اصل بطلان تناسخين واضح است.

۷- اينكه تناسخيون آغاز و انجامي براي انتقالات نفوس قائل نيستند تالي فاسدش اينست كه براي هر موجودي (غير از خدای تعالي كه بديت و نهايتي ندارد) بايد اول و آخر و ميدها و معاد و هدف معيني باشد، و الا طالب مجهول مطلق بشمار آمده كه در امور ديني و دنوي چنين عقیده و رويه‌اي غير منطقي و باطل است.

۸- اينكه تناسخيون به جزا و سزا و حساب و كتاب معاد ابدي قائل نيستند تالي فاسدش بسيار است از جمله آنكه:

الف: تمام اديان اهل كتاب به معاد و حساب و ايسين معتقدند.

ب : به حكم عقل، اگر معاد ابدي نباشد بقاي روح هم نيست و اگر بقاي روح نباشد، پس به قول دهريون اذا ماتت فانت، صدق مي‌كند. بعلاوه هرج و مرج در ارکان اجتماع بشر حاصل خواهد شد، زيرا اگر كسي معتقد به معاد نباشد از منهيئات هم پرهيز ندارد.

ج: همان انتقالات روح از جسمي به جسم ديگر به هر تقدير فرض شود، اگر روح باقي نباشد موردی پيدا نخواهد كرد، باطل است.

باري دلايل بر بطلان عقیده تناسخيون بيش از اينهاست كه منكور گرديد، ولي براي اهل خرد و منصفين تصور مي‌رود تا اين حد كافي باشد. ضمناً منذكر مي‌شود، گرچه طرفداران تناسخ هم براي اثبات مدعاي خود و رد دلايل طرفداران بطلان تناسخ جواب هايي داده و شبهاتي در اين مقام نموده‌اند، اما از آنجا كه همگي آن شبهات و سفسطه‌ها از طرف علماي فن با دلايل علمي و منطقي باطل و مردود گشته، ديگر احتياج به تحريرشان ننديده مخصوصاً ذكر تفصيلي آنها از حوصله گنجابيش مباحث ما كه پايه‌اش روي اختصار است خارج مي‌داند.

همه اينها بشر را به سمتی برد تا جوابی يابد، هر چند كه اشكالات فراواني به آن متصور باشد. با وجود همه اين اشكالات، نظريه تناسخ توانسته پاسخ ذهني بسياري از انسانها با عقايد و اديان مختلف را بدهد. گرچه با ظهور اسلام و تقرير بحث معاد، نه تنها سرانجام بشر بلکه پرونده تناسخ هم سمت و سوی ديگری پيدا كرد. در روزگاران ما كه افكار و اندیشه‌ها پرورش يافته و متكامل هر روز بيش از ديروز خود را درگير سنوالات ذهني می‌بيند، تعريف كاملتری از سير كمال می‌تواند نيازهای بيشتري را پاسخگو باشد، و آن نظريه ؛ نظريه رجعت است!.

ب - رجعت :

یکی از ارکان اصلی همه فلسفه های الهی در شرق و غرب عالم ، نظریه اصالت روح است. یعنی این اعتقاد که روح گوهری متمایز از جسم است ، اما رابطه ای تنگاتنگ با آن داشته و به همراه یکدیگر مجموعاً یک موجود واحد را تشکیل می دهند. البته اینکه آیا این واقعیت نامحسوس و غیر مادی ، که نام هایی از قبیل روح و نفس به خود گرفته ، پس از مرگ جسم باقی می ماند یا نه، و اگر قرار است پس از مرگ چیزی باقی بماند، قسمتی از روح است یا کل آن ، تلقی های متفاوتی از روح را ایجاد کرده است. در هر صورت در اصل پذیرش چنین واقعیت غیر مادی و مجرد در میان الهیون اختلاف نظری نیست. تنها فلاسفه مادی و گروهی از تجربه گرایان افراطی که گاهی در زمره معتقدین نیز ظاهر می شوند ، به وجود این گوهر غیر مادی ، روحانی و مجرد اعتقاد ندارند.

رجعت یعنی چه :

رجعت از ریشه عربی رجع به معنای بازگشتن است. [فرهنگ معین، ج ۲ ص ۱۶۴] ؛

رجعت به معنای عام آن ، یعنی بازگشت مردگان به زندگی دنیا. در عقاید اسلامی ، مانند شیعه ، باور رجعت وجود دارد. شیعیان آن را به صورت رجعت مردگان در برزخ و قیامت تعریف می کنند. در واقع در عقاید متشرعین اسلامی ، رجعت به معنای عام آن یعنی اعتقاد به قیامت است .

اما رجعت به معنای خاص کلمه تعریفی دارد از نوع سیر کمال روح و اینکه روح در هنگام امر "کن" از خداوند حادث و به جسم مخلوقات مادی دمیده شد (نفخت فیہ من روحی). و تا زمانی که سیر کمال را کامل نکرده ، در بدن های مختلف و متوالی به تجربه کردن و کسب آگاهی پرداخته و در این میان عوالم برزخی و بهشت و جهنم های متعددی را تجربه می کند. خداوند جهت تقریر ذهن ما در خصوص تجربه های بهشت و جهنم در قرآن کریم به نام بردن و توضیح آنها می پردازد.

در سراسر قرآن از دو بهشت ، یکی تحت عنوان "جنت" و دیگری "جنت عدن" اشاره می کند. اما در ارتباط با جهنم در هیچ کجا به "جهنم عدن" یا "نار عدن" اشاره ندارد. آیات فراوانی است که از دوزخ به تعبیر جهنم ، نار و جحیم نام برده است. و البته در بسیاری از آنها ساکنین جهنم را خالد در آن ذکر کرده است. ولی لازم است به این نکته توجه شود که طبق اشارات قرآنی جهنم جاویدان وجود ندارد. به تعبیری جهنم همین نشئه دنیوی است که روح در قفس جسم اسیر آن بوده و با فراز و فرودهای فراوان جهت کسب آگاهی و تجربه در آن گرفتار آمده و عذاب الهی وعده داده شده را درک می کند.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

از طرفی در آیات بسیاری خداوند علاوه بر "جنت" به "جنت عدن" نیز اشاره می کند. به عنوان مثال آیه ۷۲ سوره توبه ، هم زمان اشاره به هر دو "جنت" دارد. خداوند در این آیه به مومنین باغ هایی را وعده می دهد که از زیر درختانش جوی ها جاریست ، و بلافاصله بهشت جاودانی را وعده می دهد که در آن مسکن هایی برای ساکنانش در نظر گرفته شده است. لازم به ذکر است که اگر این دو تعبیر از جهنم یکی هستند، پس چرا در یک آیه از دو عنوان ، یکی "جنت" و دیگری "جنت عدن" برای بشارت به مومنان استفاده می کند. در آیه ۱۲ سوره صفت نیز همین دو تعبیر بکار میرود.

" یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنّات تجری من تحتها الانهارُ و مساکن طیبهً فی جنّات عدن ذالک الفوز العظیم"

گناهانتان را می بخشد و شما را در باغ هایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختان آن جاریست. در بهشت جاودان شما را سکنی می دهد و این پیروزی عظیم است. (سوره صفت آیه ۱۲)؛

آیات ۷۲ توبه ، ۲۳ رعد ، ۳۱ نحل ، ۳۱ کهف ، ۶۱ مریم ، ۷۶ طه ، ۳۳ فاطر ، ۵۰ ص ، ۸ غافر ، ۱۲ صفت و ۸ بینه اشاره گران "جنّات عدن" می باشند.

آیات مهم سوره الرحمن در باره بهشت و جهنم

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ؛ (الا ای جنّ و انس) کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید؟ (آیه ۳۷ سوره الرحمن)؛

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ ؛ (آن روز) بدکاران به سیمایشان شناخته شوند، پس موی پیشانی آنها را با پاهایشان بگیرند (و در آتش دوزخ افکنند). (آیه ۳۹ سوره الرحمن)؛

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ ؛ و هر که از مقام (قهر و کبریبایی) خدایش بترسد او را دو باغ بهشت خواهد بود. (آیه ۴۶ سوره الرحمن)؛

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ؛ در آن دو بهشت انواع گوناگون میوه ها و نعمت هاست. (آیه ۴۸ سوره الرحمن)؛

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ؛ (الا ای جن و انس) کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟ (آیه ۷۷ سوره الرحمن)؛

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ؛ بزرگوار و مبارک نام پروردگار توست که خداوند جلال و عزت و احسان و کرامت است. (آیه ۷۸ سوره الرحمن)؛

بنابر این، در سیر کمال "منظورم نظریه رجعت"، روح توسط درک عوالم متعدد دنیوی که به تناسب اعمال و رفتار، شامل بهشت و جهنم در زندگی خاکی نیز می‌شود. هم چنین درک عوالم برزخی ما بین مرگ جسم اول و تولد جسم دوم، در فراز و فرودهای متعدد، به تجربه کردن و کسب آگاهی پرداخته، تا جایی که آگاهی روح به حدی از اعتلاء میرسد که دیگر جسم مادی تاب تحمل آن را نداشته و پس از آن سیر کمال در عالم دیگر آغاز می‌گردد. به همین ترتیب عوالم بالاتر تا اینکه استحقاق ورود به "جَنَاتِ عدن" را یافته و وعده الهی در نهایت محقق می‌گردد.

آیات دیگری که دلالت بر امر رجعت دارد:

قرآن کریم در این آیات به رجعتی اشاره می‌کند که مورد نظر ماست و نه رجعت مورد نظر مَثَرِ عینی که قائل به رجعت تنها در برزخ و قیامت می‌باشند.

آیات ۲۴۳، ۲۵۹، ۷۶ و ۷۲ سوره بقره صراحتاً در باره انسان هایی صحبت می‌کند که بنا به دلیل آیه مورد نظر، لباس مرگ بر تن کردند، اما به امر الهی مجدداً زنده شدند و شاهدهی برای بینندگان و آیندگان گشتند.

از تدبر در آیات قرآن می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم به دو گونه به مسأله رجعت اشاره نموده است:

الف): آیاتی که به وقوع رجعت در آینده اشاره دارد مانند، آیه شریفه ۸۲ از سوره نمل که خداوند در این آیه می‌فرماید: « (به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم؛ و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند! ». بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسأله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به من کل امة فوجا (از هر جمعیتی، گروهی) صحیح نیست، زیرا در قیامت، همه محشور می‌شوند، چنان که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف می‌گوید: « ما آنها را محشور می‌کنیم و احدی را ترك نخواهیم گفت ».

ب): آیاتی که به وقوع حوادثی در امت های پیشین اشاره می‌فرماید که در واقع نوعی رجعت محسوب می‌شود، مانند این آیات:

۱- آیه ۲۵۹ سوره بقره. درباره پیامبری است که از کنار يك آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوان های اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، و از خود پرسید چگونه خداوند این ها را پس از مرگ زنده می‌کند، اما خدا او را يك صد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ عرض کرد يك روز یا قسمتی از آن، فرمود نه بلکه يك صد سال بر تو گذشت.

{ ءَايَةُ لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِطَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ؛ یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد [و با خود می‌گفت: «چگونه خداوند، [اهل] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می‌کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «يك روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کردم.» گفت: « [نه] بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر [که طعم و رنگ آن] تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم] و هم تو را [در مورد معاد] نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم. و به [این] استخوان ها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگی زنده ساختن مرده] برای او آشکار شد، گفت: « [اکنون] می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.» [سوره بقره، آیه ۲۵۹]؛

در واقع می‌توان چنین نتیجه گرفت که؛ منظور آیات از پیامبر چه این پیامبر باشد یا پیامبر دیگری، در اصل موضوع تفاوت ندارد، موضوع مهم صراحت قرآن در بیان در زندگی پس از مرگ است در همین دنیا. [فاماته الله مائة عام ثم بعثه]

۲- آیه ۲۴۳ سوره بقره: سخن از جمعیت دیگری به میان می‌آورد که از ترس مرگ (طبق گفته مفسران به بهانه بیماری طاعون از شرکت در میدان جهاد خود داری کردند) و از خانه‌های خود بیرون نرفتند. خداوند فرمان مرگ به آنها داد و سپس آنها را زنده کرد [فقال لهم الله موتوا ثم احياهم]؛

{ أَلَمْ نَرِ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَآكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ؛ آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند. (آیه ۲۴۳ سوره بقره)؛

۳- آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره : در باره بنی اسرائیل می‌خوانیم که گروهی از آنها بعد از تقاضای مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگباری شدند و مردند ، سپس خداوند آنها را به زندگی بازگرداند تا شکر نعمت او را بجا آورند. [ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون]؛

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْتُمُ الصَّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؛ (۵۵)؛
ثُمَّ بَعَثْنَاكَم مِّن بَعْد مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(۵۶)؛

و چون گفتید: «ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.» پس در حالی که می‌نگریستید، صاعقه شما را فرو گرفت. (۵۵)؛

سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید. (۵۶)؛ (سوره بقره آیه ۵۵ و ۵۶)؛

۴- آیه ۱۱۰ سوره مائده : ضمن بر شمردن معجزات عیسی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «تو مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی» [و اذ تخرج الموتی باذنی] ؛

این تعبیر نشان می‌دهد که مسیح (علیه‌السلام) از این معجزه خود (احیای موتی) استفاده کرد، بلکه تعبیر به فعل مضارع (تخرج) دلیل بر تکرار آن است و این خود یک نوع رجعت برای بعضی محسوب می‌شود.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ وَ اٰلِدِيكَ إِذْ اٰتَيْنَاكَ رُوحَ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ اِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيلَ وَ اِذْ تَخَلَّقَ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْاَكْمَةَ وَ الْاَبْرَصَ بِاِذْنِي وَ اِذْ تَخْرُجُ الْمَوْتَىٰ بِاِذْنِي وَ اِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ(۱۱۰)؛

[یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آن گاه که تو را به روح القدس تأیید کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من، از گل، [چیزی] به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی، و به اذن من پرنده‌ای می‌شد، و کور مادرزاد و پیر را به اذن من شفا می‌دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوردی و آن گاه که [اسیب] بنی اسرائیل را- هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی- از تو باز داشتم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: این [ها چیزی] جز افسونی آشکار نیست. (آیه ۱۱۰ سوره مائده)؛

۵- آیه ۷۳ سوره بقره : در مورد کشته‌ای که در بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود ، می‌باشد و این گونه می‌گوید : دستور داده شد گوی را با ویژگی‌هایی سر ببرند و بخشی از آن را بر بدن مرده زنده تا به حیات بازگردند (و قاتل خود را معرفی کند و نزاع خاتمه یابد). [فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى و يريكم آياته لعلكم تعقلون]؛

{ فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى و يريكم آياته لعلكم تعقلون }؛ پس فرمودیم: «پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنی» [تا زنده شود]. این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند، و آیات خود را به شما می‌نماید، باشد که بیندیشید. (آیه ۷۳ سوره بقره)؛

برای اثبات صحت اعتقاد به رجعت ، دلایل فراوانی از قرآن و سنت وجود دارد ؛ علاوه بر این پنج مورد فوق ، موارد دیگری در قرآن مجید دیده می‌شود هم چون داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزی شبیه به رجعت بود ، و داستان مرغهای چهار گانه ابراهیم (علیه‌السلام) که بعد از ذبح بار دیگر به زندگی بازگشتند تا امکان معاد را در مورد انسانها برای او مجسم سازند که در مسأله رجعت نیز قابل توجه است. [تفسیر نمونه، ج ۱۰، صص ۵۴۶ - ۵۵۷]؛

۱- از هرامتی، گروهی را محشور می‌شود:

خداوند حکیم در سوره مبارکه نمل، آیه ۸۳ می‌فرماید: " وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ".؛ روزی خواهد آمد که از هر گروه، دسته‌ای را برمی‌انگیزیم، از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند. (سوره نمل، آیه ۸۳)؛

خداوند در این آیه به صراحت می‌گوید که ما گروهی از ستمکاران را برمی‌انگیزیم، نه همه آن‌ها را. به طور قطع این حشر، نمی‌تواند حشر روز قیامت باشد؛ چرا که حشر روز قیامت همگانی است و احدی باقی نمی‌ماند، مگر این که در روز قیامت محشور می‌شود و نتیجه اعمال خود را خواهد دید. این مطلب از بسیاری از آیات قرآن کریم قابل استفاده است؛ مثلاً خداوند در سوره کهف ، آیه ۴۷ می‌فرماید:

"وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ اَحَدًا". : آنها را برانگیختیم ، هیچ کس را فروگذار ننمودیم؛ یا در سوره نمل ، آیه ۸۷ می‌فرماید: " وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ اَتَوْهُ دَاخِرِينَ" روزی که در صور دمیده می‌شود،

تمامی کسانی که در آسمان و زمین هستند در وحشت و هراس فرو می روند، مگر کسانی که خدا خواسته مورد عنایت خاص او باشند. پس همگی در پیشگاه حضرت حق با فروتنی حضور دارند. (سوره کهف، آیه ۴۷)؛

بنابراین، مراد خداوند از «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» نمی‌تواند حشر روز قیامت باشد؛ پس منظور از آن چیزی نیست؛ مگر همان رجعتی که شیعیان به آن اعتقاد دارند.

۲- دوبار زنده شدن، بعد از دو بار مردن:

خداوند در آیه ۱۱ سوره غافر می‌فرماید: "قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَنتَئِينَ وَأَحْيَيْتَنَا أَنتَئِينَ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ"؛ در روز واپسین کافران گویند: خداوند! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی؛ پس اینکه ما به گناهان خویش گردن نهاده‌ایم، برای بیرون شدن از این گرفتاری راه چاره ای هست؟ (آیه ۱۱ سوره غافر)؛

در این آیه، خداوند از دو بار میراندن و دو بار زنده شدن سخن گفته است، که هر میراندن، حیات سابقی را می‌رساند؛ همانگونه که دوبار زنده شدن، مرگ پیشین را حکایت می‌کند. میراندن نخست، پس از حیات دنیوی، و مرگ دوم، پس از حیات در رجعت است؛ چنانکه احیا نخست، در رجعت، و احیا دوم در روز واپسین است.

۳- زنده شدن اصحاب کهف:

یکی از دلایل صحت و امکان رجعت، زنده شدن اصحاب کهف، بعد از ۳۰۰ سال است که خداوند در سوره کهف به آن تصریح می‌کند: "وَنَحْسُبُهُمْ أَبْقَاً وَهُمْ رُفُودٌ... وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ"؛ گمان می‌بری که آنان بیدارند، در حالی که آنان آرمیده اند. این چنین آنان را برانگیختم تا میان خود گفتگو کنند. (سوره کهف آیات ۱۸ و ۱۹).

"وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا"؛ این چنین، دیگران را بر آنان دلالت نمودیم، تا بدانند وعده خداوند، درباره رستاخیز، حق است، و هنگامه قیامت هر آینه آمدنی است و جای شک در آن نیست. (سوره کهف آیه ۲۱).

"وَلْيَبْثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِئَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا" آنان در غارشان سی صد سال درنگ نمودند، و نه سال بر آن افزودند. (سوره کهف آیه ۲۵).

۴- داستان عزیز:

"أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى جَمْرِكَ وَاجْعَلْكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ". با همانند کسی که از کنار یک روستای ویران شده عبور کرد، در حالی که سقفهای آن فروریخته بود، و مردم آن مرده و استخوان‌ها پوسیده و پراکنده شده بود، با خودگفت: چگونه خدا، اینها را پس از مرگ زنده می‌کند. در این هنگام، خدا او را یک صدسال میراند، سپس برانگیخت، و به او گفت: (نوابی شنید) چه قدر درنگ کردی. گفت: یک روز یا پاره ای از روز، به او گفت:

نه بلکه یک صد سال درنگ کردی. پس نگاه کن به خوردنی و آشامیدنی خود که همراه داشتی، هیچ گونه فرسودگی در آن رخ نداده؛ ولی به الاغ خود نگاه کن که چگونه فرسوده و از هم گسیخته شده... که ماتو را، زنده شدن تو پس از یک صد سال مردن را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم (از توشنیده باور کنند که زنده شدن مردگان حق است) اکنون به استخوان‌های پوسیده و از هم گسیخته الاغ خود نگاه کن، تا چگونه آنها را فرآورده استوار می‌سازیم، سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم. پس هنگامی که این حقایق بر او آشکار گردید، گفت: هر آینه می‌دانم خداوند بر همه کاری توانایی دارد. (سوره البقره آیه ۲۵۹)؛

۵- هفتاد هزار خانوار فراری از طاعون:

یکی دیگر از دلایل صحت و امکان رجعت در این امت، داستان هفتاد هزار خانوار فراری از طاعون است که دچار مرگ ناگهانی شدند، و سپس با دعای حزقیل، سومین وصی حضرت موسی، زنده شدند. خداوند، در قرآن کریم داستان را این‌گونه نقل می‌کند: "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ" آیا ندیده‌ای (ندانسته‌ای) گروهی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون شدند (به بهانه بیماری طاعون از شرکت در جنگ و جهاد خود داری نمودند) خداوند فرمان مرگ آنان را صادر نمود، سپس، بر اثر دعای پیغمبری عظیم‌النشان، آنان را زنده نمود. خداوند نسبت به بندگان خود بخشنده است گرچه بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند. (سوره البقره آیه ۲۴۳)؛

گویند: اینان هفتاد هزار خانوار بودند که از ترس مرگ، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند، در جهاد شرکت نجستند، و از خانه‌هایشان بیرون شدند. آنگاه در راه، مرگ همگی فرارسید و بر دست سومین وصی حضرت موسی علیه السلام زنده شدند، و اینان گروهی از بنی اسرائیل بودند.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان در این باره می‌گوید: هؤلاء (الذین خرجوا من دیارهم) قیل: هم من قوم بنی اسرائیل، فروا من طاعون وقع بأرضهم، عن الحسن. وقیل: فروا من الجهاد، وقد کتب علیهم. "تفسیر مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج ۲، ص ۱۳۲".

اینان، کسانی از قوم بنی اسرائیل بودند که از ترس طاعون فرار کردند. حسن گفته، آن‌ها از جهادی که بر آن‌ها واجب بود فرار کرده بودند.

۶- هفتاد نفر از اصحاب موسی علیه السلام دو باره زنده شدند:

این داستان را بارها شنیده‌اید که حضرت موسی هفتاد نفر از اصحاب خود را به میعادگاهش در کوه طور برد؛ اما آن‌ها بعد از دیدن معجزات فراوان، باز هم بر لجابت خویش پافشاری و حتی درخواست کردند که خداوند را با همین چشم ظاهری ببینند که خداوند عذاب خود را بر آنان نازل کرد و آنان بر اثر صاعقه از بین رفتند. حضرت موسی علیه السلام دعا کرد و آنان دو باره زنده شدند. خداوند داستان را این‌گونه نقل می‌کند:

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ. ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

یاد بیاورید هنگامی را که به موسی گفتید: ایمان نمی‌آوریم، تا خدا را بالعیان ببینیم... پس صاعقه شما را فراگرفت، در حالی که نظاره می‌کردید، در مقابل این عقوبت کاری نمی‌توانستید انجام دهید، آنگاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد تا سپاسگزار باشید.

۷- زنده شدن، گشته‌ای از بنی اسرائیل:

گشته‌ای در میان بنی اسرائیل پیدا شد که مشخص نبود چه کسی او را کشته است و هر کس گناه آن را به گردن دیگری می‌انداخت؛ تا این که از جانب خداوند وحی رسید که گاوی را سر ببرند و بیخ دم او را به جنازه بزنند تا او زنده شده و قاتل خویش را رسوا سازد.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ. فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (سوره البقره آیات ۷۲ و ۷۳).

به یاد آورید هنگامی که فردی را کشتید و گناه کشتن او را به گردن یکدیگری افکندید، ولی خداوند آنچه را پنهان می‌ساختید آشکار می‌سازد. پس فرمان دادیم (تا گاوی را کشته) و قسمتی از آن را (که همان بیخ دم او باشد) به کشته بزنید تا (با اذن خدا) زنده گردد. این چنین است که خداوند مردگان را زنده می‌کند، و دلایل خود را برای شما آشکار می‌سازد، باشد تا اندیشه کنید.

۸- رجعة اولاد ایوب :

در تفاسیر، در باره آیه ذیل آمده است :

وَ هَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِبَآئِلِ الْأَلْبَابِ. "سوره ص آیه ۴۳".

و خانواده‌اش را به او بخشیدیم، و همانند آن‌ها را بر آنان افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای اندیشمندان. که خداوند فرزندان حضرت ایوب را بعد از آنی که همه آن‌ها را از دنیا برده بود، به او بازگرداند و تا سال‌ها بعد با آن حضرت زندگی کردند.

در تفسیر جلالین آمده است:

أى أحيا الله له من مات من أولاده و رزقه مثلهم. "تفسیر الجلالین، المحلی، السیوطی، ص ۶۰۳".

یعنی خداوند هم فرزندان را که مرده بود بازگرداند و هم مثل آن فرزندان را به او ارزانی داشت.

بعوی در تفسیر خود به نقل از ابن عباس می‌نویسد:

ان الله رد على المرأة شبابها فولدت له ستة و عشرين ذكراً

خداوند جوانی همسر ایوب را بازگرداند و پس از آن ۲۶ پسر برای او به دنیا آورد.

بسیاری از مفسران اهل سنت؛ از جمله: ابن کثیر، سیوطی، ابن ابی حاتم، شوکانی و ... گفته‌اند:

"ورد الله علیه ماله وولده عیانا و مثلهم معهم". خداوند اموال و فرزندان ایوب را عیناً به او بازگرداند و مثل آن‌ها را نیز به وی ارزانی داشت.

تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم الرازی، ج ۱۰، ص ۳۲۴۵ و تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۹۸-۱۹۹ والدر المنثور ، جلال الدین السیوطی، ج ۵، ص ۳۱۱ و فتح القدیر ، الشوکانی، ج ۴، ص ۴۳۹.

وقتی ثابت شود که بازگشت بعد از مرگ به دنیا در امت‌های گذشته و نیز در امت اسلام اتفاق افتاده و ده‌ها روایت صحیح از ائمه اطهار علیهم السلام نیز این مسأله را تأیید کنند ، چه مانعی می‌تواند از اعتقاد به رجعت جلوگیری نماید ؟ مگر نه این که اهل سنت بسیاری از عقائد خودشان را از روایاتی گرفته‌اند که سر منشأ همه آن‌ها اسرائیلی است که توسط کعب الأحبارها وارد عقائد اهل سنت شده است ؛ همانند عقیده به تجسیم.

روایاتی از طریق اهل بیت علیهم السلام بر صحت رجعت:

امام صادق(ع) در مورد (رجعت) می‌فرماید: « به خدا سوگند که روزها و شبها به سر نیاید تا آن که خداوند مردگان را زنده کند و زندگان را بمیراند و حق را به اهلش باز گرداند و دین برگزیده خود را بر پای دارد و بر جهان حاکم گرداند».

هم چنین مأمون به امام رضا(ع) عرض کرد: ای ابوالحسن نظر شما در باره رجعت چیست؟ حضرت فرمودند: «رجعت» حقیقت دارد. در میان امت‌های پیشین نیز وجود داشته است و قرآن از آن سخن به میان آورده و رسول خدا(ص) فرموده است: هر چه در امت‌های گذشته بوده در میان این امت نیز عیناً و مو به مو پیش خواهد آمد. [عیون اخبار الرضا (ع)، ۱/۲۰۱/۲ به نقل از میزان الحکمه حدیث شماره ۶۹۲۴ و ۶۹۲۶].

البته روایات در این زمینه فراوان است ولی به جهت اختصار به همین دو روایت بسنده می‌کنیم.

۱- **قال علی بن ابراهیم** وحدثنی ابي عن ابي عمير عن عبد الله بن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى (واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه) قال ما بعث الله نبيا من ولدن آدم عليه السلام الا ويرجع إلى الدنيا فينصر أمير المؤمنين (ع) وهو قوله لتؤمنن به يعني برسول الله صلى الله عليه وآله ولتنصرنه يعني أمير المؤمنين عليه السلام.

امام صادق عليه السلام در باره قول خداوند تبارک و تعالی « واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه » فرمودند : نیست فرزندی از فرزندان حضرت آدم که پیامبر بوده باشد ؛ مگر این که به دنیا برمی‌گردد و امیر المؤمنین علیه السلام را یاری می‌کند. و این همان گفته خداوند « لتؤمنن به ؛ تا به او ایمان بیاورند » است که مراد از آن ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله است و نیز مراد خداوند از « ولتنصرنه ؛ تا او را یاری کنند» یاری امیر المؤمنین علیه السلام است. " مختصر بصائر الدرجات ، الحسن بن سلیمان الحلی ، ص ۴۲ ؛ "

۲- **سعد ، عن ابن یزید:** وابن أبي الخطاب والبقطینی وإبراهیم بن محمد جمیعا ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن أذينة ، عن محمد بن الطیار ، عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « ويوم نحشر من كل أمة فوجا » فقال : ليس أحد من المؤمنين قتل إلا سيرج حتى يموت ولا أحد من المؤمنين مات إلا سيرج حتى يقتل .

محمد بن طیار گوید: امام صادق عليه السلام در باره آیه « ويوم نحشر من كل أمة فوجا » فرمودند: مؤمنی کشته نمی‌شود؛ مگر این که به دنیا بر می‌گردد تا بمیرد و مؤمنین نمی‌میرد ؛ مگر این که به دنیا بر می‌گردد تا کشته شود. " بحار الأنوار ، العلامة المجلسی ، ج ۵۳ ، ص ۴۰ . "

۳- **سعد ، عن ابن عیسی:** عن الأهوازی ، عن حماد بن عیسی عن الحسين بن المختار ، عن ابي بصير قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : ينكر أهل العراق الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال : أما يقرؤن القرآن « ويوم نحشر من كل أمة فوجا » .

ابی بصیر نقل می‌کند که اما باقر علیه السلام از من سؤال کرد : آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌کنند ؟ عرض کردم : بلی . امام فرمود: آیا در قرآن نخوانده‌اند: ما از هر امتی ، گروهی را بر می‌انگیزیم ؟.

۴- **سنن الإمام أبو عبد الله عليه السلام عن قوله** « ويوم نحشر من كل أمة فوجا » قال : ما يقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون : إنها في القيامة ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : أبحشر الله في القيامة من كل أمة فوجا ويترك الباقيين ؟ إنما ذلك في الرجعة فأما آية القيامة فهذه « وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا » إلى قوله « موعدا »

از امام صادق (ع)، درباره آیه « ويوم نحشر من كل أمة فوجا » سؤال شد ، فرمود : مردم درباره آن چه می‌گویند ؟ گفتند : می‌گویند درباره قیامت است . فرمود : آیا در روز قیامت از هر گروهی دسته ای برانگیخته می‌شوند، و بقیه وانهاده می‌شوند ؟ نه ، چنین نیست ، این آیه مربوط به رجعت است ، اما آیه قیامت آیه « وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا » است. " بحار الأنوار ، العلامة المجلسی ، ج ۵۳ ، ص ۵۱ . "

۵- **حدثنی ابي قال :** حدثني ابن ابي عمير ، عن المفضل ، عن ابي عبد الله عليه السلام في قوله « ويوم نحش من كل أمة فوجا » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل إلا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع إلا من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً .

امام صادق عليه السلام در باره قول خداوند : « ويوم نحش من كل أمة فوجا » فرمود : هيچ مؤمنين نيست كه كشته شده باشد ؛ مگر اين كه به دنيا بر ميگردد تا بميرد . باز نمي گردد جز كساني كه خالصا ايمان آورده باشند يا كفر ورزيده اند. " **بحار الأنوار ، العلامة المجلسي ، ج ۵۳ ، ص ۵۳ .**"

۶- **حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي رضی الله عنه قال :** حدثني ابي قال : حدثنا أحمد بن علي الأنصاري عن الحسن بن الجهم قال : حضرت مجلس المأمون يوما وعنده علي بن موسى الرضا عليه السلام وقد اجتمع الفقهاء وأهل الكلام من الفرق المختلفة فسأله بعضهم ... فقال المأمون : يا أبا فما تقول في الرجعة فقال الرضا عليه السلام : إنها لحق قد كانت في الأمم السالفة ونطبق به القرآن وقد قال رسول الله (ص) يكون في هذه الأمة كل ما كان في الأمم السالفة حذو النعل بالنعل والفضة بالفضة قال عليه السلام : إذا خرج المهدي من ولدي نزل عيسى بن مريم عليه السلام فصلي خلفه وقال عليه السلام : إن الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء قيل : يا رسول الله ثم يكون ماذا ؟ قال ثم يرجع الحق إلى أهله. " **عيون أخبار الرضا (ع) ، الشيخ الصدوق ، ج ۱ ، ص ۲۱۷ - ۲۱۸ .**"

خليفة مامون عباسي ، از امام علي بن موسى الرضا (ع) ، پرسید: درباره رجعت چه می گوئی . فرمود: رجعت حق است ، در امتهای گذشته بوده، و قرآن از آن یاد کرده. پیغمبر اکرم (ص) فرموده: هر آنچه در امتهای پیشین واقع شده نظیر آن در این امت نیز واقع می شود. نیز فرموده : هنگام ظهور مهدی (عج) ، عیسی (ع) از آسمان فرود می آید و به وی اقتدا می کند. باز فرموده : اسلام غریب بود، و به غربت بازمی گردد، خوشا باد غریبان را. پرسیدند: آنگاه چه می شود. فرمود: حق به اهلش بازمی گردد.

مرحوم شیخ مفید رحمت الله علیه در این باره می فرماید: والرجعة إنما هي لمحضى الإيمان من أهل الملة ومحضى النفاق منهم. رجعت ، از طرفی برای کسانی از امت اسلام است که ایمان خالص و بالاترین مرحله ایمان را دارا هستند و از طرف دیگر برای افرادی از منافقین است که در بالاترین مرحله نفاق قرار داشته اند. (**المسائل السروية، الشيخ المفید ، ص ۳۵.**)

سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه می گوید:

اعلم أن الذى تذهب الشيعة الإمامية إليه أن الله تعالى يعيد عند ظهور إمام الزمان المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف) قوماً ممن كان قد تقدم موته من شيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته ومشاهدة دولته، ويعيد أيضاً قوماً من أعدائه؛ لينتقم منهم فيلتقوا بما يشاهدون من ظهور الحق وعلو كلمة أهله (**رسائل السيد المرتضى ، ج ۱ ص ۱۲۵ ، إبعاد: السيد مهدي الرجائي .**)

عقیده شیعه امامیه در باره رجعت آن است که خداوند متعال در هنگام ظهور امام زمان مهدی علیه السلام مردمی از شیعیان آن حضرت را که پیش از او از دنیا رفته اند ، به دنیا برمی گرداند ، تا به ثواب یاری او و مساعدت وی و مشاهده دولت آن حضرت فائز گردند . هم چنین مردمی از دشمنان آن حضرت را نیز زنده می گرداند ، تا از آن ها انتقام گیرد . آن ها نیز از مشاهده ظهور حق و بالا گرفتن دین پیروان حق ، زجر بکشند .

اعتقاد به رجعت سبب شده است که در طول تاریخ شیعیان مورد طعن قرار بگیرند ؛ به طوری که اگر یک راوی هر چند هم موثق باشد؛ اما چون قائل به رجعت بوده، علمای جرح و تعدیل اهل سنت او را از کار می اندازند؛ مثلاً مسلم بن حجاج در مقدمه صحیح مسلم نقل می کند:

حَدَّثَنَا أَبُو عَسَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الرَّازِيُّ سَمِعْتُ جَرِيْرًا يَقُولُ لَقِيْتُ جَابِرَ بْنَ يَزِيْدَ الْجُعْفِيَّ فَلَمْ أَكْتُبْ عَنْهُ كَانَ يُؤْمِنُ بِالرَّجْعَةِ. ابو عَسَانَ می گوید که از جریر شنیدم که می گفت: با جابر بن یزید جعفی ملاقات کردم؛ ولی روایتی از او نقل نمی کنم؛ چرا که او به رجعت ایمان دارد. به صراحت می گوید که در نزد او بیش از هفتاد هزار روایت بوده است !

"سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ عِنْدِي سَبْعُونَ أَلْفَ حَدِيثٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّهَا" ؛ از جابر شنیدم که می فرمود: هفتاد هزار حدیث در نزد من است که تمامی آن ها را امام صادق علیه السلام از پیامبر نقل کرده است. (**صحیح مسلم، ج ۱ ، ص ۱۵ - ۱۶.**)

اختلافات رجعت و تناسخ :

رجعت برخلاف تناسخ اعتقاد به اختیار جسم تا ابدالذهر ندارد، و به این ترتیب در طی مدارج کسب آگاهی و اخذ تجارب ، در نهایت جسم مادی توانایی حمل روح متکامل را ندارد. لذا بعد از این، سیر تکاملی روح در دنیای دیگر ادامه میابد. دیگر مورد اختلاف مابین تناسخ و رجعت مربوط به تجرد روح می باشد. از نظر تناسخیون روح مجرد وجود ندارد. یعنی روح بدون قالب جسم اصلاً موجودیت ندارد. اما در نظریه رجعت روح مجرد است ، ولی در دوره های متعددی تصرف در جسم می کند.

مولانا جلال الدین به صورت بسیار اجمالی و در پس پرده تا حد زیادی مسئله را روشن و نقطه پایان را در وقوع رجعت نقش کرده است.

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان دم زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم، کی ز مردن کم شوم
جمله دیگر من بمیرم از بشر	تا برآرم از ملائک پر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیئی هالک آلا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم، عدم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

همانطور که از قطعه فوق ادراک می شود، مولانا معتقد به رجعت و سیر کمال روح از جماد به نبات، از نبات به حیوان ، از حیوان به انسان، از انسان به ملک ، از ملک به چیزی که در وهم نیاید، از حالت آخر به عدم مانند آوای موسیقی سراسر طرب و در نهایت انا الیه راجعون. خیام و عطار نیشابوری نیز بر همین ادعا بودند.

در کارگه کوزه گری بودم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

هر یک به زبان حال با من گفتند

کو کوزه گر و کوزه خرو کوزه فروش " خیام "

در هر دشتی که لاله زاری بوده است

آن لاله ز خون شهریاری بوده است

چو برگ بنفشه کز زمین می روید

خالیست که بر رخ نگاری بوده است " خیام "

در کارگه کوزه گری کردم رای

بر پله چرخ دیدم استاد بیای

می کرد دلیر کوزه را دسته و سر

از کله پادشاه و از دست گدای " خیام "

هر ذره که بر روی زمینی بوده است

خورشید رخی زهره جبینی بوده است

گرد از رخ آستین به آرم افشان

کان هم رخ خوب نازنینی بوده است " خیام "

نتیجه اینکه آنچه مسلم است: بنا به آیات قرآن کریم و اقوال ائمه و روایات تناسخ مردود است و تناسخ‌یون گرچه خود را مؤحد می‌دانند، به دلیل عدم اعتقاد به معاد و تجرد روح و تمثیل روح به شکل خداوندی از لحاظ ازلی و ابدی بودن، لذا آنها افرادی کافرند گرچه خود نمی‌دانند.

و اما بنا به همان آیات و روایات، رجعت امری است واقع و مکرراً در حال اتفاق. یکی از موارد جالبی که در مورد ائمه علیه السلام در این مورد می‌توان ذکر کرد، لقب حضرت علی تحت عنوان حیدر کرّار است. معتقدین به رجعت قائل بر این می‌باشند که حیدر کرّار یعنی حیدر تکرار شونده. یعنی اینکه روح تعلق یافته به حیدر بارها تکرار شده است. چنانچه این تعبیر درست باشد، می‌توان فهمید که اعتقاد به رجعت در صدر اسلام نیز وجود داشته است. حال چه شد که مردم و عوام الناس آن را با تناسخ مخلوط کرده اند منظر دیگری است، که نیاز به تعمق و پرداختن دارد. رجعت هیچ شباهتی به تناسخ ندارد، اگر در فلسفه هردو دقیق شویم و عمیقاً تفکر کنیم.

حتی در تمامی کتاب‌های مذاهب دیگر و هم چنین در کتاب آسمانی ما مسلمانان "قرآن مجید" نیز آمده که بقای روح پس از مفارقت از بدن نابود نمی‌شود و مرگ پایان زندگی انسان‌ها نیست. بلکه روزنه‌ای در زندگی دیگر، آن هم جهان دیگر است. از ظاهر این اصطلاحات و معانی فوق چنین برمی‌آید که شاید پیروان کلام‌های مزبور (رجعت)؛ معتقد به تناسخ باشند. حال آنکه اصلاً چنین نیست، بلکه تمامی حرف‌ها و صحبت‌ها دلالت بر رد و ابطال تناسخ می‌کند. اما فاصله بین بحث "رجعت" با "تناسخ" بسیار است؛ لذا تنها دل‌های صاف و چشم‌های پاک می‌تواند این اختلافات را به درستی درک نماید.

اما هیچ جای بحث وجود ندارد که تمامی فلاسفه و بزرگان و دانشمندان عرفان با گردآوری مدارک و شواهد بسیار ثابت نموده‌اند که تناسخ؛ حلول و اتحاد؛ کلاً باطل است و سیر کمال (رجعت) صحیح می‌باشد.

بازگشت روح

انسان از دیرباز به شناسایی حقیقت روح و روان خود ابراز علاقه کرده و در هر زمان حقیقت آن را به گونه‌ای تفسیر و حس کنجکاو خود را اقناع نموده است.

ولی ناگفته نماند، علت آنکه در این زمینه آرا متضاد ابراز شده این است که نه تنها دانشمندان و متخصصان، بلکه افراد فاقد صلاحیت و بدون دید علمی در این باره ابراز عقیده نموده و نظراتی ارائه کرده‌اند. روزگاری نظریه افلاطونی شهرت بسزا پیدا کرد و گمان رفت که روح انسان پیش از بدن مادی آفریده شده و سپس به فلان بدن تعلق گرفته است. در واقع اعتقاد بر این بود که روح بسان مرغی است که برای مدتی در قفس تن مأوا می‌گزیند و پس از مدتی قفس را می‌شکند و از آن خارج و آزاد می‌شود. نظریه افلاطون هرچند که به وسیله شاگردانش بخصوص ارسطو رد شد ولی به صورت یک اصل الهام بخش میان شعرا باقی ماند. منطق بسیاری از اشخاص در باره روح و عالم معنا در ادبیات و علوم دیگر مستتر است:

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود

مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ارسطو با منطق خود اختلاف میان روح و جسم را تا بدان حدی که افلاطون معتقد بود برطرف کرد و مقام و منزلت روح را والاتر از تجسم‌های مرغ، قفس، سوار، اسب، کشتی و کشتیبان قلمداد نمود. ارسطو معتقد بود رابطه روح و بدن از نوع رابطه صورت و ماده است و صورت و فعلیت ماده (بدن) به وسیله روح است. هم‌چنین روح انسان، موجودی مجرد است، بنابراین پیوسته با ماده است و نه در ماده. علاوه بر آن هرگز روح پیش از بدن آفریده نشده، بلکه روح در آغاز کار به صورت ماده در استعداد بوده و بعداً به مرحله تجرد می‌رسد.

دکارت با اعتقاد به سه اصل مستقل: ۱- خدا ۲- نفس ۳- جسم

بار دیگر نظریه افلاطون را زنده کرد. لیکن مرحوم صدرالمتألهین با اثبات حرکت عمومی در جوهر همه موجودات تحول عظیمی در شناسایی و ارتباط میان روح و بدن پدید آورد و ثابت کرد که حرکات ظاهری در عرض و حسی که بر سطح عالم حکم فرماست تجلی و نمود یک حرکت جوهری و عمقی، در جوهر همه عالم می‌باشد.

حرکت در جوهره جهان، تجلی بخش همین حرکات ظاهری و حسی است. بنابراین پیدایش انواع در جهان روی قانون حرکت است و روح محصول قانون حرکت عمومی جوهره جهان می‌باشد. پس سرچشمه پیدایش نفس همان ماده متحول و متحرک است و ماده این استعداد و شایستگی را دارد که در دامن خود موجودی را پرورش دهد که با ماوراء طبیعت هم آفاق گردد. دیگر در چنین مرحله‌ای مانعی وجود نخواهد داشت تا یک موجود را در مراحل ترقی و تکوین خود به یک موجود نامجرد تبدیل کند.

اینها همه نظراتی است که از طرف فلاسفه بزرگ جهان درباره انسان، روح و عالم ماوراء اظهار شده است. در برابر آنها گروهی هستند پیرو مکتب مادبگرائی که روح و روان را و رای خاصیت مادی و طبیعی ترکیب ماده دانسته و منکر هر نوع اصالتی برای روح شده‌اند و برخی دیگر، جسم و ماده را نمایشی برای روح اندیشیده‌اند.

این دو گروه افراط و تفریطی، به عقیده خود به ثنویت و دوگانگی روح و بدن با انکار یکی و اثبات اصالت دیگری خاتمه داده‌اند.

نگاهی اجمالی به روح شناسی و تکامل وجود

فی الواقع روح آدمی سه مرحله را می‌گذراند این سه مرحله عبارتند از :

الف) مظهر

لغتی است عربی به معنی بروز و ظهور و پیدایش و در اصطلاح، روحی است که در نتیجه طی مراحل سیر کمال صیقل یافته است. به عبارت دیگر روح در مرحله‌ای قرار دارد که کاملاً پاک و ظاهر است و در حقیقت محل انعکاس جلوه نور ذاتی قرار گرفته که آن ذات بر او احاطه پیدا کرده است. به نوعی دیگر می‌توان گفت که روح انسان در مرحله مظهر، روح پاک قدوسی است. در این مرحله است که خداوند از انسان به نام اشرف مخلوقات نام می‌برد.

ب) جامه

لغتی فارسی است که به معنی پوشیدنی و گستردنی آمده است. به اعتباری (جامه) مشتق از (جام) است که یکی از معانی آن آینه می‌باشد. در زبان کردی اصیل آینه را (جامک) یا (جامک) می‌گویند. در اصطلاح کلام آمده: روحی است که نمودار صفات ممتازه روح دیگر، که هر دو در عالم معنی و مرحله سیر کمال، مقام مساوی و نشأه واحد تحصیل کرده‌اند.

ج) دون

لغتی است که به زبان ترکی و عربی هر دو استعمال می‌شود. به زبان ترکی به معنی جامه است و در زبان عربی به معنای متعددی آمده است. به معنی غیر، پایین‌تر، کمتر، عقب‌تر، جلوتر و... در اصطلاح کلام روحی است که اگر در نتیجه هوای نفس اماره سیر قهقراپی کرده باشد به معنی (پایین تر) می‌آید و اگر در نتیجه عوارض طغیان شهوانی، استعداد روحی اش خلل یافته باشد به معنی (کمتر) می‌آید. اگر در نتیجه غفلت از وظایف سیر کمال متوقف شده باشد به معنی (عقب تر) می‌آید و اگر در نتیجه جد و جهد مافوق طبیعه سیر کمال کرده باشد به معنی (جلوتر) می‌آید. یعنی مرحله دون را گذرانده و به مرحله جامه و در پایان به مرحله مظهریت می‌رسد.

حال با توجه به توضیحات فوق معلوم می‌شود که مقام مظهریت، کمال بعد از سیر تکامل است نه حلول و اتحاد. و شأن جامه و دون مرحله سیر کمال است نه تناسخ. سیر به صورت قوس صعودی است نه قوس نزولی.

به عبارت دیگر از عالم مادون به عالم مافوق است نه تحولات نسخ (= باطل کردن، رد کردن چیزی) و مسخ (= دگرگون کردن برگرداندن به صورت زشت قبلی) و رسخ (= بستن پیمان) و فسخ (= بر هم زدن معامله، باطل کردن پیمان یا بیع).

انسان از بدو تولد، هنگامی که پای به این دنیای خاکی می‌گذارد وظیفه دارد که کسب دانش و علم کند. او بعد از تولد هدایت تکوینی دارد یعنی خداوند متعال از بدو تولد و حضور او در زمین تمامی نیروهای مرئی و نامرئی را به خدمت او در می‌آورد تا او فراگیری دانش کند و بخوبی محیط و پیرامون خود را ببیند و با حواس پنجگانه خود بتواند نیک و بد زندگی و محیط خود را حس کند. این هدایت را هدایت تکوینی گویند. یعنی خداوندگار خود توسط مأمورین نامرئی و مرئی و پدر و مادر انسان را هدایت می‌کند، بقدری که سیستم (کالبدی) بدن نیز اتوماتیک کار خود را انجام می‌دهد.

طفل وقتی گرسنه می‌شود با گریه کردن مادر خود را خبر می‌کند که من گرسنه‌ام یا لباس هایم را عوض کنید، وقتی خطری او را تهدید می‌کند مادر به ناگاه سراسیمه به سمت او می‌آید و او را از خطر می‌رهاند. در دوران طفولیت بدن ما بقدری نرم و انعطاف پذیر است که با زمین خوردنهای متعدد آسیب زیادی نمی‌بیند و هر چه می‌گذرد بدن ما سخت‌تر و مقاوم‌تر می‌شود. در کودکی اشتباهات ما، دیگران را به خنده می‌اندازد ولی هر چه بزرگتر شویم حرکات ما را ریزبینانه‌تر در نظر می‌گیرند و از خطاها نه تنها نمی‌گذرند، بلکه در جای خود ما را تنبیه و توبیخ هم می‌کنند.

این سیری است که انسان از بدو تولد تا سنین بالاتر طی می‌کند. وقتی در سنین کودکی هستیم چون هدایت تکوینی وجود دارد خطاها آنچنان به چشم نمی‌آید و خداوند آنها را در چشم مردم کوچک و حقیر و حتی در جاهایی هم شیرین می‌نمایاند. ولی وقتی انسان به سن بالاتری قدم گذارد و تمامی سلول های بدن او به رشد کامل رسید و هم چنین از طرف پدر و مادر و مربیان به حد تشخیص خوب و بد رسید، آن هنگام است که مأموریت او برای اثبات عظمت خدا آغاز می‌شود.

در این زمان انسان معمولی، که بنده در اینجا چون این انسان با آن انسانی که بعدها به " اشرف مخلوقات " یعنی انسان تکامل یافته اشتباه نشود نام او را " دون " می‌گذارم (زیرا وقتی ما نام انسان را می‌بریم یعنی موجودی که در راه تکامل است، وارد مرحله صعودی شده و حال لیاقت آن را پیدا کرده که به عالم ملکوت برگردد. سپس با طی کردن مراتب والا و با شکوه ؛ به عالم جبروت می‌رود تا در آنجا مقدراتی را که خداوند متعال آنها را در عالم لاهوت تدبیر نموده و آنها را برای هدایت مخلوقات توسط هفت ملک مقرب خود به انسان ها منتقل نموده؛ انجام وظیفه نموده تابع اوامر الهی گردد. بسان یک تکه کوه یخی که در قطب بروی آب ها شناور شده است و بعد از طی مراحل مختلف، کم کم آب می‌شود و در پایان کاملاً در اقیانوس ذوب شده و محو دریایی بیکران الهی می‌گردد).

حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: اگر گندم بکاری گندم بدروی و اگر جو بکاری جو بدروی.

پس این دون (حیوان ناطق) یاد می‌گیرد که باید کار شایسته انجام دهد و اگر چنانچه تابع نفس اماره خود شود و معاد و حساب و کتاب دنیا را فراموش کند و غرایض حیوانی را بر انسانی ترجیح بدهد و به پیام‌های خدا و رسولانش گوش فرا ندهد. در نهایت بر اثر وقوع حادثه یا خطری، مرگش فرا می‌رسد و روح او از جسم فانیش جدا شده جسمش که در حقیقت اسباب سفر او بوده به زیر خاک رفت، که اصطلاحاً می‌گویند روح آن شخص تجرد یافته یعنی مجرد شده است. چون وقتی که روح در قالب بود با قالب همگون همسان و هم سفر بود؛ ولی وقتی که قالب از روح جدا شود دیگر روح با جسمش نیست لذا روحش تجرد یافته مجرد می‌شود. لذا چنین نتیجه می‌گیریم که هیچ موجودی از دنیا نمی‌رود تا زمانی سیر صعودی نماید و کاملاً پاک و صاف و کامل شود.

خداوند متعال انسان را خوب و پاک به دنیا می‌آورد و بعد از فراگیری تمامی علوم دنیوی و تجربه اندوزی، پاک و منزه، او را از دنیا می‌برد. فقط با این تفاوت که در این زمان انسان هم چون مسافری به سیر و کسب دانش، آگاهی، بینش، حلم و تجربه اندوزی؛ می‌پردازد و سعی می‌کند تا خود را به نقطه‌ای که پایان سرنوشت اوست برساند.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِنَّهُ لُرَّجِعُونَ؛ مردم چگونه کافر می‌شوید به خدا و حال آنکه شما مرده بودید و خدا شما را زنده کرد و دیگر بار بمیراند و باز زنده کرد و عاقبت به سوي او باز خواهید گشت. (سوره بقره آیه ۲۸)؛

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا؛ هر کس به سعی و کوشش خود متاع عاجل (و لذات فانی دنیا) را طالب است متاع دنیا را به او می‌دهیم لیکن باز به هر که خواهیم و هر چه مشیت ازلی ما باشد سپس در عالم آخرت (به کیفر کردارش) دوزخ را نصیب او کنیم که با نکوهش و مردودی به جهنم درآید. (سوره اسراء / آیه ۱۸)؛

(سوره اسراء آیه ۵۰ و ۵۱):

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا، أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَ يُقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا.

(ای رسول ما) بگو به منکران معاد که شما سنگ باشید یا آهن، یا خلقتی سخت‌تر از سنگ و آهن (باز به امر خدا زنده می‌شوید) پس اگر گویند ما را که زنده می‌کند؟ بگو همان خدایی که هم اول بار شما را آفرید آنگاه آنها بدلیل قاطع نزد تو سر بریز افکنده و باز گویند پس این وعده کی خواهد بود؟ بگو ای محمد باشد که (این حادثه بزرگ) از حوادث نزدیک باشد (زیرا مرگ به هر کس نزدیکست و قیامتش به مرگ برپا می‌شود)؛

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛ همانا خدای تو هر که را خواهد تنگ روزی گرداند که او به صلاح بندگان کاملاً آگاه و بصیر است. (سوره اسراء آیه ۳۰)؛

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا؛ هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته و هر که به گمراهی شتافت آنها به زیان و شقاوت خود شتافته و هیچکس بار عمل دیگری را به دوش نگیرد و ما تا رسول نفرستیم و بر خلق اتمام حجت نکنیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد. زیرا خداوند چشمها و گوش و هوش او را در حجاب قرار داده تا تنبیه شود و نتیجه اعمال گذشته خود را ببیند. (سوره اسراء آیه ۱۵)؛

وَ أَصْحَابُ الْمَشْنَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْنَمَةِ؛ و گروهی ناراستان اصحاب شومی و شقاوتند که چقدر روزگارشان (در دوزخ) سخت است. (سوره واقعه آیه ۹)؛

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ سِيمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالْأَوْصِي وَ الْأَقْدَامِ؛ (آن روز) بدکاران به سیمایشان شناخته شوند (که سیه روی و ازرق چشمنند) پس موی پیشانی آنها را با پاهایشان بگیرند (و در آتش دوزخ افکنند)؛ (سوره الرحمن آیه ۴۱)؛

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا؛ هر کس به سعی و کوشش خود متاع عاجل (ولذات فانی دنیا) را طالب است متاع دنیا را به او می‌دهیم لیکن باز به هر که خواهیم و هر چه مشیت ازلی ما باشد سپس در عالم آخرت (به کیف کردارش) دوزخ را نصیب او کنیم که با نکوهش و مردودی به جهنم درآید. (سوره اسراء آیه ۱۸)؛

اینکه گفته می‌شود با مسافت معین، نظر به کمیتی است که در زمان و مکان عالم مادی صورت می‌گیرد و الا عالم مجردات کیفیت محض و عاری از زمان و مکان و بعد خواهد بود. پس مسافت هر عالمی از آن عالم بنا به شدت و ضعف استعداد و سرعت و بطور کلی طریق و قرب و بعد از رشحات فیض الهی در دنیای مادی متفاوت است و در حدیثی نقل است که:

روي عن ابوسعید الخدری : انه قال الرسول (ص) في يوم كان مقداره خمسين الف سنة ما اطول هذا اليوم فقال النبي (ص) و الذي نفسي بيدي انه ليخفف علي المؤمن حتي يكون اخف عليه من الصلاه المكتوبه بصليها في الدنيا.

یکی از رسول الله (ص) پرسید، یا رسول الله چه دراز روزی خواهد بود این روز قیامت یعنی چقدر طول می‌کشد تا بشر به کمال برسد رسول الله (ص) فرمودند به آن خدایی که جان من به دست اوست این روز بر مومن سبکتر از آن باشد که نمازی از نمازهای فرضیه را در دنیا بگذارد. هر چند گاهی از چند دقیقه تجاوز نمی‌کند و گاه تا پنجاه هزار سال بطول می‌انجامد!

در قرآن نیز هزار عالم مزبور يك روز به شمار آمده و آن روز به اعتباری پنجاه هزار سال است و (هر عالمی پنجاه هزار) و به اعتباری هزار سال است، یعنی هر عالمی يك سال و آیه مربوط به پنجاه هزار سال اینست :

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ؛ فرشتگان و روح الامین برای اخذ فرمان به سوی عرش خدا بالا روند در روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود. (سوره المعارج آیه ۴)؛

و نیز گرچه هزار سال تفاسیر متعددی دارد چنانچه در سوره قدر می‌فرماید: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (سوره والعصر)؛

ولی می‌توان به اعتباری هم هزار سال را برای هزار عالم کذایی، هر ماه با اختلاف نقص و کمال خودش از هلال تا بدر تشبیه و تاویل به قبض و بسط عالم عرفانی در طی شبهای این دنیای فانی به امید صبح زندگانی فرض کرد تا شب قدر هم همان عالم هزار و يك می باشد.

بطوری که تاکنون گفته شد روح از ابتدای خلقت يك سیر تکاملی را می‌گذراند که باید با آمدن و رفتن های کند و ببطیء و در طول هزاران سال خود را به درجه کمال برساند. البته برخی از انسان ها نمی خواهد این دوران را بگذرانند و تن به خودکشی می دهند؛ این عمل بسیار اشتباه و خطا محسوب می شود زیرا خداوند و پرورنده عالم وحدانیت فرموده است که: انسان نبایست تن به خودکشی بدهد.

بی گمان یکی از خصلت ها و فضیلت های انسانی تحمل و بردباری بر مشکلات و سختی هایی است که از هر سوی به انسان هجوم می آورد. انسان زمانی می تواند در برابر سختی ها و مصیبت ها، خود را بیمه نماید و با هر مصیبتی جزع و فزع نکند که از خصلت صبر برخوردار باشد. این خصلت در آموزه های قرآنی به عنوان یکی از برترین فضایل انسانی شمرده شده و دارنگانش به بزرگی ستوده و تکریم شده اند. پس هر کس که دین او درست و کار او نیکو باشد، بلاى او هم سخت خواهد گردید، و این بدان خاطر است که خداوند متعال دنیا را نه ثوابی از برای مؤمن قرار داده و نه مجازاتی برای کافر؛ و کسی که دینش اندک و عقلش ضعیف است، بلاى او هم اندک خواهد بود، و همانا سرعت بلا به سوی مؤمن پرهیزکار تندتر از باران به سوی آرامگاه زمین است.

هر عملی که از انسان سر می زند و هر لذتی که انسان می برد، اثری در نفس بر جای می گذارد و هر چه شخص در لذت ها بیش تر غوطه بخورد، علاقه اش به دنیا بیش تر می گردد و به همان اندازه از آخرت غفلت می ورزد تا جایی که توجه او از خداوند و آخرت کلاً سلب می گردد. از سوی دیگر هر گاه انسان از پدیده ای بدی و سختی هایی ملاحظه کند، از آن متنفر و رویگردان می شود، و سعی می کند آن را از خود دور سازد. بر اساس همین مطلب هر گاه انسان از این عالم بلاها و دردها و سختی ها دید طبیعتاً از آن متنفر می شود، دلبستگی او به این دنیا کم می شود، سعی می کند از آن روحاً کوچ کند و دل به سرای دیگر بفرستد. لذا هر چه عنایت خداوند متعال به بنده ای بیش تر باشد، موج های بلا را بیش تر متوجه او می کند تا این که روح این بنده از دنیا و زخارف و زینت های آن منصرف گردد.

وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانِ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ؛ و آدمی به دعا شری را می‌طلبد چنان که گویی به دعا خیری را می‌جوید. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است. (آیه ۱۱ سوره الاسراء)؛

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَلِّمْ يُدْعَانَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ و هرگاه آدمی را رنج و زیانی رسد همان لحظه به هر حالت باشد از خفته و نشسته و ایستاده فوراً ما را به دعا می‌خواند و آن گاه که رنج و زیانش را بر طرف سازیم باز به حال غفلت و غرور چنان باز می‌گردد که گویی هیچ ما را برای دفع ضرر و رنجی که به او رسیده بود نخوانده است! اعمال زشت تبه‌کاران این چنین در نظرشان زیبا جلوه داده شده است. (آیه ۲ سوره یونس)؛

وَ إِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا فَلْيُؤْمَرْ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمَكُرُونَ ؛ و ما هرگاه بر آدمیان بعد از آنکه آنان را رنج و زیانی رسید رحمتی فرستیم آن‌گاه در محو آیات ما مکر و سیاست به کار می‌برند. بگو: مکر و سیاست الهی سریعتر است، همانا رسولان ما (فرشتگان و قوای عالم) مکرهای شما را می‌نویسند. (آیه ۲۱ سوره یونس)؛

وَ مَا أَصَبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ؛ اگر شما را مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که کرده‌اید. و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند (سوره الشعراء آیه ۵۱)؛

لَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آگاه باشید که دوستان خدا هرگز هیچ ترسی (از حوادث آینده عالم) و هیچ حسرت و اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست. (سوره یونس آیات ۴۲)؛

وَإِنْ يُمْسِكْ اللَّهُ يَضْرِبْ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ و اگر خدا بر تو ضرری خواهد هیچ کس جز او دفع آن ضرر نتواند، و اگر خیر و رحمتی خواهد باز احدی منع فضل او نتواند، که فضل و رحمت خود را به هر کس از بندگان بخواهد البته می‌رساند و اوست خدای بسیار آمرزنده و مهربان. (آیه ۱۰۷ سوره یونس)؛

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْأَلْهُ عَذَابًا صَعَدًا؛ تا به آن نعمت آنها را امتحان و آزمایش کنیم، و هر که از یاد خدای خود اعراض کند خدا او را به عذابی بسیار سخت درآورد (سوره جن آیه ۱۷)؛

اما دسته دوم آن گروه از بنده گان هستند که خداوند در قرآن کریم درباره آنها می‌فرماید که ما آنها را رها کرده و به حال خودشان واگذارده‌ایم و به آنها این دنیا را داده‌ایم تا آنها بخوبی از مال برخوردار باشند.

روحي که فقط توسط امیال خود اداره می‌شده کم‌کم به درجه بالاتری رفته و نیروی درک او از سیستم و روال این جهان افزایش می‌یابد و به تدریج یاد می‌گیرد که جهان را از طریق عقلانی بررسی و توجیه کند و بدین وسیله از نیروی عقلانی که در اختیار او قرار گرفته برای دریافت مطلب استفاده نماید. می‌فهمد که لذات معنوی برتر از لذات مادی است و تدریجاً درک می‌کند که خوشبختی واقعی در کسب لذات جسمی نیست. روح پس از عبور از مرحله دوم که بسیار طولانی و بطیء است و باید بارها این دور و تسلسل را ادامه دهد و از مرگ به زندگی و بالعکس برود، به مرحله سوم می‌رسد، در این دوره است که شخص در می‌یابد خوشبختی واقعی رسیدن به مرحله درک لذات روحی و معنوی است.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَ انْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ، مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِتْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛

مثل حال گروهی که به عناد و تکبر آیات ما را تکذیب کردند بسیار به وضع بدی متمثل شود و آنها (نه به غیر خود بلکه) به خویش ستم می‌کنند. هر که را خدا هدایت فرمود هم اوست که هدایت یافته و آنهایی که او گمراه کند (یعنی پس از اتمام حجت به گمراهی واگذارد) هم آنان زیانکاران عالمند، و محققاً بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم (که آنها به سوء اختیار خود جهنم پلیدی و اخلاق و اعمال زشت و افکار و عقاید فاسد را گزینند) چه آنکه آنها را دل‌هایی است بی ادراک و معرفت و دیده‌های بی نور و بصیرت و گوش‌هایی ناشنوای (حقیقت آنها مانند چهارپایانند بلکه بسی گمراه ترند زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده داشتند و باز عمل نکردند آنها همان مردمی هستند که از خدا و دنیا غافل شدند. (سوره اعراف آیات ۱۷۶ تا ۱۷۹)؛

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَّآئِهِمْ عَنْهُ فَلْنَا لَهُمْ كُونًا قِرَدَةً خَاسِئِينَ، وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَعِّثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ (سوره اعراف آیه ۱۶۶ و ۱۶۷)؛

آنگاه که سرکشی و تکبر کرده و آنچه ممنوع بود مرتکب شدند (ما هم آنها را مسخ کردیم) گفتیم به شکل بوزینه شوید که بسی دور و بازمانده از رحمت خدا باشید، و آن هنگام امر نافذ خدای تو بر این قرار گرفت که تا روز قیامت کسی را به عقوبت و عذاب سخت بر آنها برانگیزد که پروردگار تو همانا زود کیفرکننده (ستمکاران) و به خلق بسیار بخشنده و مهربانست.

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ؛ و آن کسی را که در راه خدا کشته شد مرده نپندارید بلکه او زنده ابدی است و لیکن همه شما این حقیقت را در نخواهید یافت. (سوره بقره آیه ۱۵۴)؛

اشخاصی که به این عذاب دچار می‌شوند افرادی هستند که فقط به طبیعت فیزیکی و مادی معتقدند و اطلاعی در مورد روح و بازگشت آن و یا نیروی برتر ندارند و هر چه به آنها گفته می‌شود، یا توسط مأمورین مطلع می‌شوند، اهمیت نمی‌دهند، همه چیز را رد می‌کنند. تصور می‌نمایند که مرگ پایان خط هستی است و مرگ فیزیکی سلول، نابودی ضمیر و روان هم می‌باشد.

در اینجا لازم است به چند مورد از حکمت و فلسفه امر رجعت اشاره نمایم:

۱- رسیدن به تکامل:

عالم دنیا ظرف فعلیت یافتن قوه ها و تکامل استعدادها است و برای رسیدن به آخرت خلق شده است تا موجودات را در دامن خود پرورش داده به تکامل مطلوب برساند، اما از آنجایی که عده ای از مؤمنان خالص به خاطر موانع و مرگ های غیر طبیعی از ادامه این مسیر معنوی باز مانده اند. حکمت خدای حکیم ایجاب می کند که آنان به دنیا بر گردند و سفر تکاملی خود را به پایان برسانند. چنان چه امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر مؤمنی که گشته شده باشد به دنیا بر می گردد تا بعد از زندگی مجدد به مرگ طبیعی بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد به دنیا بر می گردد تا کشته شود» (وبه ثواب شهادت برسد). [بحار، ج ۵۳، ص ۴۰]؛

۲- کيفر دنيوي :

چه بسا افرادی در این دنیا بودند که از تمامی حقوقشان به عنوان های مختلفی محروم گشته و مظلومانه به قتل رسیده اند بدون این که حق او گرفته شده باشد، از حکمت های رجعت این است که خداوند، هر دو طرف را به دنیا بر می گرداند تا شخص مظلوم به دست خود داد خود را از ظالم بگیرد.

از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرمود: «مردمی که مرده اند به دنیا بازگشت خواهند کرد تا انتقام خود را بگیرند، به هر کس آزاری رسیده به مثل آن قصاص می کند و هر کس خشمی دیده بماند آن انتقام می گیرد و هر کس گشته شده، قاتل را به دست خود به تقاص خون خود می کشد و برای این منظور دشمنان آنان نیز به دنیا بر می گردند تا آنها خون ریخته شده خود را تلافی کنند و بعد از کشتن آنها سی ماه زنده می مانند، سپس همگی در یک شب می میرند، در حالی که انتقام خون خود را گرفته و دل هایشان شفا یافته است، دشمنان آنها به سخت ترین عذاب دوزخ مبتلا می شوند.» [دوانی، علی، مهدی موعود، ترجمه ج ۱۳، ص ۱۱۸۸، دار الکتب الاسلامیه، چ ۲۷]؛

بنابر این هدف از بازگشت مجدد این دو گروه، تکمیل يك حلقه تکاملی برای دسته ی اول و تنزل به پست ترین درجه ذلت برای دسته ی دوم است و با توجه به این که رجعت عمومی نیست و اختصاص به مؤمنان خالص و کافران محض دارد، چنان چه امام صادق علیه السلام فرمود: «رجعت جنبه عمومی ندارد، بلکه اختصاص دارد به کسانی که به ایمان کامل و شرک خالص رسیده باشند.» [ضمیری، محمدرضا، رجعت، ص ۵۵، نشر موعود، تهران، چ دوم، ۱۳۸۰] معلوم می شود که این دو مورد از حکمت های اساسی رجعت است.

۳- یاری دین و شرکت در تشکیل حکومت عدل جهانی:

از آیات و روایات متعدد استفاده می شود که دین اسلام و حکومت عدل الهی به دست توانمند و با کفایت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله جهانگیر می شود، خداوند می فرماید: «همانا ما فرستادگان خویش و مؤمنان را در دنیا و روزی که شاهدان بر خیزند، یاری خواهیم کرد.» [سوره مؤمن، آیه ۱۰]؛

از ظاهر این آیه استفاده می شود که این نصرت دسته جمعی انجام می شود نه به صورت فردی اما از این که چنین نصرتی هنوز تحقق پیدا نکرده است، قطعاً در آینده محقق خواهد شد، زیرا وعده الهی تخلف ناپذیر است. لذا امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می فرماید: «به خدا سوگند این نصرت در رجعت است چرا که بسیاری از پیامبران و ائمه علیهم السلام در دنیا کشته شدند و کسی آنها را یاری نکرد؟ و این مطلب در رجعت تحقق خواهد یافت» [یزدی حائری، شیخ علی، الزام الناصب، قم، موسسه مطبوعاتی حق بین، ۱۳۹۷ ق]؛

و نیز امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه: «هو الذی ارسل... یعنی او که روح مجرد

انسان ها ذاتاً قدرت طلب هستند و از محدودیت ها می گریزند. محدودیت ها دست و پای او را می بندند و او را تحقق ایده الهایش بازمی دارد. آدمی گرایش خاصی به اسراردارد و ساده ترین مسائل را اگر تحت عنوان اسرار ارائه شوند، به او احساس آرامش خاصی می بخشد. شاید آنچه که سر قلمداد شود هرگز به کار گرفته نشود و یا دارای نتایج و اثراتی نباشد اما صرف آگاهی از آنچه که سر و نمود می شود موجب احساس توانمندی و برتری می گردد. اما این احساس برتری و اطمینان خطرانی نیز برای بشر دارد از جمله اینکه :

اول آنکه: انسان تمایل به برتری و تمایز از دیگران دارد. و هرگاه موقعیتی متناسب با این تمایل یابد و قبول کند که از دیگران متمایز و برتر است احساس رضایت و برتری می کند او حالا با خود فکر می کند «چیزی را می داند که دیگران نمی دانند»؛

دوم آنکه: هر چیزی که تحت عنوان اسرار ارائه می شود ایمان و اعتمادی خاص بر می انگیزد و محرک نیروهای بالقوه ی روحی و روانی در فرد می گردد. بنابراین می توان گفت که نکات و دانسته های محرمانه و رمز آلود بخاطر تأثیراتی که دارند، جزو اسرار نیستند. بلکه به آن دلیل به صورت اسرار ارائه می شوند که مؤثر واقع می شوند.

سوم آنکه: اسرارآمیز بودن هاله ای از غریبی و نا آشناختگی در پیرامون فرد بوجود می آورد که دیگران براحتی توان نفوذ به این هاله را ندارند بنابر این او از دسترس دیگران بدور است زیرا این هاله ضعف های او را نیز پنهان داشته اند. بنابراین گرایش به اسرارآمیز بودن می تواند فرد را در مقابل با دیگران ایمن نماید.

اگر نامحسوسات از دسترس و ادراک مستقیم انسان امروزی دور است، بیشتر بخاطر این است که زمینه ادراک فراحسی (جایگاه تأثیر و عملکرد علوم غریبه دارد) و این مهم در انسان بطور نهفته وجود دارد. علائم و نهادها و دستورات علوم غریبه که امروز در دسترس افراد نادری هستند جزو اسرار بشمار می آیند، درست به مانند نهادهای تصویری انسان اولیه و علوم محرمانه انسان باستان هستند. یکی در بُعد محسوسات است و دیگری در بُعد نامحسوسات.

چون برخی از پایه‌های دانش نا متعارف (بخش‌های حیای هر علم) بر بخش‌های خاص دانش متعارف قرار گرفته و رسیدن به آن میسر نیست، مگر با فهم دانش متعارف. یکی از این نامحسوسات ماهیت اصلی "روح آدمی" است. که همیشه برای بشر امروزی جزو اسرار بوده و انسان در طی سال‌ها و قرن‌ها تلاش کرده است از این اسرار سر در آورد. ولی از آنجایی که قدرت طلبی و جهل این انسان‌ها فرصتی دست نداده تا این بشر کمی بیشتر و بهتر به ماهیت خود فکر کند.

در پایان لازم به ذکر است که عرض کنم؛ مواردی را که در باره تناسخ و رجعت گفته شد، باعث نشود خدایی ناکرده خوانندگان محترم فکر کنند منظور بنده، تائید فلسفه تناسخ است؛ نه منظور بنده اصلاً چنین نیست. چون که بنده اساساً تناسخ را قبول ندارم و امیوارم عرابض بنده حمل بر "تائید تناسخ" یا تناسخ‌یون نگیرند. زیرا تمامی فلاسفه و بزرگان و دانشمندان عرفان با گردآوری مدارک و شواهد ثابت نموده‌اند که تناسخ، حلول و اتحاد کلاً باطل است اما (سیرکمال صحیح) یا رجعت انسان درست و صحیح می‌باشد.

سرآغاز حرکت روح :

روح در مسیری نزولی جهان‌ها را گذارنده تا به جهان مادی رسیده است. در طی عبور کالبد‌های گوناگونی پذیرفته است. طی این سقوط، آگاهی گسترده روح کاهش یافته است. حالا روح برای بازگشت به وضعیت اصلی‌اش، باید آگاهی فراموش شده‌اش را به یاد آورد و اینکار از طریق سفر به جهان‌های بالاتر میسر می‌شود. سفر روح بک شاه راه مستقیم برای رسیدن به خدانشناسی است. تمام هدف روح برای بودن در این دنیا برای پیدا کردن عشق الهی است.

هوشیاری الهی جریان پیوسته‌ای است که صاحب طبیعت خاصی نیست. ماهیتی هم ندارد اما نشانه‌هایش با ماهیت صوت قابل تمثیل است و برای جسم و سایر کالبد‌ها به صورت اصلی‌اش قابل شنیدن نیست. اما برخی از ارواح که توانسته‌اند خود را پالایش دهند و تمیز نگاه دارند روح‌شان این اصوات را می‌شنود، این هوشیاری از مجراها یا دریچه‌هایی درجهان مادی ظهور می‌کند، این دریچه‌ها را به عنوان ارواح پاک می‌شناسند. روح در مسیر تکاملی‌اش از صورت‌های گوناگونی سود می‌جوید. در هر یک از این صورت‌ها صاحب نشانه‌هایی است که در جهان بیرون ظاهر می‌شوند.

هر صفتی دسته‌ای از حرکات را موجب می‌شوند که در قالب عمل عکس العمل می‌طلبند. مجموعه این عمل‌ها و عکس العمل‌ها چرخه‌هایی را به گردش در می‌آورند که چرخه‌ی تقدیر یا کارما نام دارد. نام دیگر این قانون علت و معلول است. علت در ذهن شکل می‌گیرد و معلول با اجابت شدن، چرخه را به پایان می‌رساند. با دریافت عکس العمل‌ها روح از مرتبه‌ای از هوشیاری به مرتبه‌ای بالاتر صعود می‌کند و وارد صورتی از تجلی می‌شود که به جهان‌های تحتانی تعلق دارد. نام این مرحله در طی سیر تکاملی روح، انسان است.

انسان فاصله‌ای است بین حیوان و آدم میت و در نهایت اشرف مخلوقات (انسان کمال یافته) البته نه در هویت جسمانی‌اش بلکه در وضعیت آگاهی‌اش. هدف اصلی ما قادر ساختن روح است به ترک کالبد و سفر آن به دنیا‌های معنوی ماورا و عاقبت رسیدن به هدف غائی است. چگونگی تکامل بشر در مسیر رسیدن به هدف خلقت، و اینکه شناخت داشته باشیم و بدانیم هدف از تکامل بشر چیست و چرا نیاز به تکامل دارد. زمانی که عمر جسم مادی بشر به پایان می‌رسد و روح آن را ترک می‌کند؛ برای ادامه مسیر تکاملی خود حرکت جدیدی را آغاز می‌کند و در صورتی که به آن درجه از خلوص که معیار مشخص شناخت آن در خارج از محیط مادی و فیزیکی است، رسیده باشد، آنگاه به جهان سوم روحی جذب می‌شود.

گاه اتفاق می‌افتد که ارواح نمی‌توانند به درجات بالاتر و یا عبارتی دیگر خلوص بیشتر در مسیر تکاملی خود برسند. لذا برای ادامه تکامل مجدداً می‌بایست یک نوع حرکت دیگری را آغاز کنند و این حرکت ترکیب مجدد آن نیرو با ماده و گذراندن مسیرهای تکاملی مادی دیگری است. از آنجا که حرکت همیشه در جهت کمال است، لذا در این تکامل، اهداف خاصی نیز وجود دارند و روح مسیر بهتری را خواهد پیمود. این حرکت‌ها آنقدر تکرار می‌شوند تا اینکه روح بشر لیاقت رسیدن و یکی شدن با انرژی کل و اصلی کائنات را پیدا کند. زیرا هیچ انرژی تکامل نیافته‌ای در خلقت پیدا نمی‌شود که بتواند خود را به روح اعظم کائنات برساند و تا زمانی که حرکت عقلی در فردی به وجود نیاید، شناخت کافی نیز برای وی پیدا نخواهد شد.

لذا به حقایق حیات نیز دست نخواهد یافت و وجود این حرکت ها در خلقت افراد، از بدو تولد وجود دارد و هرگز از بین نمی رود. ارزش تجربیات معنوی به عنوان طبیعی‌ترین راه بازگشت به سوی خداوند تاکید دارد. این شناخت به شما می‌آموزاند که چگونه برای افزایش آگاهی و لذت بردن از آزادی معنوی به درون خود بنگرید و به ندای درونی خود گوش فرا دهید.

هر یک از افراد بشر، به طور کلی، در وجود خود دو نوع فطرت دارند. یکی از آنها ذاتی و دیگری اکتسابی است، فطرت ذاتی هر فرد از بدو تولد در وجود او قرار دارد و فطرت اکتسابی را در اثر مرور زمان از محیط‌های اطراف خود و به تدریج در طول عمر کسب کرده است. علاوه بر این دو فطرت که در اصل ذات و وجودی رفتار نسل بشر را تشکیل می‌دهند، ذات دیگری هم در نسل بشر وجود دارد که فقط مربوط به عقل اوست و در اثر توازن عقلی است که شیئی نسبت به شیئی دیگر سنجیده می‌شود و چنین اعمال و رفتاری را فقط با بررسی تفکرات ذهنی می‌توان بیان داشت و آنها را سنجید و درک کرد، مانند اختلاف خوب و بد یا زشت و زیبا را فقط توسط شناخت‌های محیط و برداشت‌های عقلی می‌توان از هم تفکیک نمود. وگرنه در جهان نه چیز زشت مطلق است نه زیبایی مطلق. چون شناخت‌ها و سلیقه‌ها هستند که آن را در اشخاص بوجود می‌آورند.

زمانی که ذات و وجود ماده می‌نگریم، به وضوح در می‌یابیم که علاوه بر وجود ماده در وراء کلیه عناصر مادی، واقعیات عالی تری به نام روح و عقل نیز قرار دارند و در اصل این دو عامل هستند که باعث به وجود آمدن ذات وجودی و قدرت شناسائی آنان می‌شوند و به هر یک از آنها شکل واقعی حیات و زندگی کردن را می‌دهند و در زندگی هر فرد به سوی اهداف خاصی خود می‌رود. هیچ عنصری را در این عالم نمی‌توان یافت که فاقد عقل و روح باشد، لذا هر ماده و موجودی برای بقای خود، حداقل نیازمند به وجود و قدرت عقل و یا هر دوی آنها یعنی عقل و روح می‌باشد.

چنانچه درجه ارتعاش و سرعت موجی روح پس از فرا رسیدن مرگ جسم مادی تغییر نمی‌کند، به طور یقین همه افراد می‌توانستند بعد دوم افراد یعنی مردگان را به طور وضوح و با چشم سر مشاهده کنند. اکنون به علت وجود همین اختلافات امواج اثیری و مادی است که شما بسادگی قادر به رویت ارواح نیستید، در حالی که همیشه بسیاری از ارواح در اطراف ما در حال آمد و شد هستند. برای درک بهتر چگونگی سرعت امواج مادی و اثیری، مثال ساده زیر را در نظر بگیرید.

اگر پره‌های یک باد بزن برقی (یا پره‌های موتور هواپیما) را در نظر بگیریم، در ابتدا که پره‌ها نمی‌چرخند و به طور واضح و کامل دیده می‌شوند، وسایلی که پشت آن پره‌ها قرار دارند، مورد رویت نمی‌باشند. وقتی این پره‌ها را با سرعتی کم به حرکت درمی‌آوریم، از آن پس پره‌ها بطور کامل قابل تشخیص نیستند، ولی احساس می‌کنیم که پره‌ها در حال چرخش می‌باشند. اگر باز هم بر سرعت پره‌ها بیافزاییم، آنها را مانند ابری که دارای هاله‌ای است مشاهده می‌نمائیم و سمت حرکت و گردش آنها را هم تشخیص نمی‌دهیم. با افزودن به سرعت این پنکه، زمانی می‌رسد که تصور می‌شود پره‌ها در جهت عکس می‌چرخند و چنانچه مجدداً به سرعت آن بیافزاییم، آن حالت ابر مانند بودن حرکت پره‌ها از بین می‌رود به طوری که می‌توانیم اشیاء پشت پره‌ها را که قبلاً قابل رویت نبودند ببینیم.

وقتی روحی به امر خداوند متعال برای به وجود آوردن فرد جدیدی به نطفه‌ای دمیده می‌شود، در این زمان، تن پوش اعمال و فعالیت‌های بسیاری را از خود بروز می‌دهد. اکثراً این اعمال و آمادگی‌ها را تن پوش از بدو ترکیب دو سلول نر و ماده تا سن هفت سالگی افراد نسل بشر به وجود می‌آورد، تا اینکه روح به طور کامل بتواند در قالب تن پوش و جسم مادی خود جای گیرد و تکامل جدیدی را شروع بنماید. اگر بدون تعصب‌های قومی و ملی و به حقیقت تکاملی روح نسل بشر توجه نمائیم، حالت‌های فراوانی را در یک زمینه روحی اشخاص مشاهده خواهیم نمود.

فرضاً مشاهده می‌نمائیم که فرزندان یک خانواده از نظر جسمی مشابهت‌های زیادی به والدین خود دارند، ولی از نظر شخصیتی و خصلت‌های درونی و روحی، کاملاً با والدین خود متفاوتند و حتی در مواقع حاضر و حالت‌های بسیاری، گاهی می‌بینیم که کاملاً مخالف خصوصیات اخلاقی آنها می‌باشند. دلیل این امر آن است، روحی که در زمان انعقاد نطفه در رحم مادر حاضر شده و موجب ترکیب دو تخمک نر و ماده به یکدیگر گردیده است.

اولاً: قبلاً در عالم دیگری وجود داشته است.

ثانیاً: این روح هیچگونه نسبتی با این پدر و مادر ندارد.

ثالثاً: هر روحی در تکامل مسیر زندگی، برای خود مستقل عمل می‌کند. حال در این راستا فرزند باشد یا مادر و پدر هیچ فرقی ندارد.

رابعاً: این فعل و انفعالات روحی به فرمان خداوند یکتا صورت می‌گیرد و کسی در چگونگی تکاملی و حالت‌های موجود آن فرد دخالتی ندارد. به طور مثال گاهی اتفاق می‌افتد که فردی به شهر یا کشوری برای اولین بار سفر می‌کند، ولی محیط آنجا را از نظر شناخت‌های عقلی و ذهنی خود آشنا می‌یابد. چنین امری موبد این حقیقت است که دست سرنوشت، این فرد را برای باری دیگری، به نقطه‌ای کشانده تا مشاهدات تکاملی قبلی خود را مجدداً ببیند. البته برای این امر توجه دیگری از نظر روحی نیز وجود دارد و آن سفر روح فرد به آن مکان، در زمان خواب می‌تواند باشد. از طرفی هم جدا شدن روح از بدن در هنگام خواب، می‌تواند دو هدف داشته باشد.

۱- هدف اصلی

۲- هدف فرعی

هدف اول و اصلی: آن این است که روح به عالم اثیرسفر کرده و انرژی حیاتی لازم را از عوالم روحی جهت ادامه حیات بدست آورد. در این سفر فقط ضمیر ناخودآگاه همراه روح است.

هدف دوم: زمانی است که روح انرژی لازم را برای ادامه و اداره نمودن حیات روز بعد، از عالم انرژی دریافت کرده و به محیط بازگشته و آنگاه به سیروسفر های دیگری می پردازد.

در این سفرها، ممکن است علاوه بر ضمیر باطن، ضمیر آگاه نیز روح به همراه خود ببرد و در نتیجه آن رویاهایی که ضمیر آگاه در سفر شب گذشته روح مشاهده کرده است، صبح به یاد آن شخص می ماند. (ضمیر ناخودآگاه در اختیار روح و تن پوش است، ولی ضمیر آگاه در اختیار جسم مادی و روح می باشد).

شناخت دیگری از حالت های تکاملی روحی، مربوط به نوابع و اطفال تیزهوش یا کند ذهن و ... می باشد و آن بدین گونه است. ارواحی که برای ترکیب تخمک در درون رحم حاضر می شوند، دلیلی وجود ندارد که فقط از ارواح کره زمین باشند. هر زمان خالق متعال صلاح بداند، روح مترقی ای را از یک کره دیگر سماوی برای هدایت و راهنمایی های علمی، دینی و ... به کره ای دیگر مامور و اعزام می فرماید.

فرضاً زمانی که نیوتن و ادیسون و ... از سوی پروردگار مامور شدند تا به این کره بیابند و علوم لازم را به بشر یاد دهند، در اصل راه آینده را برای سایر دانشمندان هموار ساختند و مدتی بعد انیشتن به جهان خاکی اعزام گردید. خود انیشتن نیز راه را برای علوم دیگر هموار کرده است که در آینده ارواح دیگری با تخمک در رحم مادری ترکیب شوند و برای آموزش علوم تازه ای به زمین اعزام خواهند شد.

فیثاغورث از اولین دانشمندان قدیمی است که از او درباره اعتقاد به وجود و بقای روح، نوشته مکتوب در دست است. زیرا او پس از مسافرت هایی که به مصر و ایران نمود، به تکامل روح اعتقاد پیدا کرد.

کتاب دیگری به نام زهار (zahar) که در اوایل قرن سوم میلادی (۱۲۱ م) تدوین شده است. در کتابخانه های معتبر جهان موجود است که در مورد زندگی دوباره روح مطالب بسیاری در آن کتاب نوشته آورده و تاکید کرده است، چون روح در یک سفر نمی تواند به هدف اصلی خلقت برسد. بنابراین سفرهای روح اینقدر تکرار می شود تا به تکامل برسند.

در انجیل نیز آمده است که "سنت ژان" و "نیکوادم" درباره به دنیا آمدند. مجدد بشر از حضرت عیسی سؤال می کنند و حضرت در این باره چنین می فرماید: (به طور تحقیق به شما خبری دهم احدی نمی تواند وصل به مبدا شود)، مگر اینکه تجدید زندگانی حاصل کند. (نیکوادم درست ملتفت نمی شود و مجددا سؤال می کند. حضرت جواب وی می فرمایند: من به شما می گویم اگر کسی مجدداً به دنیا نیاید (تجدید حیات نکند)، ممکن نیست بتواند داخل حوزه سلطنت خدائی بشود. شما ابداً تعجب نکند از آنچه که به شما خبر می دهم. پس شما هم باید دوباره متولد شوید.

روح آرزومند جایی است که مناسب اوست، شما حس می کنید، ولی نمی دانید از کجا آمده و به کجا می روید. دانشمندان و روح شناسان مختلفی در طی قرون مختلف و مخصوصاً در قرن گذشته در باره تکامل روحی مطالعات بسیار نموده اند. به طوری که خود ارواح در علم روحی جدید حقایق حیات و تکامل یافتن روح را جهت رسیدن به هدف به صورت امری بدیهی و لازم می دانند. البته لازم می دانم به این نکته مهم اشاره کنم که برگشت ارواح برای اولیاء خدا هرگز صورت نمی گیرد، چرا که آنها جزو انسانهای کامل هستند و به جهت رشد و راهنمایی بشر آفریده شده اند. مگر در مواردی استثناء که آن هم به اراده و میل خداوند بوده صورت می گیرد، همچون حضرت مسیح، حضرت مهدی (ع)، آن هم فقط به اراده و تصمیم خداوند.

تعریف روح

اگرچه در نگاه اول به موضوع روح در انسان، به نظر می‌رسد که این موضوع از موضوعات مورد اختلاف میان مکاتب و دیدگاه‌های گوناگون می‌باشد، ولی با نگاهی دقیق‌تر متوجه خواهیم شد که شاید هیچ‌کس را نتوان به عنوان مُنکر وجود چیزی به نام روح در انسان معرفی کرد. معنی این سخن این است که همه، اصل وجود روح را می‌پذیرند و در واقع، همه اختلاف‌ها بر سر ماهیت و ویژگی روح است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ؛ و در باره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سخن] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است (سوره اسراء آیه ۸۵) ؛

الف): روح ناطقه شیئی است که مایه موجودیت حیات و میداء خواص احساسات و قوه فعل و منشاء و اساس تشکیلات و مدبّر و مدیر انتظامات، در هیولای وجود و ماهیت و ماده و صورت و خلقت و طبیعت هر موجودی می‌باشد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ؛ و در حقیقت انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریدیم (سوره حجر آیه ۲۶)؛

روح بر حسب نظریه مکاتب مختلف از سه، چهار، پنج یا هفت عنصر اصلی تشکیل شده، که اهمیت این مسئله در درجه دوم قرار می‌گیرد. ولی آنچه بیشتر از همه معمول و مطرح است و مطالب مکاتب کلاسیک آن را مد نظر قرار داده اند روح را متشکل از سه عنصر می‌دانند.

روح انسانی؛ عنصری غیرمادی، جاودانی و نامیرا (رستنی آفریدگار)، شاهد، حساس، پاک و تمیز است که توسط جسمی اثیری یا ماده سیالی (پریس پریس) در قالب جسمانی که عنصری مادی است گنجانده شده. این ماده سیال فوق العاده رقیق، لطیف، غبارگونه و مه مانند بوده و با مه و غبار این جهان فرق می‌کند. تابع قوانین سرعت، حرکت، جاذبه زمین و هیچ کدام دیگر از قوانین زمینی نمی‌باشد. چرا که خود دارای ماهیتی ماورایی و غیر زمینی است و بالطبع با هیچک از معیارها و پارامترهای زمینی نیز قابل سنجش نمی‌باشد. این ماده سیال دارای نیرویی است به نام جسم سیال حیاتی به این معنی که بخشی از ماده سیال جهانی می‌باشد و در وجود انسان بصورت انرژی عصبی ملاحظه می‌شود.

انرژی موجود در این ماده سیال انرژی حیاتی است و حلول آن در جسم، باعث زنده بودن جسم انسان گشته و بصورت همان جسم انسانی در می‌آید. این ماده روابط تنگاتنگ و بسیار نزدیکی با جسم دارد و در طول حیات تا تأثیرات فساد و ضایعات شدید عضوی، جراحی، قطع عضو، آثار خوشایند، درد و ناراحتی‌های سنین بالا و کمال در ذات وجود مشهود می‌ماند. در مجموع این ماده معرف تشخیص قسمتی از ماده سیال جهانی همگانی است و در واقع پل ارتباطی مابین دنیای مادی که جسم مادی متعلق به آن است و جهان غیر مادی که روح به آن تعلق و بستگی دارد می‌باشد.

ماهیت روح

ب): روح جوهری است غیرمرئی و غیرقابل لمس بنابراین جسم نیست زیرا جسم بوسیله یکی از حواس درک می‌شود، بلکه جوهر غیرمرئی است و بسیط است نه مرکب، زیرا ترکیب لازم جسم است و هر جوهر بسیطی غیرقابل انحلال است زیرا انحلال از خواص جسم مرکب است. روح فرمان می‌دهد و بدن فرمان می‌برد. چون فرمان دادن لازمه امور الهی است و نیز آنچه امور الهی است مانند خود پروردگار عالم زوال‌ناپذیر است. روح پس از رهایی از بدن مادی باقی خواهد بود تا زمانی که امر خدا باشد.

فرق روح نبات با حیوان و حیوان با انسان

به عبارت دیگر روح نباتی جوهر است و مکمل و محرک جسم و روح حیوانی جوهر است. محرک و مکمل جسم است بالاختیار، و روح انسانی جوهر بسیط است و مکمل و محرک جسم است بالاختیار و العقل به عبارت دیگر روح حیوانی مدرک جزئیات است و روح انسانی مدرک جزئیات و کلیات. روح انسانی در وقت دانش همه دانا و در وقت دیدن، همه بینا و در وقت شنیدن همه شنوا و در وقت گفتن همه گویند و در همه صفات همچنین می‌داند. چندان که اهل شریعت و اهل حکمت می‌گویند: بعضی آدمیان سه روح دارند و اینان ناقصانند و بعضی چهار روح و اینها مقتصدانند و بعضی از آنان دارای پنج روح و اینها کاملانند. در حالیکه جسم و روح هر دو در ترقی و عروجند و به مراتب برمی‌آیند تا به خود رسند.

پس چون جسم و روح مواد را دانستیم، اکنون بدانیم که این جسم است که به مراتب برمی‌آید و در هر مرتبه نامی می‌گیرد «جسم جماد، جسم نبات و جسم حیوان» و این روح است که به مراتب برمی‌آید و در هر مرتبه نامی می‌گیرد «روح جماد، روح نبات و روح حیوان». انسان یک نوع است از انواع حیوان و روح انسان را به اضافات و اعتبارات به اسامی مختلف که ذکر کردیم و هرچه دانتر می‌شود نام دیگر می‌گیرد جسم از عالم مُلک است و روح از عالم ملکوت. جسم از عالم خلق است و روح از عالم

امر. چون معلوم شد که روح یکی بیش نیست، پس تعریف روح آن است که : روح جوهر است و مکمل و محرک جسم است و در مرتبه نبات بالطبع و در مرتبه حیوان بالاختر و در مرتبه انسان بالاختر و العقل.

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان بر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم
جمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملانک پر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیء هالك الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر و هم ناید آن شوم
پس عدم کردم، عدم چون ارغنون	گویدم که انا الیه راجعون (مولانا)؛

این بدین معنا است که حیوانات دارای تجهیزات و امکاناتی بیش از آنچه در گیاهان است می‌باشند و همین تجهیزات موجب شده تا آنان حرکت، احساس، نوعی شعور دیگر و تفاوت‌های مشهود و غیر مشهود را با گیاهان داشته باشند. همین نکته درباره تفاوت انسان با حیوان نیز صادق است. مسلماً باید عاملی در انسان وجود داشته باشد که در حیوان نیست و همان عامل موجب می‌شود تا انسان بر خلاف حیوانات بتواند تفکر آرمان‌گرایی و ابتکار و نوآوری داشته باشد.

خودآگاهی انسانی یعنی آگاهی به خود در رابطه با همه انسانها. خودآگاهی انسانی بر این اصل و فلسفه استوار است که انسان‌ها مجموعاً یک واحد واقعی به شمار می‌روند و از یک " وجدان مشترک انسانی " بهره‌مندند ، احساس انسان دوستی و انسان‌گرایی در همه افراد انسان موجود است. انسان کامل را، انسان نمونه، انسان والا و انسان اعلا می‌داند.

در معرفی انسان کامل می‌گوید: انسان کامل کسی است که در همه ارزش‌های انسانی، هماهنگ با هم و در حد اعلا رشد کرده باشد. هر فردی که بخواهد به رشد و پیشرفت همه جانبه برسد باید نفس خود را خوب بشناسد و در نهایت آن را درست تربیت کند. چراکه منیت‌های انسان بر اساس تبعیت از خواسته‌های نفس او است. عالی‌ترین هدف در زندگی انسان سعی در اصلاح و اکمال قلب و پاک کردن و تزکیه‌ی آن از صفات زشت و آراستن آن با سجایا و ملکات نیکو است، باشد تا آماده‌ی بهره بردن از انوار الطاف رحمانی و افاضه‌ی معارف الهی گردد. بنابر این شرف انسان به قلب او است و با آن بر بسیاری از موجودات، برتری می‌یابد و خدا را می‌شناسد، که این معرفت سبب شرف و جمال او در دنیا و مقام و کمالش در آخرت می‌گردد. پس قلب است که خدا را می‌شناسد و برای او عمل می‌کند.

یقیناً علم و آگاهی در رشد و کمال انسان نقش بسزایی دارد، و در میان علوم نیز برخی از آنها تأثیر بیشتری برای به کمال رساندن انسان را دارند؛ اما لزوماً این طور نیست که هر کسی این علوم را فرا گرفت به کمال انسانی نایل خواهد شد. چون به عقیده ما کمال انسانی رسیدن به خلیفه الهی است که انسان « عین الله الناظره و... » (چشم خدا بشود که با آن ببیند و...)؛

اما برای رسیدن به مقامات عالی انسانی، اصل، خلوص نیت و عبودیت نسبت به پروردگار متعال است؛ لذا هر کسی می‌تواند به چنین مقامی نائل شود. البته داشتن، اصول اخلاق مورد نیاز) الزامی است. افراد زیادی در طول تاریخ بوده اند که به مقامات بالای معنوی دست یافته اند در حالی که دروسی مثل حکمت و عرفان نیز نخوانده اند.

انسان در انتخاب رشته تحصیلی و شغل باید در درجه اول استعدادهای خود را ملاحظه کند و ببیند چه استعدادی در او قویتر است و در درجه دوم به علائق خود توجه کند چرا که تحصیل و کار بدون علاقه، چندان ثمربخش نخواهد بود. آن وقت که انسان رشته تحصیلی و شغل خود را انتخاب کرد، باید آن را برای خدا انجام دهد و با آن رضایت خدا را طلب کند و خود را در آن کار مأمور خدا بداند.

{ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ } ؛ کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم، و خدا با نیکوکاران است. (سوره عنکبوت آیه/۶۹)؛

پرسش و پاسخ در باره رجعت :

سؤال: چطور روح که در زندگی زمینی به کمال نرسیده است ، قادر به پالایش خود خواهد بود؟

پاسخ: با آمدن مجدد بر روی زمین این کار را می کند.

سؤال: روح چگونه این وجود جدید را به دست می آورد؟ آیا از طریق تغییر شکل مانند روح این کار را انجام می دهد؟

پاسخ: نفس از طریق پاک کردن خود ، بدون شک دچار تغییر شکل یا استحاله می شود اما برای این کار به زندگی زمینی نیازمند است.

سؤال: هدف از بازگشت چیست؟

پاسخ: کیفر دیدن و بهبود تدریجی انسانیت ، بدون آن عدالت چه خواهد شد.

سؤال: آیا تعداد وجودهای زمینی محدود است یا روح تا ابد دچار بازگشت می شود؟

پاسخ: روح در هر وجود جدید قدمی در اه پیشرفت بر می دارد و زمانی که از همه ناخالصی ها و ناپاکی ها پاک گردید ، دیگر نیازی به زندگی زمینی ندارد.

سؤال: آیا تعداد بازگشت ها برای همه ارواح مساوی است؟

پاسخ: نه آنهایی که سریع پیشرفت می کنند کمتر عود می کنند معذالک بازگشت های مکرر خیلی متعدد هستند ، زیرا پیشرفت تقریباً نا متناهی است.

سؤال: آیا همه انسان ها بنده خدا نیستند؟

پاسخ: پس تنها انسانهای به انسانیت رسیده ، انسانهای ماهیت انسانی یافته ، انسانهای بارور شده از نظر فطریات انسانی هستند که واقعا اعضای یک پیکرند ، روح واحد بر آنها حکمفرماست ، و چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار چنین انسانهایی که همه ارزشهای فطری در آنها روییده است همان انسانهای " مؤمن " اند . زیرا ایمان در رأس فطریات و ارزشهای اصیل انسانی واقع است .

فقط در میان انسان های خودخواه است که بی انصافی ، نفرت شدید ، و مجازات های بدون جبران دیده می شود. همه ارواح میل به کمال دارند و خداوند وسیله آن را با آزمایش های بدن زمینی برای آنها فراهم می کند اما خداوند در عدالت خود با آنها فرصت می دهد تا آنچه را که انجام نداده یا تمام نکرده اند در زندگی های جدید به انجام برسانند.

انصاف و رافت خداوند در این نیست که آن کسانی را که در بهبود خود با مانع روبرو شده و یا نتوانسته اند اراده کنند و یا محیط آنها را منع کرده است مورد تنبیه قرار دهد. اگر سرنوشت انسان بطور تغییر ناپذیری پس از مرگ تعیین می شد خداوند اعمال همه را در یک ترازو نمی سنجید و همه را با بی طرفی مورد قضاوت قرار نمی داد.

آموزه بازگشت (عود) ، آموزه ایست که برای انسان چندین زندگی متوالی می شناسد و تنها آموزه ایست که به عدالت خداوند درباره انسان هایی که از لحاظ اخلاقی فرومایه هستند پاسخ می دهد و تنها آموزه ایست که آینده را برای ما به تصور کشیده و به ما امید می بخشد ، زیرا به ما فرصت جبران خطاهای خود را با امتحانات جدید می دهد . عقل آن را حکم می کند و ارواح آنرا به ما می آموزند.

انسان که به پایین بودن خود در آفرینش آگاه است در آموزه بازگشت به دنبال یک امید تسلی بخش است . اگر انسان به عدالت خداوند معتقد باشد نمی تواند امیدوار باشد که تا ابد مساوی آن کسانی باشد که از او در زندگی بهتر عمل کرده اند . این فکر که این پستی در آفرینش برای همیشه از نیکی مطلق باقی نمی ماند و با کوشش های جدید می توان بر این پستی فائق شد ، از این عقیده دفاع می کند . چه کسی است که در خط مشی کاری خود از اینکه تجربه ای را دیر بدست آورده متأسف نباشد؟ این تجربه دیر بدست آمده هرگز از دست نمی رود ، شخص از آن در یک زندگی جدید استفاده می کند.

سؤال: نفس در لحظه مرگ چه می شود؟

پاسخ: او دوباره روح می شود ، یعنی به جهان ارواح داخل می شود که موقتاً آن را ترک کرده بوده است.

سؤال: آیا نفس بعد از مرگ فردیت خود را حفظ می کند؟

پاسخ: بله آن را از دست نمی دهد.

سؤال: اگر نفس فردیت خود را از دست ندهد چه می شود؟ نفس چگونه به فردیت خود پی می برد حال که او بدن مادی ندارد؟

پاسخ: نفس هنوز سیاله ای دارد که مختص خود اوست و آن را از اتمسفر سیاره اش می گیرد که نشانه آخرین تجسّدش می باشد (یعنی قالب مثالی اش).

سؤال: آیا نفس از عالم زمینی با خود چیزی نمی برد؟

پاسخ: فقط خاطراتش را و میلش به رفتن به جهان دیگر را با خود می برد ، این خاطرات پر از شیرینی و تلخی است و این متناسب با اعمال وی در زندگیست ، نفس هرچه پاکتر باشد به همان اندازه به بهبودگی آنچه که بر روی زمین گذاشته است پی می برد.

سؤال: راجع به این عقیده که نفس بعد از مرگ وارد کل کیهان می شود چه فکر می کنید؟ آیا مجموعه ارواح یک کل را نمی سازند؟ این کل یک جهان نیست؟

پاسخ: وقتی که تو در یک مجمع هستی بخشی سازنده ای از این مجمع را بوجود می آوری ، و مع ذالک همیشه فردیت خود را حفظ می کنی.

سؤال: حیات جاودان چه مفهومی دارد؟

پاسخ: این حیات روح است که جاودانی است ، زندگی بدن موقت و گذرا است . وقتی که بدن می میرد ، نفس داخل در حیات ابدی یا جاودان می شود.

سؤال: آیا دقیق تر نخواهد بود اگر ما حیات جاودانی را به زندگی ارواح پاک اطلاق کنیم ؟ یعنی آنهایی که به درجه کمال رسیده و دیگر امتحانی برای گذراندن ندارند؟

پاسخ: بهتر است بگوییم این سعادت جاودانی است ، اما این بازی با لغات است ، هر طوری دوست دارید کلمات را بکار ببرید به شرط اینکه با هم تفاهم داشته باشید

سؤال: آیا جدائی نفس از بدن دردناک است؟

پاسخ: نه بدن در طول زندگی بیشتر از لحظه مرگ رنج می برد : نفس در زنج انسان نقشی ندارد . رنج هایی را که انسان در لحظه مرگ می کشد ، شادی روح است که می بیند دوران تبعیدش به سر رسیده است. در مرگ طبیعی ، یعنی مرگی که در اثر فرسودگی اندام ها به دنبال کهولت می رسد انسان بدن اینکه متوجه شود ، زندگی را بدرود می گوید . این چراغی است که در اثر نداشتن سوخت خاموش می شود.

سؤال: مفارقت نفس از بدن چگونه انجام می شود؟

پاسخ: پیوندهایی که آن دو را به هم متصل می کند ، گسیخته خواهند شد ، آنگاه نفس از بدن جدا می شود.

سؤال: آیا مفارقت از بدن فوراً به وسیله یک انتقال ناگهانی انجام می شود؟ آیا حد و مرز مشخصی بین مرگ و زندگی وجود دارد؟

پاسخ: نه نفس به تدریج از بدن جدا می شود و مثل پرنده ای که گرفته شده و سپس آزاد می شود ، ناگهان از بدن نمی گریزد . دوحالت به هم برخورد کرده و مخلوط می شوند ، بدین ترتیب روح به تدریج بندهای خود را می گشاید . بندها بهم گره خورده و باز نمی شوند. روح در دوران زندگی زمینی ، بوسیله پوشش نیمه مادی یا قالب مثالی خود به بدن وصل می شود ، مرگ فقط موجب فناء بدن می شود و قالب دوم را که از بدن با توقف زندگی آلی جدا می شود از میان نمی برد.

خروج قالب مثالی در لحظه مرگ ناگهان بطور کامل انجام نمی شود ، این بتدریج و با آهستگی عمل می کند و آنهم نسبت به اشخاص تفاوت می نماید . در نزد برخی اشخاص این خروج سریع است ، می توان گفت که لحظه مرگ در چند ساعت بعد لحظه رهایی است . اما در برخی دیگر به ویژه کسانی که زندگی آنها سراسر مادیت و شهوترانی بوده است ، خروج آهسته بوده و حتی روزها و هفته ها و حتی ماهها طول می کشد ، بدین معنی که در بدن هیچ اثری از حیات نیست و امیدی هم به بازگشت وجود ندارد ، فقط بین روح و بدن سرگردان است . و این فقط به دلیل برتری است که روح در زندگی زمینی برای ماده قائل است .

درک این موضوع منطقی است که روح هرچه بیشتر به ماده علاقه داشته باشد ، جدائی از آنهم برایش دردناک تر خواهد بود ، در حالیکه فعالیت فکری و اخلاقی و اعتلاء اندیشه ، آغاز خروج نفس از بدن حتی در زندگی زمینی است و هنگام فرار سیدن مرگ تقریباً این عمل فوری و سریع انجام می شود.

این نتیجه مطالعاتی است که روی همه اشخاص در لحظه مرگ انجام شده است. این مشاهدات نشان می دهد که علاقه و کششی که بین نفس و بدن در نزد برخی اشخاص وجود دارد، جدائی آنها را بسیار دردناک می کند، زیرا روح از متلاشی شدن بدن وحشت می کند. این مورد استثنائی و مخصوص بعضی از زندگی ها و بعضی از مرگ هاست، این نوع عذاب نزد کسانی رخ می دهد که دست به خودکشی می زنند.

سؤال: آیا جدائی قطعی نفس و بدن قبل از توقف کامل زندگی آلی امکان پذیر هست؟

پاسخ: در حالت احتضار، نفس گاهی بدن را ترک می کند، در این صورت دیگر زندگی آلی وجود ندارد و انسان از خود هی آگاهی ندارد، معذالک نفخه ای از حیات باقی می ماند. بدن ماشینی است که قلب آن را به حرکت در می آورد تا آن مقدار که قلب بتواند خون را در رگ ها به جریان در آورد، نیازی به نفس نخواهد داشت.

سؤال: آیا در لحظه مرگ به نفس گاهی جذبه یا الهامی از جهانی که می خواهد وارد آن بشود دست نمی دهد؟

پاسخ: اغلب نفس احساس می کند که پیوندهائی که او را به بدن متصل می کند گسسته می شوند، بنابراین نفس تمام سعی خود را مبذول می کند تا کاملاً این پیوندها را بگسلد. نفس وقتی که مقداری از ماده جدا می شود، او جریان آینده را در مقابل خود می بیند و از طریق پیش بینی، از حالت روح شادمان می شود.

سؤال: آیا مثل کرم ابریشم که ابتدا روی زمین می خزد و سپس در میان پیله خود ظاهر می میرد که بعد در یک وجود درخشانی دوباره متولد شود، می تواند برای ما تصویری از زندگی زمینی بعد گور ما باشد که سرانجام وجود جدیدی را پیدا می کنیم؟

پاسخ: تصور کوچک است، تصویر خوب است، معذالک نباید آن را طابق النعل بالنعل گرفت.

سؤال: نفس لحظه ای که خود را در جهان ارواح می یابد چه احساسی می کند؟

پاسخ: این بستگی به اشخاص دارد، اگر تو بدی را با تمایل به بد کردن انجام داده باشی در آن لحظه از کرده خود شرمسار خواهی شد؛ برای انسان عادل قضیه فرق می کند: درست مثل اینکه از وزنه سنگینی نجات پیدا کرده، زیرا از هیچ نگاه بازرسی کننده ای نمی هراسد.

سؤال: در مرگ های شدید و تصادفات، چون اندام ها بوسیله سن یا بیماری هنوز ضعیف نشده اند، آیا جدائی نفس از بدن و توقف زندگی همزمان روی می دهد؟

پاسخ: کلاً این طور است اما در تمام موارد لحظه ای که آنها از هم جدا می کند بسیار کوتاه است.

سؤال: جزمیت بازگشت بر چه استوار است؟

پاسخ: بر عدالت خداوند و مکاشفه، زیرا لاینقطع آن را تکرار می کنیم؛ خدا همیشه برای بنده گانش در توبه و پشیمانی را باز می گذارد. آیا منطقی به تو نمی گوید که این ظالمانه است که همه آن کسانی را که می خواهند خود را خوب کنند از رسیدن به سعادت ابدی محروم کنند.

سؤال: روح پس از آخرین بازگشت خود چه سرنوشتی پیدا می کند؟

پاسخ: روحی سعادتمند و پاک خواهد شد. آن روح اگر بخواهد به عالم بالا یعنی (ملکوت) می رود و تا آن زمانی که خداوند در قرآن فرمودند، منتظر می ماند؛ { معاد } و یا به اختیار خود قبول می کند تا به عالم ناسوت باز گردد و با اجازه و فرمان خداوند متعال به انسان های دیگر کمک کند. در این زمان موجودیت او تغییر می کند و با شکل و شمایل تازه در بین مردم حاضر می شود و مشغول به خدمت کردن به آنها می شود. مشغول خدمت کردن نه هدایت و راهنمایی آنها. زیرا هدایت و راهنمایی و قضاوت کار خداوند است نه موجود دیگر. در این زمان موجودیت آن روح از انسان به " موکل " تبدیل می شود.

اگر این نوع خودآگاهی در فردی پیدا شود، دردش درد انسان، آرزوهایش آرزوهای انسان می شود و جهت گیری و تلاشش در جهت انسان صورت می گیرد و دوستیها و دشمنیهای همه رنگ انسانی می یابد، دوست دوستان انسان یعنی علم، فرهنگ، بهداشت، رفاه، آزادی، عدالت و محبت، و دشمن دشمنهای او یعنی جهل، فقر، ظلم، بیماری، اختناق و تبعیض می گردد. این نوع از خودآگاهی اگر پیدا شود، بر خلاف خود آگاهی ملی و خودآگاهی طبقاتی، جنبه اخلاقی خواهد داشت. ولی این خودآگاهی با اینکه بیش از همه صورت منطقی دارد و سر و صدای فراوان راه انداخته، کمتر از همه واقعیت یافته است.

انسان، بر خلاف جماد و نبات و حیوان، شخصی دارد و شخصیتی. شخص انسان یعنی مجموعه جهازات بدنی او بالفعل به دنیا می آید. انسان در آغاز تولد از نظر جهازات بدنی مانند حیوانات دیگر بالفعل است، ولی از نظر جهازات روحی، از نظر آنچه بعداً شخصیت انسانی او را می سازد، موجودی بالقوه است، ارزشهای انسانی او در زمینه وجودش بالقوه موجود است و آماده رویدن و رشد یافتن انسان از نظر روحی و معنوی یک مرحله از مرحله بدنی عقبتر است.

جهازات بدنی اش در رحم وسیله عوامل دست اندرکار آفرینش ساخته و پرداخته می‌شود، ولی جهازات روحی و معنوی و ارکان شخصیتش در مرحله بعد از رحم باید رشد داده شود و پایه گذاری گردد. از این رو می‌گوییم هر کس خود بنا و معمار و مهندس شخصیت خود است، قلم تصویر کننده و نقاش خلقت شخصیت انسان (بر خلاف شخص او) به دست خودش داده شده است.

هر موجودی غیر از انسان، میان خودش و ماهیتش تصور جدایی غیر ممکن است، مثلاً میان سنگ و سنگی، میان درخت و درختی، میان سگ و سگی، میان گربه و گربه‌ای. انسان تنها موجودی است که میان خودش و ماهیتش جدایی و فاصله است، یعنی میان انسان و انسانیت.

ای بسا انسان‌ها که به انسانیت نرسیده و در مرحله حیوانیت باقی مانده‌اند مانند برخی از انسان‌های بدوی و وحشی، و بسا انسان‌ها که مسخ شده و به ضد انسان تبدیل شده‌اند مانند اکثر متمدن‌نماها. چگونه ممکن است میان شیء و ماهیت خودش جدایی بیفتد؟ بدیهی است که ماهیت لازمه وجود است و اگر وجودی بالفعل باشد ماهیتش به تبع بالفعل است. وجود بالقوه است که ماهیت شایسته خود را فاقد است.

آگاهی پنجره‌ای بسوی حقیقت؛ حقیقتی که ریشه در حضرت حق دارد. هم چون کره‌ای است که مرکز آن مبدا هستی و شعاع‌های آن وسط آن کره تا بی نهایت ادامه دارند و همه ابعاد هستی را در بر می‌گیرند. آگاهی کل مانند عقل کل مربوط به خالق هستی است و دور از دسترس و توانایی فرد است.

این آگاهی یا بینش عمدتاً ذاتی است و باطنی است و استعدادی است که با ورود به این جهان به همراه انسان می‌آید و باید از آن مراقبت کرد و آن را گسترش داد تا به حد اکثر استفاده مطلوب برسد. نقش ما، در بخش دیگر آن که اکتسابی است، مهم است و با مطالعه و تفکر و تجربه بدست می‌آید و بخش اول را تکمیل می‌کند و آن استفاده صحیح از امکانات موجود است.

آگاهی را می‌توان با درک صحیح، شناخت درست از قوانین هستی انطباق داد که حرکت مطلوب زندگی بسوی مقصد است، درک درست از قوانین هستی، از پایه‌های مهم میزان آگاهی است. در آگاهی بالاتر عواملی مانند صداقت، عدالت، دوری از ظلم، خیر خواهی و... نقش ریشه‌ای دارند و صاحب آن را به مراتب بالای اخلاق و شخصیت انسانی ارتقاء می‌دهند.

طبیعی است بین کسی که به قوانین هستی آشنایی نزدیک دارد با کسی که با قوانین هستی بیگانه است تفاوت بسیار است و قوانین هستی لزوماً قوانین فیزیکی که بسادگی قابل درک و فهم هستند نمی‌باشند. در واقع قوانین هستی بر دونوع طبقه بندی می‌شوند: قوانین هستی دیدنی یا قابل تجربه، قوانین هستی نادیدنی یا روحی یا نامرئی. قوانین هستی دیدنی یا قابل تجربه که با پیشرفت علمی بشر، بیشتر می‌شوند، یعنی بیشتر کشف می‌شوند، وگرنه وجود دارند، اما هنوز کشف نشده‌اند.

قوانین نادیدنی یا روحی به راحتی قابل کشف نیستند و فقط در شرایط خاص و برای افراد خاص قابل کشف و بهره برداری هستند، وگرنه در کل جهان هستی در جریان و فعالیت اند و در واقع جزء حیات سیستم هستی می‌باشند، که باعث نظم، سامان دهی و گردش نظام هستی اند. در واقع بینش یا آگاهی هستی، با این قوانین به حیات خود ادامه می‌دهد.

بخشی از این قوانین نادیدنی یا قوانین روحی نیز در زندگی بشر نقش اساسی دارد و ادامه حیات او را باعث می‌شود که خود جزو سیستم و نظام هستی است و رابطه هدفمندی را دنبال می‌کند. پس آگاهی، یعنی آشنایی با قوانین هستی، چه دیدنی و چه نا دیدنی. میزان این آگاهی همان میزان شناخت ماست و ابعاد این پنجره آگاهی را رقم می‌زنند. به هر حال ما به این جهان هستی نگاهی داریم، هرچه نگاه ما سالم تر باشد، آگاهی مان بالاتر است.

البته آشنایی با این قوانین هم بی موانع نیست، رسیدن به آنها نیز بدون وسیله و ابزار نیست. از موانع آن انکار، لجبازی، عدم عشق و علاقه، خودخواهی و کلیه بیماری‌های فکری و اخلاقی است. بیماری آن چیزی است که اختلال در حرکت سالم زندگی می‌کند چه روحی و چه جسمی، برای گسترش آگاهی نگاه سالم لازم است. نگاه سالم در بی طرفی و بی نظری با استفاده از ابزارهای دقیق و سالم است.

انسان برای کمال خود دو حرکت موازی را باید پی‌گیرد؛ اول تلاش برای کسب معرفت بیشتر و تقرب به خدا، دوم تلاش برای توسعه ثمرات خود در جامعه و ایفای نقش اجتماعی بزرگتر، جمع این دو ویژگی در وجود فرد، الگوی مطلوب انسان است.

ما انسان‌ها از آن روز که خود را شناخته‌ایم، همیشه برای دستیابی به «وضعیت بهتر» تلاش کرده‌ایم؛ گاهی برای تهیه یکی از لوازم زندگی، گاهی برای کسب یک موفقیت اجتماعی و گاهی برای به دست آوردن یک حال معنوی، یکبار برای اندوختن دانش بیشتر و بار دیگر در پی آسایش و لذت افزون‌تر و... در تکاپو بوده‌ایم و همه اینها را در ایجاد یک «وضعیت بهتر» مفید و مؤثر دانسته‌ایم.

آفریننده بی‌نیاز که انسان را برای جلوه کمالی بی‌نظیر آفریده و عشق به کمال را در سرشت او نهاده است، کمال نهایی او را در اسوه‌های برگزیده‌ای به نمایش گذاشته است تا شوق به آنها دل‌ها را به هیجان آورد. پیامبران و اولیای الهی که به مقصد عالی کمال رسیده‌اند، پس از بازگشت از این سفر معنوی و انسانی، رهاورد ارزنده‌ای برای بشر آورده‌اند تا او را از سرگشتگی و حیرت برهانند.

آخرین مقصد حرکت انسان «قرب به خدا» معرفی شده و بهترین وضعیت برای او، وضعیتی اعلام شده است که در آن، انسان به خدا نزدیکتر باشد. این نزدیکی تا بدانجا پیش خواهد رفت که آدمی مثال و جانشین خدا می‌شود و همان کند که خدا تواند و همان باشد که خدا خواهد. درک بهتر مفهوم تقرب بسیار اهمیت دارد؛ زیرا هم شناخت ما را از خود و جایگاه و الایمان در نظام جهان بیشتر می‌کند و هم انگیزه بیشتری برای حرکت به ما می‌دهد. اگر آدمی خود را «ذره‌ای فراموش‌شده و وانهاده» در گوشه‌ای از این جهان بزرگ نپندارد و قابلیت‌های خود را به خوبی بشناسد، هرگز حاضر نمی‌شود گوهر ارزشمند وجود خود را صرف کمتر از بهای خود کند.

بی‌تردید قرب به خدا، معنای مادی ندارد؛ یعنی به معنای کم شدن فاصله مکانی یا زمانی میان ما و خدا نیست؛ زیرا اولاً حقیقت وجود انسان همین کالبد مادی و بدن خاکی او نیست. بنابراین، نزدیک شدن این کالبد خاکی به چیزی، هرگز به معنای نزدیک شدن انسان نیست؛ ثانیاً خدای متعال، وجود مادی زمانی و مکانی ندارد که بتوان با او رابطه‌ای مکانی یا زمانی برقرار کرد؛ نسبت خدا به همه موجودات مادی در هر زمان و هر مکان مساوی است. از این‌روی، دور و نزدیک برای او فرض ندارد.

همچنین قرب به خدا به معنای نزدیکی اعتباری، قراردادی و تشریفی نیست. برای مثال، نزدیکان حاکم کسانی هستند که حاکم نسبت به آنها توجه بیشتری دارد؛ هرچند از حیث مکانی از او دور باشند. این نزدیکی صرفاً یک قرارداد جایگزین‌پذیر است؛ یعنی می‌توان با تغییر قرارداد، فردی دیگر را به عنوان وزیر و وکیل معرفی کرد.

قرب به خدا، یک واقعیت وجودی است. از آنجا که خدای متعال کمال مطلق است، قرب به کمال مطلق به معنای کامل‌تر شدن است. وقتی می‌گوییم یک دانشجوی کوشا به استاد نزدیکتر است تا دانش‌آموز دُوم ابتدایی، هرگز فاصله زمانی و مکانی و قراردادی را در نظر نگرفته‌ایم؛ بلکه مرادمان این است که از نظر علمی و کمالات وجودی، میان این دانشجو و آن استاد فاصله کمتری وجود دارد و اگر بنا باشد کار آن استاد به کسی واگذار، و جانشین یا نماینده‌ای برای او تعیین شود، شایستگی و فعلیت دانشجو بسیار بیش از دانش‌آموز است؛ برخورداری‌ها و دارایی‌هایی آن استاد بیشتر در این دانشجو دیده می‌شود تا آن دانش‌آموز. بنابراین، استاد و دانشجو از این جنبه مثل یکدیگرند و مشابهت بیشتری با هم دارند.

قرب به خدا نیز اینچنین است. همه مخلوقات از آن روی که موجودند، به خدا نزدیک‌اند، «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَّا تُبْصِرُونَ»؛ (واقعیه: ۸۵) اما با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و کمالات وجود، فاصله آنها با خدا متفاوت است. فاصله جمادات با خدا بیش از فاصله حیوانات با خداست؛ زیرا حیوان آگاهی و حرکت دارد، اما جماد این ویژگی را ندارد. همچنین فاصله حیوان با خدا بسیار بیش از فاصله فرشته با خداست؛ زیرا آگاهی و قدرت فرشتگان با حیوانات قابل مقایسه نیست. در این میان، آدمیان چنان آفریده شده‌اند که می‌توانند با کسب کمالات بیشتر به سوی خدا حرکت کنند؛ مشابهت خود را با خدا افزایش دهند و از فاصله خود با خدا بکاهند؛ یعنی خلیفه و جانشین خدا شوند. انشاءالله